

اوستا

کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه

جلد ۲



اسرار فرارید

لوستا فارسی

اوستا: کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی / گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه -
ویرایش ۲ - تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
ج. ۲ (۱۲۰۸ ص): جنول.

ISBN 964-6026-16-8 (ج. ۱) ISBN 964-6026-17-6 (ج. ۲)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص. ع. به انگلیسی: "Avesta: The ancient Iranian hymns & texts".
واژه‌نامه
کتابنامه ص. (۱۱۲۹) - ۱۱۳۹.
۱. اوستا - فارسی. الف. دوستخواه، جلیل، ۱۳۱۲ - ب. عنوان.

۲۹۵/۸۲

BL۱۵۱۵/۲/۲

۱۳۷۹

م ۱۱۶۳۷-۲۷



انتشارات مروارید

تهران: خیابان انقلاب، رویروی دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ / ص. ب. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵

تلفن ۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۶۶۴۸۴۰۲۷ - ۶۶۴۸۴۶۱۲

morvarid_pub@yahoo.com

www.iketab.com فروش اینترنتی



اوستا (جلد دوم)

گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه

طراح جلد: نورالدین زرین‌کلک

چاپ دهم ۱۳۸۵

چاپ گلشن

صحافی نوری

تیراژ ۱۱۰۰

شابک ۹۶۴-۶۰۲۶-۱۷-۶ ISBN 964-6026-17-6

دوره دوجلدی ۹۴۰۰ تومان

کردهٔ سوم

۱

[زوت:]

هاوَن را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

آتروخَش را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

فَرَبَرِتر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

آبِرِث را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

آسَنتر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

راسپی را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

سروشاورز، آن فرزانه آگاه از «مشره» را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام. «یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲

[زوت و راسپی:]

آتربان را ایستاده خواهم.

ارتشتار را ایستاده خواهم.

برزیگر ستور پرور را ایستاده خواهم.

خانه خدای را ایستاده خواهم.

دهخدا را ایستاده خواهم.

شهربان را ایستاده خواهم.

شهریار سرزمین را ایستاده خواهم.

۳

جوان نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار بهدین را ایستاده خواهم.

جوان سخن گوی را ایستاده خواهم.

کسی را که خویشاوند پیوندی کند، ایستاده خواهم.

[آتربان] آشونی را که در کشور است، ایستاده خواهم.

[اَترَبان] فرخنده‌ای را که [بیرون از کشور] در گردش است، ایستاده خواهیم.
کدبانو را ایستاده خواهیم.

۴

ای اهوره‌مزدا!

زنی را ایستاده خواهیم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و خوب
آموخته و فرمانبردار شوهر و [رَد] اَشَوَن [چون] سپندارمذ و [چون] زنانی است که از آن
تواند.

اَشَوَن مردی را ایستاده خواهیم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و از
«خستویی» آگاه و با «کَیْد» بیگانه است و «با کُنشِ خود، جهان را به سوی آشه پیش
می برد.»

۵

اینک، هریک از شما مزدپرستان را رَد همی خوانم و رَد به شمار آورم:
امشاسپندان و سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و
خردمندترند.
بیشترین نیروی دین مزدپرستی را اَترَبان و ارتشتار و برزیگرِ ستور پرور
همی خوانم.

۶

[زوت:]

«یَته اهو ویزیو...» که آتروخس مرا بگوید.

[راسپی:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید. «یَته اهو ویزیو...»
که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اَثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[راسپی:]

ای آتربان!

تویی زوتِ ما.

[زوت:]

«بته آهو ویرئو...» که آتروخس مرا بگوید.

[راسپی:]

«آتارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت:]

من — زوت — آماده‌ام که «ستوت یشیه» را فراخوانم و بازگیرم و بسرایم و

بستایم.

کرده چهارم

۱

هان می‌ستاییم اندیشه و اندیشیده را، «آدا»ی نیک، «آشی» نیک، «چیستی» نیک و «ذروتات» نیک را، آن که به زدان و به رَدیها درود همی گوید.

۲

رستگاری جهانیان را خستو باشیم که ما — مزداپرستان زرتشتی — میزد رَدی و نماز رَدی رَدپسند را بدو نوید همی دهیم.
سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ما را بشنوند.
سروش پارسا، رَد بزرگوار را می‌ستاییم.
اهوره مزدا را می‌ستاییم که در آشونی برترین، که در آشونی سرآمد است.
همه سرودهای زرتشتی و همه گُش [های] نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.
«یَنگِه هاتَم...»

کرده پنجم

۱

ای امشاسپندان! آماده‌ام که شما را زوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، شما — امشاسپندان — را باد! ایتک، بهروزی و خشنودی رد و آشونی و پیروزی و خوشی روان، سوشیانتهای ما را باد!

۲

ای امشاسپندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب کنش! جان و تن و همه توانِ خویش، شما را پیشکش می‌کنیم.

۳

ای اهوره‌مزدای آشون! نزد تو خستوییم بدین کیش. [خستوییم که] مزداپرست، زرتشتی، دشمن دیوان و پیرو دین اهورایی هستیم.

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین. ساونگهی و ویسیه‌ی آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ردان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

کرده ششم

[زوت و راسپی:]

با آموزش [زوت] و با درود و رامش و زوره‌های «ویثوش»^۱ و سخنان درست گفته، امشاسپندان نیک را به نامهای زیبایشان همی خوانم. امشاسپندان نیک را به نامهای نیک «آشه» همی ستایم؛ به دین نیک آسون؛ به دین نیک مزدپرستی.

«مزداهوره کسانی را که در پرتوآشه بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد. من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.»^۲

«شهریاری میثوی نیک تو— شایان ترین بخشش آرمانی در پرتوآشه — از آن کسی شود که با شوردل، بهترین کردارها را بجای آورد.»^۳

بشود که در این جا ستایش اهوره مزدا را — تواناترین آسونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد، در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که در این جا ستایش اهوره مزدا را — تواناترین آسونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد.

۱. — یاد.

۲. = گاه. یس. ۵۰، بند ۲۲

۳. = یس. ۵۱، بند ۱

کرده هفتم

۱

سخنان درست گفته را می‌ستاییم.
سروش پارسا را می‌ستاییم.
آشی نیک را می‌ستاییم.
نریوسنگ را می‌ستاییم.
آشتی پیروز را می‌ستاییم.
نیفتادنی و نلغزیدنی را می‌ستاییم.
قروشی‌های آشونان را می‌ستاییم.
چیتودیل را می‌ستاییم.
گرزمان اهوره‌مزدا را می‌ستاییم.
بهترین زندگی (بهشت)، روشنایی همه‌گونه آسایش بخش را می‌ستاییم.

۲

بهترین راه به سوی بهترین زندگی (بهشت) را می‌ستاییم.
آرشتاد نیک گیتی افزای و جهان پرور و پاداش بخش را می‌ستاییم.
دین مزدآپرستی را می‌ستاییم.
رشن راست‌ترین را می‌ستاییم.
مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
پارندی چُست را می‌ستاییم: آن چُست در میان چُست‌اندیشان، آن چُست در
میان چُست‌گفتاران، آن چُست در میان چُست‌کرداران؛ آن که تن را چُستی بخشد.

۳

دلیریِ مردانه را می‌ستاییم که مردان را گشایش بخشد، که هوش مردان را
گشایش بخشد؛ که تندتر از تند و دلیرتر از دلیر است؛ که همچون پاداشِ ایزدی به مرد
رسد؛ که در هنگام گرفتاری، تن مردان را برهاند.
خوابِ مزدا آفریده‌مایهٔ شادمانی جانوران و مردمان را می‌ستاییم.

۴

آفریدگانِ آشَوَن نخست آفریده^۱ — پیش از آفرینش آسمان و آب و زمین و گیاه
و جانور خوب گُش — را می‌ستاییم.
دریای فراخ کرت را می‌ستاییم.
باد چالاک مزدا آفریده را می‌ستاییم.
آسمانِ درخشانِ نخست آفریده^۲ — پیش از آفرینش جهانِ استومند — را
می‌ستاییم.

۵

ای آذر اهوره مزدا! ای آشَوَن! ای رَدِ آشَوَنی!
ترا می‌ستاییم.
زور و گُشتیِ بَرَسَمِ آشَوَن به آیینِ آشه گسترده، زدانِ آشَوَنی را می‌ستاییم.
آپامِ نیات را می‌ستاییم.
نریوسنگ را می‌ستاییم...^۳

[راسپی:]

«بَته اهو وِریو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اُتارتوش اُشات چیت هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۱. ایزدان مینوی که پیش از آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور آفریده شدند.

۲. آسمان پیش از دیگر بخشهای گیهان و جهان استومند آفریده شد.

۳. دنباله = یسه . ۷۱، بندهای ۲۴—۲۳

کرده هشتم

۱

[راسپی:]

ای اهوره مزدای آشون!

از این گفتار خوشنود باش.

این گفتار را تو و ایزدان آشون — آن ورجاوندان جاودانه، شهریاران نیک

خوب گنش که پنجاه و صد و هزار و ده هزار و افزون تر و بیرون از شمارند — بپذیرید.

۲

براستی شهریاری را از آن کسی شمريم و از آن کسی دانيم و برای کسی

خواستاريم که بهتر شهریاری کند:

«مзда اهوره و اردیبهشت.»^۱

کرده نهم

۱

«هوم» های آماده شده و «زور» های فراهم شده — [آنچه] فراهم شده است و [آنچه] فراهم خواهد شد — پیرومندانِ آزارشکن اند که از درمان آشی برخوردارند؛ که از درمان چستی برخوردارند؛ که از درمان مزدا برخوردارند؛ که از درمان زرتشت برخوردارند؛ که از درمان زرتشتوم برخوردارند.

۲

درمانی که آشون فرخنده، [آتربان] فرخنده گردش کننده [در بیرون از کشور]، دین نیک مزداپرستی، آفرین آشونی نیک، پیمان شناسی آشونی نیک و بی آزاری آشونی نیک از آن برخوردارند.

۳

نوید می دهیم و می آگاهانیم و درهم می فشریم و فرومی نهیم و می ستاییم و از بر می خوانیم:

«هوم» های توانای آشون، بی آلایشنند؛ به آیین آشه فراهم آورده شده اند و به آیین آشه فراهم آورده خواهند شد؛ به آیین آشه از آنها آگاهی داده شده است و به آیین آشه از آنها آگاهی داده خواهد شد؛ به آیین آشه فشرده شده اند و به آیین آشه فشرده خواهند شد.

۴

نیروی نیرومند را، پیروزی نیرومند را، «ارث»ی نیرومند را، آشی نیرومند را، چستی نیرومند را، «پوزوتات» نیرومند را، اوپرتات نیرومند را، ایزدان نیرومند را، «امشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش جاودان زنده و جاودان پاداش بخش را که با

منش نیک بسر می برند و امشاسپند بانوان را.»^۱

۵

خرداد و امرداد و گیوش تشن و گوشورون و آذر به نام خوانده شده و هدیش
برخوردار از آشونی، خوراک، آسایش و آمرزش را.

۶

سرودهای ستایش و نیایش و آفرین خوانی اهوره مزدا و امشاسپندان، رَدانِ آشونِ
بزرگوار را.

ستایش و نیایش برترین رَد را، آشی سرآمد و نماز رَد پسند سرآمد را.

۷

«مَثَرَه» را، دینِ مزداپرستی را، شَتوتِ یَسْتِه را، همه رَدان را، همه نمازهای رَد
پسند را.

سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خوشنودی و آفرین خوانی ما را بشنوند؛ در
آغاز، همچنان که در انجام.

[زوت:]

«یَنَه اهو ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«یَنگَه هاتم...» :

کرده دهم

۱

[زوت:]

خواستار ستایشم کشورهای آرژهی، سوهی، فرددَقشو، ویددَقشو، واورو برشتی،
واورو جرشتی و این کشور خونیرت را.

۲

خواستار ستایشم هاون سنگین، هاون آهنین، تشت زور، ورس هوم پالای و ترا،
ای برسیم به آیین آشه گسترده.

خواستار ستایشم «آهون ویرته...» و پایداری مزدپرستی را.

خواستار ستایشم فروشی های نیرومند پیروز آشونان را.

خواستار ستایشم فروشی های نخستین آموزگاران کیش، فروشی های نیکان و

فروشی روان خویش را.

خواستار ستایشم همه زدان آشونی، همه نیکی دهندگان — ایزدان آشون میثوی و

جهانی — را که به آیین بهترین آشه براننده ستایش و سزاوار نیایشند.

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

ساونگهی و ویسیه ی آشون، زدان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

زدان روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

[زوت:]

«يَتَّهْ اَهُو وَيَرِيو...» كه زوت مرا بگويد.

[راسپی:]

«يَتَّهْ اَهُو وَيَرِيو...» كه زوت مرا بگويد.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» كه پارسا مرد دانا بگويد.

کرده یازدهم

۱

این هوم را به اهوره مزدا پیشکش می‌کنیم.
این [هوم] آماده شده را به تواناترین پیروزمندان گیتی پرور، به شهریاران نیک
آشون، به شهریار ردان آشون پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به امشاسپندان پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به آبهای نیک پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به روان خویش پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به همه آفرینش آشه پیشکش می‌کنیم.

۲

این هوم، این جام هوم، این برسَم‌های گسترده، این میزدها، این آسمان نخست
آفریده، این هاون سنگین که بدین جا آورده شده است، این هوم زرین، این آفشره هوم،
این برسَم به آیین آشه گسترده ...

۳

... این پیکر و این توش [وتوان]، این زورهای بکار افتاده، این هوم آشون، این گاو
خوب گنش، این آشون مرد و منشهای کارآمد آشونان و منشهای کارآمد سوشیانتها، این
شیر روان و این گیاه هذانه‌پیتای به آیین آشه نهاده ...

۴

با آبهای نیک، این زورهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به
هذانه‌پیتای به آیین آشه نهاده و با آبهای نیک، آبهای هوم و هاون سنگین و هاون
آهنین ...

۵

... این گیاه برسم و پیوستگی به خشنودی زد، آموختن و کاربندی دین نیک مزدپرستی و سرودن گاهان و خشنودی زد آشون و زد آشونی را.
این هیزم و این بخور، ترا ای آذر، پسر اهوره مزدا و همه مزدا آفریدگان نیک را پیشکش می‌کنیم.
اینک این همه را پیشکش می‌کنیم...

۶

... به اهوره مزدا، به سروش پارسا، به رشن راست‌ترین، به مهر فراع چراگاه، به امشاسپندان، به فروشی های آشونان و روانهای پرهیزگاران، به آذر اهوره مزدا زد بزرگوار، به زد میزد، به زد نماز زد پسند و به سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

۷

اینک این همه را با ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین پیشکش می‌کنیم و فروشی زرتشت سپیتمان آشون که در دو جهان، خواستار آشه شد و فروشی های همه آشونان: آشونانی که در گذشته اند، آشونانی که زنده اند و آن مردانی که هنوز زاده نشده اند و سوشیانتهای نوکننده گیتی اند.

۸-۱۱

این هوم، این جام هوم...^۱

۱۲

امشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش جاودان زنده و جاودان پاداش بخش، آن نیکان و نیکی دهندگان، آنان که با منش نیک بسر می‌برند؛ آری با منش نیک بسر می‌برند.^۲

۱. = بندهای ۵-۲ همین کر.

۲. — کر. ۹، بند ۴

آن امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب کنش که از منش نیک، پیمان هستی گرفته اند.

۱۳

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم افزایش این خانمان را، پاداش این خانمان را، بالیدن این خانمان را، رهایی این خانمان را از تنگنای نیاز، چیرگی این خانمان را بر ستیزه، ستوران و مردمان آشونی را که از این پیش زاده شده‌اند و یا از این پس زاده خواهند شد؛ آنان را که از این خانمان بودند و آنان را که از این خانمان باشند و خود را که از این خانمانیم و سوشیانت‌های کشور را.

۱۴

[خانه‌ای] که مردان نیک کردار، زنان نیک کردار، مردان خویشکار و زنان خویشکار در آن بسربرند.

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم به قروشی‌های نیک توانای پیروز آشونان تا آشونان را یاوری کنند.

۱۶

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به سروش پارسا، به آشی آشون، به نریوسنگ و به آشتی پیروز به آذر اهورامزدا رَد بزرگوار و به همه آفریدگان آشون، خشنودی و ستایش و نیایش و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به گوش‌تشن، به گوشورون، به آذر اهوره‌مزدا و به تُخشاترین امشاسپندان.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به دادار اهوره‌مزدا ی رایومند فره‌مند، به میثویان و به امشاسپندان، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به [ایزدان] گاهها، رَدان آشونی، به هابونی آشون، رَد آشونی، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به ساونگهی و ویسپیه‌ی آشون...^۱
 اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به اهوره‌مزدای رایومند فره‌مند، ستایش و
 نیایش و خشنودی و آفرین را.

۱۷-۱۸

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به کشورهای...^۲

۱۹

همه آنچه نوید داده شده و پیشکش شده است، آنچه‌ان است که اهوره‌مزدای
 آشون پیشکش کرد؛ آنچه‌ان است که زرتشت آشون پیشکش کرد؛ آنچه‌ان است که من
 — زوت — پیشکش می‌کنم؛ من که از این ستایش و نیایش آگاهم؛ من که از پیشکشی
 بایسته آگاهم؛ من که از پیشکشی بهنگام آگاهم.

۲۰

شما امشاسپندان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 سوشیانتهای ما را زندگی خوش و خشنودی زد و آشونی و پیروزی و آسایش
 روان.

۲۱

اینک آن بزرگتر از همه، آن آهو و رتورا استوار می‌دارم؛ آن اهوره‌مزدا را، برای
 ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳

۱. = یس . ۴، بندهای ۲۲-۷

۲. = بندهای ۱ و ۲ کر. ۱۰

۳. = یس . ۴، بندهای ۲۵-۲۴

کرده دوازدهم

۱

کسی که زد بزرگوار اهوره مزدا و زرتشت سپیتمان را هوم پالوده است و خواهد پالود، از گله و رمة فراوان و فرزندان برومند، برخوردار باد!
سروش نیک و آشی گنجور، باید هماره در این جا کوشا باشند!

۲

ما می آموزیم «آهون ویریه...» ی فرخنده...^۱ به آیین آشه سروده و سرودنی را، هاوین به آیین آشه بکار انداخته و درهم فشارنده هوم را، هاوین بکار انداختنی را...

۳

... سخن راست گفته، سرودهای زرتشتی، کردارهای نیک ورزیده، برسم های به آیین آشه گسترده، هوم به آیین آشه درهم فشرده، «ستوت یشئیه» و دین مزدپرستی را با اندیشه و گفتار و کردار.

۴

اکنون همه آنها فرخنده تر شوند.
فرخنده برشماریم، فرخنده دانیم، فرخنده اندیشیم آفریدگانی را — زیباترین و بهترین آفریدگان را — که اهوره مزدا ی آسون بیافرید؛ به میانجی بهمن پیروانید و به میانجی اردیبهشت بیالانید.
بشود که ما در میان آفریدگان سپندمینو — آن [آفریدگانی] که آنان را به فرخندگی و کامیابی رهنمونیم — فرخنده تر و کامیاب تر شویم.

۱. — یس . ۲۷، بند ۷، زیر.

۵

ای هاون سنگین! ای هاون آهنین! که بدین خانه و روستا و شهر و کشور آورده شده و بکار انداخته شده‌اید، فرخنده باشید ما را در این خانه و روستا و شهر و کشور؛ فرخنده باشید ما مزدپرستان را که ستایش بجای می‌آوریم با هیزم و بخور و نماز رد‌پسند! اینچنین آنها فرخنده‌تر شوند.

[زوت:]

«یته آهو ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آتارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«آشیم وُهو...»

کرده سیزدهم

[زوت:]

اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می ستاییم.
زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
فروشی زرتشت را می ستاییم.
امشاسپندان آشون را می ستاییم.
فروشی های نیک توانای پاک آشونان جهانی و مینوی را می ستاییم.
کارآمدترین رد، چالاک ترین اینزد را که در میان ردان آشونی فرارسنده تر
[و به ستایش] سزاوارتر است، می ستاییم.
خشنودی رد آشون و رد آشونی را که کامکارتر است، می ستاییم.^۱

۱

براستی اهوره مزدا را می ستاییم.
براستی امشاسپندان را می ستاییم.
براستی سراسر «مئثره» را می ستاییم.
براستی زرتشت آراسته به «مئثره» را می ستاییم.
پاداش آشونان را می ستاییم.
آرزوی امشاسپندان را می ستاییم.
نخستین آن سه گانه^۲ را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.

۱. = بندهای ۲ و ۳. ۷۱ که در آغاز کرده های ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و بندهای ۴-۳ هاونگاه نیز تکرار می شود.

۲. نخستین سه هات گاهان.

۲

براستی ...^۱
 دو گانه پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]،
 می ستاییم.

۳

براستی ...^۲
 نخستین آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.
 دو گانه پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]،
 می ستاییم.
 هریک از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.
 «هات»ها، «پَتمان»^۳ها، واژه ها و بندهای هریک از آن سه گانه پیشین را که
 بی درنگ و لغزشی [سروده شود] — چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده —
 می ستاییم.
 ای آذرا هوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی!
 ترا می ستاییم ...^۴

۱. = ۶ سطر اول بند ۱ همین کر.

۲. = ۶ سطر اول بند ۱ همین کر.

۳. یک سطر شعر در گاهان.

۴. = بند ۵ کر. ۷

کرده چهاردهم

اهوره مزدای آشون...^۱
«آهونود گاه»، رد آشونی را می ستاییم.

۱

یسنه (هفت هات پیرومندی آشون)، رد آشونی را می ستاییم؛ با پتمان ها، با بندها، با «زند»^۲، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن^۳، [با] خوب خواندن از برخوانده [وبا] ستایش خوب ستوده.

۲

به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش، به ردی خویش، به خواست و کامکاری خویش، اهوره مزدا...^۴

۳

«آهون ویریه...» ای آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آهومند ورتومند آشون (اهوره مزدا)، رد آشونی را می ستاییم.

۴

«آهونود گاه» را می ستاییم.
هات ها، پتمان ها، واژه ها و بندهای «آهونود گاه» را — چه خوانده، چه

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. گزارش.

۳. نخستین بند هریک از پنج «گاه» را دوبار (در آغاز و پایان هر «گاه») می خوانند.

۴. در متن به جای نقطه ها، هفت واژه آمده که معنی کلی و پیوند آنها با جمله روشن نیست.

باژگرفته، چه سروده، چه ستوده — می ستاییم.

۱
.....

«ینگه هاتم...»

«آشم و هو...»

..... ۲ «مзда اهوره کسانی را که...»

*

۱ = بند ۵ کر. ۷

۲ = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

کرده پانزدهم

۱

[راسپی:]

ای مزداپرست زرتشتی!

پاها و دستها و هوش خویش را به نیک کرداری داد [و] درستی و پرهیز از کارهای زشت کرداری بیداد [و] نادرستی نگاه دار.
برزیگری خوب باید در این جا ورزیده شود تا نارسا، رنسا شود.

۲

بشود که در این جا برای ستایش اهوره مزدا — تواناترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.
از بر خواندن، بازخواندن، به یاد سپردن، دردل گرفتن، برشمردن و سرودن «یسنه» (هفت «هات» پیرومند آشون) را بی هیچ درنگ و لغزشی.

۳

سرودهای ستایش ...^۱

.....^۲

سروش پارسا، رد بزرگوار را می ستایم.
اهوره مزدا را می ستایم که در آشونی برترین، که در آشونی سرآمد است.
همه سرودهای زرتشتی را می ستایم.

۱. = بندهای ۶-۷ کر. ۹

۲. = بندهای ۱-۳ همین کر.

همه گُنش های نیک و رزیده را می ستاییم؛ آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.

کرده شانزدهم

۱

۱

اینک آذر پسر اهوره مزدا را می ستاییم.
ایزدان آذر نژاد را می ستاییم.
درست کرداران آذر نژاد را می ستاییم.
فروشی های آشونان را می ستاییم.
سروش پیروزمند را می ستاییم.
آن آشون مرد را می ستاییم.
سراسر آفرینش آشه را می ستاییم.

۲

اینک پاداش و فروشی زرتشت سپیثمان آشون را می ستاییم.
اینک پاداش و فروشی همه آشونان را می ستاییم.
فروشی همه آشونان را می ستاییم.
فروشی های آشونانی را که در کشورند می ستاییم.
فروشی های آشونانی را که در بیرون از کشورند می ستاییم.
فروشی های آشون مردان را می ستاییم.
فروشی های آشون زنان را می ستاییم.

۳

زرتشت بر ما — که اهوره مزداى آشون، از ستایش نیکمان آگاهی دارد — آهو و
رتو است.

آنچه را که از این مرز و بوم است — آبها و زمینها و گیاهان را — می‌ستاییم.

۱

۴

۲

«بِنِگْهَه هاتَه ...»

۱. = بندهای ۱-۳ همین کر.

۲. = بند ۴ کر. ۱۴

کرده هفدهم

«آشِمُ وَهُوَ...»

ما اندیشه‌های نیک، گفتارهای نیک و کردارهای نیک «یسنه» (هفت

«هات») را می‌پذیریم.

ما «آشِمُ وَهُوَ...» را می‌پذیریم.^۱

۱. این کرده کوتاه را در نیایشها، سه بار می‌خوانند.

کرده هیجدهم

.....^۱
«اُشْتَوَد گاه» اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می ستاییم با...^۲

۱

اهوره مزدا را به نیکویی می ستاییم.
امشاسپندان را به نیکویی می ستاییم.
اَشَوَن مرد را به نیکویی می ستاییم.
آفرینش دادار اَشَوَن را به نیکویی می ستاییم.
«اُشْتَوَد گاه» را برای خشنودی اَشَوَن مرد می ستاییم.

۲

کامروایی جاودانه [اَشَوَن] را می ستاییم که رنج دُرَوَند است.
کامروایی بی کرانه را می ستاییم.
با «اُشْتَوَد گاه» می ستاییم هر آن اَشَوَن مردی را که بوده است و هست و خواهد

بود.^۳

۳

«اُشْتَوَد گاه» را می ستاییم.
ما می ستاییم هات ها، پَتیمان ها، واژه ها و بندهای «اُشْتَوَد گاه» را چه خوانده،

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله مانند بندهای ۱-۳ کر. ۱۴

۳. از آغاز بند ۱ تا این جا، بار دیگر خوانده می شود.

چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«بِنِگْهَه هَاتَم...»

کرده نوزدهم

«سپتّمَد گاه» ردّ آشونى را مى ستاييم با...^۲
به دانش...^۳

۱

اهوره مزدای آشون را مى ستاييم.
امشاسپندان آشون را مى ستاييم.
آشون مرد را مى ستاييم.
پيش انديشي آشونانه را مى ستاييم.
سپندارمذ آشون را مى ستاييم.
آفریدگان آشون [آفریدگار] آشون را مى ستاييم.
از میان آفریدگان آشون، «نخست اندیش»^۴ را مى ستاييم.
اهوره مزدا، خرد از همه چیز آگاه را مى ستاييم.

۲

روشنایی خورشید را مى ستاييم.
خورشید در میان بلندها، بلندترین را مى ستاييم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله مانند بند ۱ کر. ۱۴

۳. دنباله مانند بند ۲ کر. ۱۴

۴. در سنت ایرانیان، از «نخست اندیش» گیومرت اراده شده است. اوست نخستین کسی از آفریدگان اهوره مزدا که اندیشید.

خورشید و امشاسپندان را می ستاییم.
 فرمان [ایزدی] نیک ورزیده را می ستاییم.
 گرزمانِ درخشان را می ستاییم.
 قَرّ [اهورایی] را می ستاییم.
 گله و رمه داده آذر را می ستاییم.
 [هر چیز] پاک و سودبخش را می ستاییم.
 سپندارمذِ بخشنده را می ستاییم که دهش او را و آشه از نخستین آفریدگان آشون
 است.

«سپنتمد گاه» را می ستاییم.
 هات ها، پتمان ها، واژه ها و بندهای «سپنتمد گاه» را — چه خوانده، چه
 بازگرفته، چه سروده، چه ستوده — می ستاییم.
 «ینگه هاتم...»

کرده بیستم

.....^۱
«وهُوَخَشْتَرگاه» اَشَوْن، رَد اَشَوْنی را می ستاییم با پَتیمان ها...^۲
به دانش خویش...^۳

۱

«وهُوَخَشْتَر» را می ستاییم.
شهریور را می ستاییم.
فلز را می ستاییم.
گفتار راست گفته پیرومند دیوافکن را می ستاییم.
این پاداش را می ستاییم.
این درستی را می ستاییم.
این درمان را می ستاییم.
این فزاینده گی را می ستاییم.
این بالندگی را می ستاییم.

۲

این پیروزی را می ستاییم که آنچه در میان «وهُوَخَشْتَرگاه» و «وَهیشتوایشْت گاه» آمده^۴ گویای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله جمله مانند بند ۱ کر. ۱۴

۳. دنباله جمله مانند بند ۲ کر. ۱۴

۴. از آنچه در میان «وهُوَخَشْتَرگاه» و «وَهیشتوایشْت گاه» آمده، منظور هات ۵۲ یسته است.

ستیهیدن با اندیشهٔ بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشهٔ نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۳

«وُهوئُخشترگاه» را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتیمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وُهوئُخشترگاه» را، چه خوانده، چه باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«بِنگهه هاتَم...»

کرده بیست و یکم

«آشِم وُهو...»

«مزدا اهوره کسانی را که...»^۱

«بشود که در این جا...»^۲

[راسپی:]

ای مزداپرست...^۳

آشِم وُهو...»

خشنودی «یسنه» (هفت هات پسین) را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«یته اهور ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت:]

اهوره مزدا ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

.....^۴

«یسنه» (هفت هات پسین) پیروزمند آشون را می ستاییم.

۱. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲.

۲. = یس. ۱۵، بند ۳

۳. = بندهای ۱-۵ کر. ۱۵ در این نقل، به جای «هفت هات»، «هفت هات پسین» می آید و مقصود از آن، هات ۵۲ یسنه است.

۴. هفت هات یسنه (از هات ۳۵ تا پایان هات ۴۱) در این جا تکرار می شود.

«بِنِگَهه هاتَم ...»

..... ۱

[زوت:]

اهوره مزداى آشون... ۲

«يسنه» (هفت هات پسین) پیروزمند آشون... ۳

به دانش خویش... ۴

۱

آبهای نیک و گیاهان بارور و قروشی های آشونان را ستایش و نیایش

می پذیرم.

همه نیکیها: آن آنها و آن گیاهان و آن قروشی های آشونان را ستایش و نیایش

می پذیرم.

۲

گاو (نخستین جانور)، «گیه»^۵ (نخستین آدمی) و «مئثره»^۶ ورجاوند

بی آرایش کارآمد را ستایش و نیایش می پذیریم.

ای اهوره مزدا!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

ای زرتشت!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

ای ز بزرگوار!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

۱. تمام هات ۴۲ یسنه (از آغاز تا پایان بند ۶) در این جا تکرار می شود.

۲. = سرآغاز کر. ۱۳

۳. = دنباله بند ۱، کر. ۱۴

۴. = بند ۲ کر. ۱۴

۵. = گیومرت (— یاد. گیه و گیومرت).

ای امشاسپندان!

شما را ستایش و نیایش می‌پذیرم.

۳

نیوشایی و آمرزش را می‌ستاییم.

نیوشایی و آمرزش نیایشگر را می‌ستاییم.

رادی [و] دهشی را که در میان همکیشان است می‌ستاییم.

نماز نیک بی فریب [و] آزار را می‌ستاییم.^۱

«یسنه» (هفت هات پسین) را می‌ستاییم.

ستایش «یسنه» (هفت هات پسین) را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «یسنه» (هفت هات پسین)

را چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.

۱. از آغاز بند ۱ همین کرده تا این جا، بار دیگر خوانده می‌شود.

کرده بیست و دوم

۱

[زوت و راسپی:]

«آشیم وُهو...»

با این ستایش [و] با این درود [به] امشاسپندان و سوشیانت‌های آشون، از پی پاداشِ پسین، بهترین گُنش را همی گوئیم به دانایان و نادانان، به فرمانروایان و فرمانبران که جهان را آبادان کنند و رامش بخشند.^۱

۲

آنچه را آشون مرد از بهترین آشه می‌داند، آن نا آشون مرد نمی‌داند. چنین مباد که ما از او پیروی کنیم؛ نه در اندیشه، نه در گفتار و نه در کردار. او راه خویش را در پیش گیرد؛ چنین مباد که ما هیچ‌گاه بدورسیم.
«آشیم وُهو...»^۲

۱. بخشی از این بند، از بند ۴ یس . ۳۵ گرفته شده است.

۲. تمام این دو بند، دو بار تکرار می‌شود.

کرده بیست و سوم

[زوت:]

اهوره مزدای...^۱

«وهیشتوایش گاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با پتمان ها، با بندها، با زند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن ازبر خوانده، با ستایش خوب ستوده.

۱

اهوره مزدای بهتر را می ستاییم.

امشاسپندان بهتر را می ستاییم.

آشون مرد بهتر را می ستاییم.

بهترین «آشه» را می ستاییم.

بهترین پیدایش «ستوت یسئیه» را می ستاییم.

خواسته^۲ بهترین «آشه» را می ستاییم.

آشونان [و] روشنایی همه گونه آسایش بخش را می ستاییم.

بهترین راه به سوی بهترین زندگی (بهشت) را می ستاییم.

۲

«وهیشتوایش گاه» را می ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳.

۲. دارایی، ثروت.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وَهیشَتوایشَت‌گاه» را چه
خوانده، چه باژگرفته، چه سروده، چه ستوده.
یَنگه‌هاتم...»

کرده بیست و چهارم

«اهوره مزدای...»^۱

«آیرِیَمَن» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم با پَتیمان‌ها، با بندها، با زَند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن از بر خواننده، با ستایش خوب ستوده.

«به دانش خویش...»^۲

«اینک آذر...»^۳

۱

این پاداش را می‌ستاییم.

این درستی را می‌ستاییم.

این درمان را می‌ستاییم.

این فزاینده‌گی را می‌ستاییم.

این بالنده‌گی را می‌ستاییم.

این پیروزی را می‌ستاییم که آنچه در میان «آهونودگاه» [و] «آیرِیَمَن [ایشیه]»^۴ آمده، گویای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛ ستهیدن با اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشه نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۱. سرآغاز کر. ۱۳

۲. بند ۲ کر. ۱۴

۳. بندهای ۱-۳ کر. ۱۶

۴. از آنچه در میان «آهونودگاه» و «آیرِیَمَن ایشیه» آمده، منظور سراسر پنج «گهان» است.

۲

بخش «آیْرِیْمَن ایشیه» را می‌ستاییم.
 ما می‌ستاییم هاتها، پَتیمان ها، واژه‌ها و بندهای «آیْرِیْمَن ایشیه» را چه خوانده،
 چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
 «پِنگِه هاتَم...»

۳

من نماز «آشه» می‌گزارم.
 «آشیم وُهو...»
 دیوان را نکوهش می‌کنم.
 من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم...^۱
 راه یکی [است و] آن راه آشه [است]؛ همه دیگر [راهها] بیراهه [است].^۲

۱. = بند ۱ یس . ۱۲ .

۲. ← یس . ۷۲ ، بند ۱۱ ، زیر .

سه نیایش آغازین

«آشِم وُهو...»^۱

آشَه بهترین نیکی [و مایه] بهروزی است. بهروزی از آن کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین آشَه است.

«یَتَه آهو ویرِیو...»

همان گونه که او رَد برگزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست، رَد مینوی (رتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه های نیک زندگانی در راه مزداست.

شهریاری از آن اهوره است. اهوره است که او را^۲ به نگاهبانی درویشان برگماشت.

«ینگه هاتَم...»

مزدا اهوره کسانی را که در پرتو آشَه بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.^۳

۱. این نیایش و دو نیایش پس از آن، از مهم ترین و مشهورترین نیایشهای مزداپرستان است که در بیشتر بخشهای اوستا آمده است و در غالب آیینهای دینی خوانده می شود. نیایش دوم را در اوستا «آهوَن ویرِیَه...» و در پهلوی «آهوَنور» و «هُونور» نیز خوانده اند.

۲. زرتشت را.

۳. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

نیرنگِ کُشتی بستن

[پازند]

ای هر مزد خدای!
اهریمن ناتوان و دور رانده و زده و شکسته باد!^۱
اهریمن، دیو، دُروج، جادو، دُرَوند، کوی، کَرَب، ستمگر، گناهکار، آشموغ،
دشمن و پری، زده و شکسته باد!
شهریارِ بد ناتوان باد!
دشمن ستوه باد!
دشمن ناتوان باد!

ای هُرمَزَد خدای!
من از همه گناهان پشیمانم و پیت [می‌کنم].
من از هرگونه اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد که در جهان اندیشیده و گفته و
کرده‌ام یا از من سرزده یا در [ژرفای] نهاد من بوده است، پشیمانم.
من از آن گناهانی که در منش و گویش و گُنش، با تن یا روان خویش
کرده‌ام — چه جهانی و چه میثوی — اندوهگین و پشیمانم.
من از این سه: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد، پشیمانم و پیت می‌کنم.

۱. «نیرنگ» نیایشهای کوتاه دینی را گویند. «نیرنگ کُشتی بستن»، نیایش ویژه بستن کُشتی و پوشاندن سُدَره برتن نوجوان زرتشتی است و آنچه در این بخش می‌آید، نیایشی است که موبد برگزارکننده آیین می‌خواند و نوجوان با او همخوانی می‌کند. (درباره نیرنگ — یاد.)

[اوستا]

خشنودی اهوره مزدا و شکستن اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می گزارم:

«آشْمُ وُهو... یته آهو...»

«آشْمُ وُهو...»

ای مزدا!

به یاری من بیا.

من مزداپرستم.

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

من اندیشه نیک اندیشیده را باور دارم.

من گفتار نیک گفته را باور دارم.

من کردار نیک ورزیده را باور دارم.

من دین مزداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم افزار را به کنار

بگذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دین] پاکی که در میان همه [دینهای]

کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است: [دین] اهورایی زرتشتی.

همه چیزهای نیک را سزاوار اهوره مزدا می دانم.

چنین است باور و خستویی به دین مزداپرستی.

«آشْمُ وُهو...»

سروش باژ

[پازند]

به نام یزدان هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و قَرَبیفزایاد!
سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَثَره»یِ سخت رزم افزان، [آن] رزم افزانِ سالارِ
آفریدگانِ هُرمزد، به یاری برساد.
از همه گناهان پشیمانم و پیت [می‌کنم]. ...^۱

[اوستا]

«یَته اهو ویزیو...»

«آشِم وُهو...»

۱

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«اُشهینگاه» آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
«برجیه» و «نمائیته»یِ آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.

سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَثَره»یِ سخت رزم افزانِ اهورایی را ستایش و نیایش
و خشنودی و آفرین.

[راسپی:]

«یَته اهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

۱. = جمله همانند آن در نیر.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲

سروش پارسای بُرزمندِ پیروز گیتی افزای آشون، ردِ آشونی را می‌ستاییم.
 «آهونَ ویریه...» نگاهدارتن است.
 «یته آهو ویرِیو...»

«ای مزدا!»

بدان هنگام که دُروند آزدن مرا کمر می‌بندد، جز آذر و منشِ [نیک] تو — که
 آشه از کردارشان کارآمد می‌شود — چه کس مرا پناه خواهد بخید؟
 ای اهوره!

«دین» مرا از این فرمان بیا گاهان.^۱

«ای اهوره!»

... کیست آن پیرومندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان را پناه می‌بخشد؟»

«ای مزدا!»

مرا آشکارا از برگماشتن آن ردِ درمان بخش زندگی بیا گاهان و [بگذار] سروش
 و منشِ نیک بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.^۲

۳

ای مزدا! ای سپندارمذ!

ما را از کین تیزی دشمنان نگاه دارید.

ای دروج دیوخوی! نابود شو...^۳

نماز و پارسایی و کوشش.

«آشیم وُهو... یته آهو ویرِیو...»

۱. = گاه. یس. ۴۶، بند ۷

۲. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱۶

۳. وند. فر. ۸، بند ۲۱

۴

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَنثَره»ی
سخت رزم افزار اهورایی را.
«آشیم وُهو...»

۵

۱^۱

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.^۲

«آشیم وُهو...»

هزار درمان [برساد] ...^۳

«آشیم وُهو...»

ای مزدا!

به یاری من بیا.

«آم»ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم.

بهرام اهوره آفریده و او پرتات پیروز و رام بخشنده چراگاه خوب و آندروای
زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان را می ستاییم.

آنچه را از تو — ای آندروای آشون! — از سپند مینوست می ستاییم.

ثوآش جاودانه و زروان بی کرانه و زمانه جاودانی را می ستاییم.

«آشیم وُهو...»

[پازند]

[برای] مُزد کِرفه^۴، گناه را رها می کنم.

۱. یس . ۶۸ ، بند ۱۱ و یس . ۷۲ ، بند ۹

۲. این جمله که در بسیاری از جاهای اوستا پس از نیایشها آمده، همانند است با «آمین» عبری که در دینهای
یهودی، مسیحی و اسلام پس از دعاها می گویند. در پازند و فارسی به جای این جمله، «ایدون باد» هم آمده
است.

۳. یس . ۶۸ ، بند ۱۵ و یس . ۷۲ ، بند ۹ و هرمزد . ، بند ۲۷

۴. کِرفه: کار نیک، ثواب.

دوستی را به پاکی روان.
مُزِدْ کِرِفَهٗ هَمَهٗ نِیکان هفت کشور زمین، به پهنای زمین و درازای رود و بُلندایِ
خورشید بی کاستی برساد!
پاک باش و دیرزی.
بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.
«آشیم وُهو...»

هوشبام

۱

برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژرا از بر بخوانی .
برتست که «آهونَ ویریه ...» را پنج بار بسرایی ...^۱

۲

درود بر تو ای هوشبام!

۲

شکسته باد اهریمن زشت منش!

بر او صد هزار نفرین باد!

۳

۳

«یته آهو ویریه ...»

۴

۴

۱ = وند. فر. ۱۱، بند ۳

۲ = یس. ۲۷، بند ۱

۳ = یس. ۲۷، بند ۲

۴ = یس. ۵۲، بندهای ۴-۱ و دوسطر آغاز بند ۶ یس. ۴۵ و بندهای ۷-۵ یس. ۸

۵

۵
.....

«آشیم وُهو...» (سه بار)

۶
.....

۵ = یه . ۶۸ ، بندهای ۱۶-۱۸

۶ = بند ۵ باز.

پنج نیایش

۱. خورشید نیایش

[پازند]

به نام یزدان [می] ستایم و به یاری [می] خوانم دادار هُرمزید رایومند قرّه مند از همه چیز آگاه، کردگار جهان، خداوندان خداوند، شهریاران شهریار، آفریدگار و نگاهدار آفریدگان، روزی دهنده توانای نیرومند ازلی، بخشاینده بخشایشگرِ مهربان، پروردگار توانا و دانا و پاک، شهریار دادگر نیستی ناپذیر را.
هُرمزد خدای، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
خورشید جاودانه رایومند تیز اسب به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پیت [می] کنم. [۱...]

۱

[اوستا]

ای اهوره مزدا!

ترا سه بار^۲ نماز [می] گزارم].

ای امشاسپندان!

پیش از آفریدگان دیگر، همه شما را که با خورشید همکامید،^۳ نماز

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. نریوسنگ در ترجمه سنسکریت اوستا، مقصود از این سه بار را، نماز با اندیشه و گفتار و کردار نیک دانسته است.

۳. ← گاه. یس. ۲۸، بند ۸، زیر.

[می‌گزارم].

بشود که این نماز به اهوره‌مزدا برسد!
بشود که این نماز به امشاسپندان [برسد]!
بشود که این نماز به فرّوشی‌های آشونان [برسد]!
بشود که این نماز به آندروای جاودانی [برسد]!

۲

حشِنودی اهوره‌مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر
است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می‌گزارم.
«آشیم وُهو... یته آهو ویرِیو...»
«آشیم وُهو...»

۳ - ۴

۱

۵

درود بر اهوره‌مزدا!
درود بر امشاسپندان!
درود بر مهر فراخ چراگاه!
درود بر خورشید تیز اسب، چشم اهوره‌مزدا!
درود بر گِوش!
درود بر گیومرت!
درود بر فرّوشی زرتشت سپیثمان!
درود بر سراسر آفرینش آشه که بود و هست و خواهد بود!

[هاونگاه]

به دستگیری بهمن و شهریور و اردیبهشت، ما را رستگاری بیفزای.

«آشیم وُهو...»

[ریشوینگاه]

۱
.....

«آشیم وُهو...»

[ازیرینگاه]

ای مزدا...^۲

«آشیم وُهو...» (سه بار)

۶

خورشید جاودانه را یومند تیزاسب را می ستاییم.

۳
.....

۷

مهر شهریار همه سرزمینها را می ستاییم که اهوره مزدا او را قرّه مندترین ایزدان

میثوی بیافرید.

بشود که آن بزرگواران — مهر و اهوره مزدا — هر دو به یاری ما آیند.

خورشید جاودانه را یومند تیزاسب را می ستاییم.

۸

تشر تیزبین را می ستاییم.

تشر را می ستاییم

تیشترئینی را می ستاییم.

تشر را یومند قرّه مند را می ستاییم.

وئند ستاره مزدا آفریده را می ستاییم.

تشر ستاره را یومند قرّه مند را می ستاییم.

۱ = یس . ۳۶ ، بند ۶

۲ = گاه . یس . ۴۳ ، بند ۶

۳ = مهر . بند ۷

نُواش جاودانه را می ستاییم.
 زَروان بی کرانه را می ستاییم.
 زَروان جاودانه را می ستاییم.
 بادِ آشَوَن نیک گُنش را می ستاییم.
 چِیستا، راست ترین دانش مزدا آفریده آشَوَن را می ستاییم.
 دینِ نیکِ مزداپرستی را می ستاییم.
 راهی را که به رستگاری رساند، می ستاییم.
 دریاچه «زَرَنومنت» را می ستاییم.
 کوه ساوگنت مزدا آفریده را می ستاییم.

۹

هریک از ایزدان آشَوَن میثوی را می ستاییم.
 هریک از ایزدان آشَوَن جهانی را می ستاییم.
 روان خود را می ستاییم.
 فرَوَشی خود را می ستاییم.

ای مزدا!

به یاری من بیا.
 فرَوَشی های نیک توانایِ پاکِ آشَوَنان را می ستاییم.
 خورشید جاودانه را بومند تیزاسب را می ستاییم.
 «آشِیم وُهو...»

۱۰

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

هاوَنی آشَوَن، زِدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 ساوَنگهی و ویسیه یِ آشَوَن، ردانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین.

[رپشوینگاه]

رَ پِشَوینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فَرادَت فُشو و زَنَتوم اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
[ازیرینگاه]

اُزیرینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فَرادَت ویر و دَخیومِ اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
خورشید جاودانه رایومند تیزاسب و نیایش و خشنودی و آفرین.
[راسپی:]

«یَنَه اهو ویرِیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اَنارتوش اَشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱۶ - ۱۱

.....^۱

۱۷

[پازند]

ای هُرمزد خدای افزونی بخش مردمان (همه گونه های مردمان و نیکان)!
بشود که دین مزدپرستی مرا آگاهی و استواری بخشد!
ایدون باد!

[اوستا]

«یَنَه اهو ویرِیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را.

۱۸

«اَشِم وُهو...»

«کسی که آبهای اهورایی را با بهترین زور، با زیباترین زور — زوری که
اَشَوَنی آنرا پالوده باشد — بستاید، فروغ و قَراز آن اوست؛ تندرستی و پایداری تن از آن

اوست؛ خواسته بسیار آسایش بخش از آن اوست؛ فرزندان کارآمد و زندگی دیر پای از آن اوست؛ بهترین هستی آشونان و روشنایی بخشنده همه گونه آسایش از آن اوست.^۱
«آشیم وُهو...»

هزار درمان [برساد!]

ده هزار درمان [برساد!]

ای مزدا!

به یاری من بیا.

[پازند]

[برای مزد کِرفه...^۲

«آشیم وُهو...»

روز... ماه... گاه...^۳

۱۹

درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!

[اوستا]

خشنودی اهوره مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می گزارم: «آشیم وُهو...»

[پازند]

۱. سنج. یس. ۶۸، بند ۱۱-۱۰

۲. بخش پازند پایان باژ.

۳. در این جا نام روز و ماه و هنگامی از روز را که نیایش در آن برگزار می شود، بر زبان می آورند.

بزرگی و قرّیفزایاد! خورشید جاودانه رایومند تیزاسب دلیر پیروز را زورمندی و
پیروزی باد!

دین نیک مزدپرستان را در همه هفت کشور زمین، آگاهی و روایی و آفرین
باد!

ایدون باد!

من باید به سرای دیگر (جهان پسین) بروم.

«آشیم وُهو...»

آفریدگار جهان، دین مزدپرستی، داد زرتشتی.

[اوستا]

ای آردویسور آناهیتایِ آشون! ای سودمندترین آشون!

درود بر تو!

درود بر گیاه آشونِ مزدا آفریده!

«آشیم وُهو...»

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

«آشیم وُهو...»

[پازند]

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب، بزرگی و قرّیفزایاد!

بشود که به یاری ما برسد!

«آشیم وُهو...»

۲. مهر نیایش

[پازند]

به نام یزدان، هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فریبزایاد!
مهر فراخ چراگاه، آن داورِ راست، به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پیت [می‌کنم]...^۱

۱ - ۹

[اوستا]

.....^۲

۱۰

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه ی آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!
مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و
رام بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۱-۹ نیا.

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱۱-۱۲

۱
.....

۱۳-۱۵

۲
.....

«ینگه هاتم...»^۳

۱۶

[پازند]

ای هُرمزد خدای...^۴

«یته آهو ویر یو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشنده چراگاه خوب را.

۱۷

۵
.....

۱. = بندهای ۱۴۴-۱۴۵ مهر.

۲. = بندهای ۴-۶ مهر.

۳. دنباله جمله = با بند ۱۶ نیا.

۴. = جمله های همانند در بندهای ۱۱-۱۷ نیا.

۵. بندهای ۱۸-۱۹ نیا. با تبدیل خورشید به مهر.

۳. ماه نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فریبزایاد!
ماه رهاننده به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پیت [می‌کنم]...^۱

[اوستا]

۱

درود بر...^۲

۲

خشنودی اهوره مزدا...^۳
من خستویم...^۴
ماه دربر دارنده تخمه گاو، گاو یگانه آفریده و چار پایان گوناگون را ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین!

۱. = جمله مانند آن در نیر.

۲. = بند ۱ ماه.

۳. = بند ۲ نیا.

۴. دنباله برابر است با جمله همانند آن در بند ۱۰ نیا.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳-۹

۱

۱۰

زور و پیروزی دهید.

گله و رمه را افزونی کنید.

فرزندانِ دلیر را افزونی بخشید؛ [از آن دلیران] پایدارانِ انجمنی پیروزِ شکست‌ناپذیر که همستاران را به یک زخم از پای درآورند؛ که دشمنان را به یک زخم شکست دهند و رنج و ناکامی رسانند و پیمان‌شناسان را آشکارا [شادکامی و] رامش بخشند.

۱۱

ای ایزدانِ قره‌مند! ای ایزدان همه‌گونه درمان بخش!

شما که فراخواننده‌ خویشت را یاری می‌رسانید، بزرگواریتان پایدار باد!

ای آبها!

فرخویش را بدان کس که ستایشگر شماست، نشان دهید.

۱۲

«آشیم وُهو...»

۲

۱. = بندهای ۱-۷ ماه.

۲. = بندهای ۱۸-۱۹ نیا، جز آن که به جای خورشید، «ماه دربر دارنده‌ تخمه‌ گاو» می‌آید.

۴. اردویسور بانو نیایش

(آبان نیایش)^۱

[پازند]

به نام هُرمزد خدایِ افزونی، بزرگی و قریبزیاد!
آردویسور بانوبه یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پیت [می‌کنم]...^۲

۱ - ۷

[اوستا]

۳
آبهای نیک مزدا آفریده، آبهای اردویسور اناهیتهای آشون، همه آبهای مزدا آفریده
و گیاهان مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۴

۸

اینک من «سَتوتِ یسنیه...» را می‌سرایم؛ «یته آهو ویزیو...» را می‌سرایم؛
«آشیم وُهو...» را می‌سرایم و با این گفتار «گاهان»، آبهای نیک را از آرایش

۱. این نیایش را «آب زور نیایش» نیز خوانده‌اند.

۲. جمله مانند آن در نیر.

۳. بندهای ۲ و ۱۰ نیا.

۴. بندهای ۱-۶ آب.

می پالایم:

«مزدی که زرتشت به مگنونان نوید داده، [در آمدن به] گرزمان است؛ آن جا که از آغاز سرای مزدا اهوره بوده است...»^۱

۹

فروغ و فرّ اردویسور بانورا با نماز [ی به بانگ] بلند می ستایم.

من او را با نیایشی خوب می ستایم.

بشود که تو [ای اردویسور اناهیتهای آشون]، اینچنین از پی بانگ دادخواهی ما

فراری!

بشود که تو [ای اردویسور اناهیتهای آشون]، اینچنین بهتر ستوده شوی!

اردویسور اناهیتهای آشون را با [آب] زور [می ستایم].

اردویسور اناهیتهای، آشون زد آشونی را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان

خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و سخن رسا می ستایم.

«ینگه هاتم...»

۱۰

[پازند]

... ای هرمزد خدای...^۲

[اوستا]

«یته آهو ویزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آبهای نیک مزدا آفریده، آبهای

اردویسور اناهیتهای آشون و همه آبها و همه گیاهان مزدا آفریده را.

۱. این جمله از بند ۱۵ یس . ۵۱ برگرفته شده است.

۲. جمله همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

«آشیم وُهو...»

۱
.....

۱۱

۲
.....

۱ = بند ۱۸ نیا.

۲ = بند ۱۹ نیا. جز آن که به جای خورشید، «اردویسور اناهیتای آشون» می آید.

۵. آتش بهرام نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی بزرگی و قَرَبیفزایاد!
آتش بهرام، آذر قَرَن بَع به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۱

۱ - ۳

[اوستا]

.....^۲

۴

به خشنودی اهوره مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مَهرتَرین ایزدِ خوب گُنش نماز
می‌گرام.

«آشِم وُهو...»

من خَسْتویم که...^۳

درود بر آذر اهوره مزدا!

ترا ای آذر اهوره مزدا درود!

۵

ای آذر اهوره مزدا!

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۱۴-۱۲ یه. ۳۳.

۳. = جمله همانند آن در بند ۱۰ نیا.

فَر و پاداشِ مزدا آفریده، فَرِ ایرانیِ مزدا آفریده، فَرِ کیانیِ مزدا آفریده، آذرِ
اهوره مزدا، کیخسرو، دریاچهٔ خسرو، کوه آستونتِ مزدا آفریده، دریاچهٔ چیچست
مزدا آفریده، فَرِ کیانیِ مزدا آفریده...

۶

... ای آذر اهوره مزدا! کوه ریوندِ مزدا آفریده، فَرِ کیانیِ مزدا آفریده، آذر اهوره مزدا، ای
آذر آشونِ ارتشتاران! ای ایزدِ فَره مند! ای ایزدِ درمان بخش! ای آذر اهوره مزدا با همهٔ
آتشها! ای ایزدِ نریوسنگ، آذر نافعِ شهر یاری! شما را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

[راسپی:]

«یته اهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۷-۱۶

.....^۱

۱۷

[پازند]

ای هُرمزدِ خدای...^۲

[اوستا]

«یته اهو ویزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آذر اهوره مزدا را!

۱. = بندهای ۱۰-۱۱ یس. ۶۲.

۲. = جملهٔ همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

ترا درود ای آذر اهوره مزدا!

۱
«آشیم وُهو...»

۱۸

۲

۱۹

۳

۲۰

درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!
خشنودی اهوره مزدا و شکست اهریمن را آنچه با خواست اهوره سازگارتر است،
آشکار شود.

ای آذر اهوره مزدا! ای مهترین ایزد خوب کنش!
ترا نماز می گزارم.
«آشیم وُهو...»

[پازند]

آتش بهرام، آذران شهریار پیروز: آذر گشنسپ، آذر قرن بَع، آذر بُر زین مهر و
دیگر آذران را که به دادگاه نشانده شده اند، بزرگی و قرَبیفزایاد!
آتش میئوی دلیر و پیروز «گرکوی» را بزرگی و قرَبیفزایاد!

[اوستا]

۰۱ = بندهای ۵-۶ همین نیایش.

۰۲ = بند ۴ یس. ۳۴

۰۳ = بند ۱۸ نیا.

«آشیم وُهو...»

به خشنودی اهوره مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مهترین ایزدِ خوب گُنش، نماز
می گزارم.

«آشیم وُهو...»

پنج گاه

۱. هاونگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشِم وُهو...»
من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونگاه آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه‌ی آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

۲

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام
بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«بته آهو ویزیو» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«آتارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ - ۴

.....

۵

هاونی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

خرداد آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 امرداد آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 پرسش آشون پرسیده از اهوره، آن رد آشونی را می ستاییم.
 کیش آشون اهورایی، رد آشونی را می ستاییم.
 هفت هات توانای آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۶

ساونگهی و ویسیه ی آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
 ایریمن ایشیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم؛ نیرومند پیروزی که فرونشاندن
 آزار و ستیزه را برانگیخته شده است؛ که ستیهندگان را شکست دهد و ستیهندگی را
 براندازد؛ که — بجز «مشره» ی ورجاوند: پنج «گاهان» — نخستین و میانین و پسین
 سخن برزبان راندنی است.

۷

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم؛ ستایش و نیایش ویسیه ی رد را.
 ویسیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۸

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را
 می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.

۹

ای آذر اهوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی!
 ترا می ستاییم.
 زور و گشتی برسم پاک به آیین آشه گسترده، ردان آشونی را می ستاییم.
 آپام نیات را می ستاییم.
 نریوسنگ را می ستاییم.

ایزد دامویش او پَمنِ دلیر را می ستاییم.
روانهای درگذشتگان را می ستاییم.
قَروشی آشونان را می ستاییم.
رَد بزرگوار، اهوره مزدا را می ستاییم که در آشونی برترین است؛ که در آشونی
سرآمد است.

همه گفتارهای زرتشتی را می ستاییم.
همه کردارهای نیک و وزیده را می ستاییم.
همه کردارهای نیکی را که وزیده خواهد شد، می ستاییم.
«بِنِگَه هاتَم ...»

۱۰

«بَته آهو وِیَویو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ
ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشنده چراگاه خوب را.
«آشِم وُهو...»

۱

۲. ریشونینگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
ریشون آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
فرادت فشو و زنتوم آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

اردیهشت و آذر اهوره مزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«رته اهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ - ۴

۱

۵

ریشون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آهونود گاه آشون، رد آشونی را می ستاییم.
اُشتود گاه آشون، رد آشونی را می ستاییم.

سپنتمد گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
 و هوشتر گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
 و هیشتاویشت گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.

۶

فرادت فشو و زنتوم آشون، ردانِ آشونی را می ستاییم.
 فُشوشو منتره را می ستاییم.
 گفتار راست گفته، گفتار راست گفته براندازنده دیوان را می ستاییم.
 آبها و زمینها و گیاهان را می ستاییم.
 ایزدانِ آشون میئوی، بهترین بخشاینده گان را می ستاییم.
 امشاسپندان آشون را می ستاییم.

۷

فروشی های نیک پاک توانای آشونان را می ستاییم.
 سرآمدان بهترین آشه را می ستاییم که در گفتار و کردار و پیمان [شناسی] و
 خویشکاری و گسترش دینِ مزداپرستی، مهترند.

۸

آن سرای و انجمنی را که امشاسپندان برفراز آسمان، به ستایش و نیایش زنتوم
 رد، زنتوم آشون، ردِ آشونی، بدان درآیند، می ستاییم.

۹

اردیبهشت و آذر اهوره مزدا را می ستاییم.

۱۰ - ۱۱

.....^۱

۱۲

«یته آهو ویر یو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم اَرَدِیْهَشْت و اَدْرِ اهوره مزدا را.
«اَشِمْ وُهو...»

۱ ۱

۳. ازیرنگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشِم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
فرادت ویر و دخیوم آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

رد بزرگ «نپات آپام» و آبِ مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«بته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارنوش آشات چیت هجا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ - ۴

اهوره مزدا ی آشون، رد آشونی را می ستاییم...^۱

۵

اُزیرین آشون، رد آشونی را می ستاییم.
زوت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
هاونن آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آتروخش آشون، رد آشونی را می ستاییم.

فربرتر آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آبرت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آسنتر آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 راسپی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 سروشاورز آشون، رد آشونی را می ستاییم

۶

فرادت ویر و دخیوم آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
 ستاره و ماه و خورشید و فروغهای آسمانی را می ستاییم.
 انیران را می ستاییم.
 کامروایی جاودانه [آشون] را می ستاییم که رنج دُروند است.

۷

آشون خویشکار، رد آشونی را می ستاییم.
 کیش واپسین^۱ را می ستاییم.
 آفرینش آشون اهورایی را که خویشکاری ورزد، روز و شب با زورِ درخور
 پیشکش می ستاییم.
 ستایش و نیایش دخیوم رد را.
 دخیوم آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۸

رد بزرگوار، شهریار شیدور، اپام نیات تیزاسب را می ستاییم.
 آب آشون مزدا آفریده را می ستاییم.

۹ - ۱۰

۲۰.....

۱. مفهوم کیش واپسین، چندان روشن نیست. احتمال دارد که اشاره‌ای به روزگار پدیدار شدن سوشیانتها و نوزایی کیش مزداپرستی باشد.

۲. = بند ۹ ها.

«يَتَّهْ اَهُو وَيَرِيو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم رد بزرگوار، اپام نیات و آب مزدا آفریده

را.

«اَشِيمُ وُهو...»

۱.....

۴. اویسروثریمگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اویسروثریم آیبی گیه ای آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!
فردت ویسپم هوجیایتی^۲ و زرتشتوم آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین!

۲

فروشی های آشونان و زنان و گروه فرزندانشان و «آم»ی نیک آفریده بُرزمند و
بهرام اهوره آفریده و اوپرتات پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یته آهو ویربو...» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«آثارنوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱. «ایبی گیه» را برخی از پژوهشگران، صفتی برای «اویسروثریم» و پاره‌ای مترادف آن دانسته‌اند و در هر
حال، بر سر معنی آن اختلاف است. — یاد.
۲. صفتی است برای «فردت ویسپم» یعنی «بخشنده زندگی خوب».

۳ - ۴

..... ۱

۵

اویسر وثریم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آیی گیّه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 ای آذر اهوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی! ترا می ستاییم.
 هاون سنگین، رد آشونی را می ستاییم.
 هاون آهنین، رد آشونی را می ستاییم.
 این زور و گشتی برسم آشون به آیین آشه گسترده، ردان آشونی را می ستاییم.
 آب و گیاه را می ستاییم.
 روان دلیران آشون، ردان آشونی را می ستاییم.

۶

فرادت ویسپم هوجیایتی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 گوشورون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشتوم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۷

آتربان آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 ارتشتار آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 برزیگر ستور پرور آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 خانه خدای آشون، رد آشونی خانواده را می ستاییم.
 دهخدای آشون، رد آشونی روستا را می ستاییم.

شهربانِ آشونِ رَدِ آشونِ شهر را می ستاییم
شهریارِ آشون، رَدِ آشونِ کشور را می ستاییم.

۸

جوان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و آشونِ پاک، رَدِ پاکی را
می ستاییم.

جوان سخن گوی آشون، رَدِ آشونِ را می ستاییم.
آشونِ پیوند گزین با خویشاوندان، رَدِ آشونِ را می ستاییم.
[آتربان] آشون، رَدِ آشونِ را که در درون کشور است، می ستاییم.
[آتربان] فرخنده آشون، رَدِ آشونِ را که [بیرون از کشور] در گردش است،
می ستاییم.
کدبانوی آشون، رَدِ آشونِ خانواده را می ستاییم.

۹

آشون بانوی بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک رفتار و نیک
آموخته و فرمانبردار شوی را می ستاییم.
ای اهوره مزدا!

آشونِ همچون سپندارمذ و زن و مرد آشونِ را که از آن تواند می ستاییم؛ آنان که
بسیار نیک اندیشند، بسیار نیک گفتارند، بسیار نیک کردارند؛ آنان که از «خستویی»
آگاه و با «کید» بیگانه اند؛ آنان که «با گنیشِ خویش، جهان را به سوی آشه پیش
می برند.»^۱

ستایش و نیایش زرتشتوم رَد را!
زرتشتوم آشون، رَدِ آشونِ را می ستاییم.

۱۰

فروشی های نیک توانایِ پاکِ آشونان را می ستاییم.
زنان و گروه فرزندانشان را می ستاییم.

یایریه هوشیتی را می ستاییم
آمی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم.
بهرام اهوره آفریده را می ستاییم.
اوپرتات پیروز را می ستاییم.

۱۱-۱۲

۱

۱۳

«یته آهوویریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم قروشی های آشونان و زنان و گروه
فرزندانشان را و یایریه هوشیتی و آمی نیک آفریده بُرزمند و بهرام اهوره آفریده و اوپرتات
پیروز را.

«آشیم وُهو...»

۲

۱. = بند ۹ ها.

۲. = بند ۱۸ نسا.

۵. اشهینگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خسنویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اُشهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
برجیه و نمائیه‌ی اَشَوَن، رَدانِ اَشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

سروشِ پارِ یِ پاداشِ بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رَشَنِ راست‌ترین و ارشاد
گیتی افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یَنَه اهو ویرِیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارنوشِ اَشاتِ چیتِ هِچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳ - ۴

.....^۱

۵

اشهینِ اَشَوَن، رَدِ اَشَوَنی را می‌ستاییم.
اوشَه یِ زیبا را می‌ستاییم.

سپیده دمان را می ستاییم؛ شیدوری که به چالاکی اسب بتازد؛ که مردان را
بپرورد؛ که هوش مردان را پرورد؛ بهروزی که با نماییه بسربرد.
سپیده دمان چالاک را می ستاییم که به چالاکی اسب بتازد و به هفت کشور
زمین درآید.

سپیده دمان را می ستاییم.
اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می ستاییم.
بهمن را می ستاییم.
اردیبهشت را می ستاییم.
شهریور را می ستاییم.
سپندارمذ نیک را می ستاییم.

۶

برجیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
برسم به آیین آشه گسترده، برسم دین نیک مزدپرستی را می ستاییم.
ستایش و نیایش نماییه ی رد را.
نماییه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۷

سروش پارسای برزمند پیروز گیتی افزای، رد آشونی را می ستاییم.
رشن راست ترین را می ستاییم.
آرشتاد گیتی افزای و جهان پرور را می ستاییم

۸ - ۹

..... ۱

۱۰

«یته آهوویزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم سروش پارسای پاداش بخش پیروز

گیتی افزای را، رَشَنِ راست ترین را و ارشِتاد گیتی افزای و جهان پرور را!
«آشِیم وُهو...»

۱
.....

سی روزه کوچک

۱. [روز] «هُرمَزِد» رایومند فرّه مند [و] امشاسپندان.
۲. [روز] «بهمن»، آشتی پیروز که دیدبان دیگر آفریدگان است. دانش سرشتی
مзда آفریده. دانش آموزشی مزدا داده.
۳. [روز] «اردیبهشت»، زیباترین [امشاسپندان]، نماز «آیریمَن ایشیه» ی توانای
مзда آفریده [و] «سَوگ» ی نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده اشون.
۴. [روز] «شهریور»، فلز گداخته و آمرزشی که درویشان را پناه بخشد.
۵. [روز] «سپندارمذ» نیک. «راتا» ی نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده اشون.
۶. [روز] «خرداد» زد. «بایریه هوشیتی»، [ایزدان] سال و روانِ رَدانِ آشه.
۷. [روز] «امرداد» زد. گله های پرواری، خرمن سودبخش، «گوگیرن» ی زورمند
مзда آفریده.
[هاونگاه]
«مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشنده چراگاه خوب.
[رپشونگاه]
«اردیبهشت» و «آذر» اهوره مزدا.
[ازیرینگاه]
زد بزرگوار «نیات اپام» و آب مزدا آفریده.
[اویسروثریمگاه]
فَروشی های اشونان و زنان و گروه فرزندانشان. «بایریه هوشیتی» و «ام» ی
نیک آفریده بُرزمند و «بهرام» اهوره آفریده، و «اوپرتات» پیروز.
[اشهینگاه]
«سروش» پارسای پاداش بخش پیروز گیتی افزای و «رشن» راست ترین و

«ارشتاد» گیتی افزای.

۸. [روز] «دادار» (دی به آذر). اهوره‌مزدای رایومندِ فرَه‌مند [و] امشاسپندان.
۹. [روز] «آذر» اهوره‌مзда. فرَ [و] پاداش‌مзда آفریده، فرَ ایرانی‌مзда آفریده، فرَ کیانی‌مзда آفریده و آذر اهوره‌مзда...^۱
۱۰. [روز] «آبان» نیک‌مзда آفریده. آب «آردویسور آناهیتا» یِ آشون، همه آبهای‌مзда آفریده و همه گیاهان‌مзда آفریده.
۱۱. [روز] «خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب.
۱۲. [روز] «ماه» دربردارنده تخمه گاو، گاویگانه آفریده و چار پایان گوناگون.
۱۳. [روز] «تیر» ستاره رایومند فرَه‌مند و «ستویس» توانای‌مзда آفریده: فرازآورنده آب و ستارگان دربردارنده تخمه آب و تخمه زمین و تخمه گیاه، ستاره «وتند»
مзда آفریده، ستاره «هفتورنگ» مزدا آفریده فرَه‌مند درمان‌بخش.
۱۴. [روز] «گوش». «گوش‌تشن»، «گوشورون»، «درواسپ» توانای‌مзда آفریده آشون.
۱۵. [روز] «دادار» (دی به مهر). اهوره‌مزدای رایومندِ فرَه‌مند [و] امشاسپندان.
۱۶. [روز] «مهر» فراخ‌چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و «رام» بخشنده چراگاه خوب.
۱۷. [روز] «سروش» پارسای دلیر «تن-مشره» یِ سخت رزم‌افزار اهورایی.
۱۸. [روز] «رشن» راست‌ترین و «ارشتاد» گیتی افزای و جهان‌پرور و گفتار راست گیتی افزای.
۱۹. [روز] «فروردین». فرَوشی‌های نیرومند پیروز آشونان.
۲۰. [روز] «بهرام» اهوره‌آفریده، «آم» یِ نیک آفریده بُرزمند و «اوپرتات» پیروز.
۲۱. [روز] «رام» بخشنده چراگاه خوب، «اندروای» زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان. آنچه را از تو-ای اندروای آشون! - که از آن سپندمینوست.
«ثواش» جاودانه، «زروان» بی‌کرانه و زمانه جاودانی.

۱. دنباله جمله مانند بندهای ۵ و ۶ آتش است.

۲۲. [روز] «باد» نیک گنش زیرین، زبرین، پیشین و پسین^۱. دلیری مردانه.
۲۳. [روز] «دادار» (دی به دین). اهوره مزدا ی رایومند فرّه مند [و] امشاسپندان.
۲۴. [روز] «دین» نیک مزدا پرستی. «چیستا» ی راست ترین مزدا آفریده آشون.
۲۵. [روز] «ارد» نیک، «چیستی» نیک، «ارث» ی نیک، «رستتات» نیک، فرّ [و] پاداش مزدا آفریده، «پارندی» سبک گردونه، فرّ ایرانی مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده، فرّ ناگرفتنی مزدا آفریده و فرّ مزدا آفریده زرتشت.
۲۶. [روز] «اشتاد» گیتی افزای و کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه.
۲۷. [روز] «آسمان» بلند توانا. بهترین سرای (بهشت) آشونان، بخشنده روشنی سراسر خوشی.
۲۸. [روز] «زامیاد» ایزد نیک کنش، این جاها، این روستاها، کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه، همه کوههای بخشنده آسایش آشه مزدا آفریده، فرّ کیانی مزدا آفریده و فرّ ناگرفتنی مزدا آفریده.
۲۹. [روز] «ماراسپند» (= «مئثره سپنت») آشون کارآمد، داد دیوستیز، داد زرتشتی، روش دیرین، دین نیک مزدا پرستی، باور داشتن به «مئثره»، هوش دریافت دین مزدا پرستی، آگاهی از «مئثره»، دانش سرشتی مزدا آفریده [و] دانش آموزشی مزدا داده.
۳۰. [روز] «انیران» جاودانی، «گرزمان» روشن، «همستکان» جاودانی، «چینود» پل مزدا آفریده، رد بزرگوار «نپات اپام»، آب مزدا آفریده، «هوم» آشون سرشت، «دهمان آفرین» نیک، «دامویش اوپمن» چیره دست، همه ایزدان آشون میثوی [و] جهانی، فرّوشی های نیرومند پیروز آشونان، فرّوشی های نخستین آموزگاران کیش، فرّوشی های نیاکان و ایزدان نامبردار.

۱. ← سی روزه بزرگ، بند ۲۲، زیر.

سی روزه بزرگ

۱. «هُرمَزِد» رابومندِ قَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.
۲. «بِهمن» امشاسپند را می ستاییم. آشتی پیروز، دیدبان دیگر آفریدگان را می ستاییم. دانش سرشتیِ مزدا آفریده را می ستاییم. دانش آموزشیِ مزدا داده را می ستاییم.
۳. «اردیبهشت» زیباترین امشاسپند را می ستاییم. [نماز] «آیریمَن ایشیه» ی توانایِ مزدا آفریده را می ستاییم. «سَوگ» ی نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.
۴. «شهریور» امشاسپند را می ستاییم. فلز گداخته را می ستاییم. آمرزگار پناه بخشِ درویشان را می ستاییم.
۵. «سپندارمذ» نیک را می ستاییم. «راتا» ی نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.
۶. «خرداد» امشاسپند را می ستاییم. «یایزیه هوشیتی» را می ستاییم. [ایزدان] اشونِ سال و روانِ زدانِ آشه را می ستاییم.
۷. «امرداد» امشاسپند را می ستاییم. گله های پرواری را می ستاییم. خرمن سودبخش را می ستاییم. «گَوِ کِرَن» ی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم.
[هاونگاه]
«مهر» فراخ چراگاه را می ستاییم. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
[رپیثونگاه]
«اردیبهشت» و «آذر» اهوره مزدا را می ستاییم.

[ازبیرینگاه]

رَد بزرگوارِ شهریارِ شیدور «اپام نیات» تیزاسب را می‌ستاییم. آبِ مزدا آفریده را می‌ستاییم.

[اویسر و ثریمگاه]

«فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم. زنان و گروه فرزندانِشان را می‌ستاییم. «یا بیره هوشیتی» و «آم» یِ نیک آفریده بُرزمند را می‌ستاییم. «بهرام» اهوره آفریده را می‌ستاییم. «اوپرتات» پیروز را می‌ستاییم.

[اشهینگاه]

«سروش» پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَن، رَد اَشَوَنی را می‌ستاییم. «رشن» راست‌ترین را می‌ستاییم. «ارشتاد» گیتی افزایِ جهان‌پرور را می‌ستاییم. ۸. «دادار» (دی به آذر)، «اهوره مزدا» یِ رایومندِ فَرَه‌مند را می‌ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب‌گنش را می‌ستاییم.

۹. «آذر» اهوره مزدا را می‌ستاییم...^۱

۱۰. «آبان» نیکِ مزدا آفریده اَشَوَن را می‌ستاییم. «اردویسور اناهیتا» یِ اَشَوَن را می‌ستاییم. همه آبهای اَشَوَن مزدا آفریده را می‌ستاییم. همه گیاهان اَشَوَن مزدا آفریده را می‌ستاییم.

۱۱. «خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب را می‌ستاییم.

۱۲. «ماه» در بردارنده تخمه گاو را می‌ستاییم. فَرَوَشی «گوشورون» یگانه آفریده را می‌ستاییم. فَرَوَشیِ روانِ چار پایان گوناگون را می‌ستاییم.

۱۳. «تیر» (= تیشتر) ستاره رایومندِ فَرَه‌مند را می‌ستاییم. «ستویس» توانایِ مزدا آفریده، فراز آورنده آب را می‌ستاییم. همه ستارگان در بردارنده تخمه آب را می‌ستاییم. همه ستارگان در بردارنده تخمه زمین را می‌ستاییم. همه ستارگان در بردارنده تخمه گیاه را می‌ستاییم. «وَنند» ستاره مزدا آفریده را می‌ستاییم. «هفتورنگ» مزدا آفریده فَرَه‌مند درمان‌بخش را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر جادوان و پریان را.

۱۴. «گوش» (= گوشورون) نیک‌گنش را می‌ستاییم. «درواسپ» توانایِ مزدا آفریده

۱. دنباله جمله برابر است با بندهای ۵ و ۶ آتش.

- آشون را می ستاییم.
۱۵. «دادار» (دی به مهر)، «اهوره مزدا»ی رایومندِ قره مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.
۱۶. «مهر» فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را می ستاییم. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
۱۷. «سروش» پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزای، رَد آشونی را می ستاییم.
۱۸. «رشن» راست ترین را می ستاییم. «ارشتاد» گیتی افزای جهان پرور را می ستاییم. گفتارِ راستِ گیتی افزای را می ستاییم.
۱۹. «فروردین» (فروشی های) پاکِ نیکِ توانایِ آشونان را می ستاییم.
۲۰. «بهرام» اهوره آفریده را می ستاییم. «آم»ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم. «اوپرتات» پیروز را می ستاییم.
۲۱. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم. «اندروای» آشون را می ستاییم. اندروای زبردست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را می ستاییم. آنچه از ترا — ای اندروای آشون! — که از آن سپند مینوست، می ستاییم. «ثواش» جاودانه را می ستاییم. «زروان» بی کرانه را می ستاییم. زمانه جاودانی را می ستاییم.
۲۲. «باد» آشونِ نیک گُنش را می ستاییم. بادِ زیرین را می ستاییم. بادِ زبرین را می ستاییم. بادِ پیشین را می ستاییم. بادِ پسین را می ستاییم. ^۱ دلیریِ مردانه را می ستاییم.
۲۳. «دادار» (دی به دین)، «اهوره مزدا»ی رایومندِ قره مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.
۲۴. «دین» نیکِ مزداپرستی را می ستاییم. راست ترین «چیستا»یِ مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
۲۵. «ارد» (= آرت = آشی) نیک، شیدورِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمندِ بخشایشگر را می ستاییم. قرّ مزدا آفریده را می ستاییم. پاداشِ مزدا آفریده را می ستاییم. «پارندی»

۱. «ولف» در ترجمه «اوستا»ی خود، بادِ زیرین و زبرین و پیشین و پسین را به ترتیب بادِ غربی و شرقی و جنوبی و شمالی دانسته است.

- سبک گردونه را می‌ستاییم. قرّ ایرانی مزدا آفریده را می‌ستاییم. قرّ کیانی مزدا آفریده را می‌ستاییم. قرّ ناگرفتنی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم. قرّ مزدا آفریده زرتشت را می‌ستاییم.
۲۶. «آشتاد» (آرشتاد) گیتی افزای را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را می‌ستاییم.
۲۷. «آسمان» درخشان را می‌ستاییم. بهترین سرایِ آشونان (بهشت)، بخشنده روشنی سراسر خوشی را می‌ستاییم.
۲۸. «زامیاد»، ایزد نیک گنش را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را می‌ستاییم. همه کوههای مزدا آفریده آشون بخشنده آسایش آشه، ردان آشونی را می‌ستاییم. قرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم. قرّ ناگرفتنی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم.
۲۹. «ماراسپند» (= «مئثره شینت») بسیار قرّه‌مند را می‌ستاییم. داد دیوستیز را می‌ستاییم. داد زرتشتی را می‌ستاییم. روش دیرین را می‌ستاییم. دین نیک مزدپرستی را می‌ستاییم. باور داشتن به «مئثره» را می‌ستاییم. هوش دریافت دین مزدپرستی را می‌ستاییم. آگاهی از «مئثره» را می‌ستاییم. دانش سرشتی مزدا آفریده را می‌ستاییم. دانش آموزشی مزدا داده را می‌ستاییم.
۳۰. «انیران» جاودانه را می‌ستاییم. «گرزمان» روشن را می‌ستاییم. «همستکان» جاودانه را می‌ستاییم. «چینود» پل مزدا آفریده آشون را می‌ستاییم. رد بزرگوار، شهریار شیدور، «اپام‌نپات» تیزاسب را می‌ستاییم. آب مزدا آفریده آشون را می‌ستاییم. «هوم» زرین بلند را می‌ستاییم. «هوم» گیتی افزای را می‌ستاییم. «هوم» دوردارنده مرگ را می‌ستاییم. «دهمان آفرین» نیک را می‌ستاییم. «دامویش اویمن» دلیر، ایزد چیره‌دست را می‌ستاییم. همه ایزدان آشون میثوی را می‌ستاییم. همه ایزدان آشون جهانی را می‌ستاییم.^۱

۱. در متن اوستایی «خرده اوستا» پس از نیاپش روزسی ام، بندهای ۱۰-۱ به ۲۶ آمده است که ما نیازی به تکرار آنها در این جا نمی‌بینیم.

آفرینگان دهمان

۱

«یته آهو ویزیو...»

آشم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«دَهَم آفریتی» (دَهَمان آفرین) نیک و «دامویش او پَمَن» چیره دست را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲ - ۷

.....

۸

[راسپی:]

اهوره مزدای رایومندِ قره مند.

[زوت و راسپی:]

شهریاری شهریار را آرزومند نیرو و پیروزی برترم.
شهریاری دیر پای شهریار و زندگی دیر پای جان و فرمانبرداری و تندرستی

همگان را آرزومندم.

۹

[من آرزومند] نیروی نیک آفریده و خوب پرورده، پیروزیِ اهوره آفریده و برتری شکست دهنده ام تا [من و همگانم] بتوانیم بدخواه را از دور دیدبانی کنیم و دشمن را برانیم و همیستار بدخواه کینه ور را به یک زخم، از پای درآوریم.

۱۰

[من آرزومندم] که در پیکار با هر بدخواه کینه ور، هر بدخواه زشت بداندیش بد گفتار بد کرداری، براو چیرگی یابم و پیروز شوم.

۱۱

[من آرزومندم] که در نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری کامیاب شوم و همه دشمنان و دیو پرستان را نابود کنم تا به پاداش نیک و نام نیک دست یابم و روانم از بهروزی جاودانه برخوردار شود.

۱۲

من آرزومندم که برای یاریِ آشونان و چیرگی بر بد کرداران دیرزمانی زنده مانم و کامیاب زندگی کنم.

بهترین سرای آشونان (بهشت) بخشندهٔ روشنی سراسر خوشی را خواستارم. بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

«اندیشه و گفتار و کردار نیکی را که در این جا و در هر جای دیگر ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»^۱

۱۳

«بته آهو و بریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم «دَهَم آفریتی» پاک نیک و «دامویش

اوپَمِنِ «چیره دست را.

«آشِم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

آفرینگان گاهان

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آشم وُهو...»

من خستویم که مزدایرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اهوره مزدای رایومند قره مند را، امشاسپندان را و گاهانِ آسون، سرآمد شهریاران
و آسونان: آهونود گاه، اُشتود گاه، سپنتمد گاه، وُهوخُشتر گاه، وهیشتوایشْت گاه را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

قروشی های نیرومند پیروز نخستین آموزگاران کیش و قروشی های نیاکان را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آتارتوش آشات چیت هجا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

اهوره مزدای رایومند قره مند را می ستاییم.
امشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش را می ستاییم.
گاهانِ آسون، سرآمد شهریاران و آسونان را می ستاییم.
آهونود گاه آسون، رد آسونی را می ستاییم.
اُشتود گاه آسون، رد آسونی را می ستاییم.

سپنتمد گاهِ آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 و هوخشتر گاهِ آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 و هیشتوایشت گاهِ آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۴ - ۵

۱

۶

«یته آهو ویزیو...»

ستایش و نیایش و زور خواستارم اهوره مزدای رایومند قره مند را، امشاسپندان را و
 گاهانِ آشون را؛ سرآمد شهریاران و آشونان: آهونود گاه، اشتود گاه، سپنتمد گاه،
 و هوخشتر گاه، و هیشتوایشت گاه را.

اهوره مزدای رایومند... ۲

«آشیم و هو...»

بشود که چنان پیش آید... ۳

«یته آهو ویزیو...»

آشیم و هو...»

۴

۱. = بندهای ۲۲-۴۹ فرور. و بندهای ۱۲-۸ دهمان.

۲. = بندهای ۲-۱ همین آفرینگان تا پیش از راسبی.

۳. = بند ۱۲ دهمان.

۴. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان گهنبار

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

زدان روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهای] سال [گهنبارها] را ستایش و

نیایش و خشنودی و آفرین!

خشنودی زدان بزرگوار آشونی، زدان روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهای]

سال [گهنبارها] را که در میان همه زدان آشونی، مهترین زداند.

۲

زد میدیوزرم، زد میدیوشم، زد پتیه شهیم، زد ایاسرم، زد میدیارم و زد همسپتمدم

را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

ای مزدپرستان!

۱. برحسب این که این آفرینگان در کدام یک از گهنبارهای ششگانه خوانده می‌شود، نام آن گهنبار را برزبان می‌آورند.

اگر بتوانید، این رد (میدیوزم) را بره خردسالی که شیرخوار نباشد، «میژد»
 بدهید.
 و اگر کسی نتواند...

۴

... به اندازه بسنده «هورا»^۱ بدهد و آن را به نیکان و فرمان گزارانی بنوشاند که بهتر از
 دیگران از «مئشره» آگاهند و در «آشه»، آشون ترینند و در شهریاری بهترین
 شهریارانند...^۲ و درویشان را دلسوزترین و دادرس ترین و رامش بخش ترین [یاور]ند.
 و اگر کسی نتواند...

۵

... بار بزرگی از هیزم خشک برگزیده به خانه این رد^۳ بیاورد.
 و اگر کسی نتواند یا بتواند، پس همچند پشته ای یا همچند بغلی یا همچند
 دسته ای هیزم خشک برگزیده به خانه رد بیاورد...

۶

... آنگاه شهریاری را از آن اهوره مزدا — که بهتر از هر کس شهریاری کند — بداند:
 «براستی شهریاری را از آن کسی شمريم و از آن کسی دانيم و برای کسی
 خواستاريم که بهتر شهریاری کند: مزدا اهوره و اردیبهشت.»^۴
 این است «میژد»ی که پیشکش آورد و مایه خشنودی رد شود.

۷

از آغاز سال تا میدیوزم در ماه اردیبهشت در روز «دادار» (دی به مهر)، چهل
 و پنج روز است. کسی که نخستین «میژد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند
 پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] میش با بره به آیین آشه و نیکی،

۱. نام نوشابه ای است. — یاد.

۲. در این جا، چند واژه نامفهوم است.

۳. رد یا موبدی که آیین نیایش را برگزار می کند.

۴. = یس . ۳۵، بند ۵

آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که نخستین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان درخور بندگی نخواند.

۸

از میدیوزم تا میدیوشم در ماه تیر در روز «دادار» (دی به مهر)، شصت روز
است. کسی که دومین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش
کسی است که در این جهان، هزار [سر] ماده گاو با گوساله به آیین آشه و نیکی،
آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که دومین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان پیمان شناس نخواند.

۹

از میدیوشم تا پتیه شهیم در ماه شهریور در روز «انیران»، هفتاد و پنج روز
است. کسی که سومین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش
کسی است که در این جهان، هزار [سر] مادیان با گره به آیین آشه و نیکی، آمرزش
روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که سومین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان شایسته درآمدن به «ورگرم»^۱ نخواند.

۱۰

از پتیه شهیم تا ایاسرم در ماه مهر در روز «انیران»، سی روز است. کسی که
چهارمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در
این جهان، هزار [نفر] ماده اشتر با گره به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را به

۱. گرمووزنگته (— یاد. ور)

آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که چهارمین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان از ستور برگزیده اش، بی بهره کند.

۱۱

از ایاسرم تا میدیارم در ماه دی در روز بهرام، هشتاد روز است. کسی که
پنجمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در
این جهان، هزار [سر] از هریک از ستوران به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را
به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که پنجمین میزد را داده باشد، کسی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان از هرگونه دارایی جهانی بی بهره کند.

۱۲

از میدیارم تا همسپتدم در روز «وهیشتوا یشت گاه»^۱ هفتاد و پنج روز است.
کسی که ششمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی
است که در این جهان، هرآن خشک و تری را که در آن بزرگ و خوبی و زیبایی هست،
به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت)
بخشیده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

ردی که ششمین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، از دین
زرتشتی بی بهره کند.

۱۳

پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که بر او بخروشند و

۱. درباره این روز و چهار روز دیگر پایان سال — یاد.

[او را] همچون کسی که به گناه «نارشنی»^۱ آلوده شده باشد، برانند. پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که با او همچون آلوده به گناه نارشنی رفتار کنند. رد با بهدین [چنین کند]، چنان که بهدین با رد.
«آشیم وُهو...»

۱۸ - ۱۴

۲

۱۹

۳

«آشیم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...^۴

«بته آهو ویرِیو...»

«آشیم وُهو...»

۵

۱. درباره این گناه — یاد.

۲. بندهای ۸-۱۲ دهمان.

۳. بندهای ۱-۲ همین آفرینگان تا پیش از راسبی.

۴. دنباله جمله = بند ۱۲ دهمان.

۵. بند ۱۸ نیا.

آفرینگان ریثوین

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آسیم وُهو...»

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«ر پِثوین» آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
«فردات فشو» و «زنتوم» آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

۲

اهوره مزدا ی رایومندِ فره مند، امشاسپندان، اردیبهشت و آذر اهوره مزدا، همه
ایزدان آشون میثوی و جهانی، فروشی های نیرومندِ پیروز آشونان، فروشی های نخستین
آموزگاران کیش و فروشی های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

چنین گفت اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رد ریثوین
فروفرستاده شده است:

«اینک بپرس از ما و بدان سان که می خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و

آزمون تو، رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد.»^۱

۴

چنین پرسید زرتشت از اهوره مزدا:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

پاداش و مزد مردمان در زندگانی چه اندازه است؟

۵

... کسی که خشنودی رد ر پیشوین را به وی آورد همی گوید؛ کسی که با دستان شسته، با هاون شسته، با برسَم گسترده، با هوم فرو گذاشته، با آتش فروزان، با «آهون ویریه ...»^۲ سروده، به هنگامی که زبانش از [افشره] هوم تر شده و تن به «مئثره» پیوسته است، نیاز نزد رد ر پیشوین برد، پاداش و مزد وی چه اندازه است؟

۶

[چنین] پاسخ داد اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین کسی در زندگانی آنچه پاداش و مزد یابد که وزش باد نیمروزی^۲

سراسر جهان آستومند را برویاند و بیروورد و بهره رساند و شادی آورد.

۷

... کسی که خشنودی رد ر پیشوین را ...^۳

۸

[چنین] گفت اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رد ر پیشوین

فروفرستاده شده است.

۹ - ۱۰

۴

۱. این جمله از بند ۱۰ یس . ۴۳ است.

۲. جنوبی.

۳. = بند ۵ همین آفرینگان، بدون پرسش آخر.

۴. = بندهای ۱۹-۱۴ آفرینگان گهنبار.

پیشگفتار

«وندیداد» یکی از بخشهای پسین «اوستای نو» است که برخی از پژوهشگران، آن را بکلی جدا و متمایز از دیگر بخشها و نمایندهٔ آینه‌ها و داد‌گذاریهای مُغانِ باختری یا مادی می‌دانند. از این بخش — بجز فرگرد دوم آن (داستان جم) — تاکنون ترجمهٔ فارسی رسایی که هم از حیث زبان و هم از نظر یادداشتها و توضیحا و درک و دریافت دشواریهای فراوان متن، امروزی و علمی باشد و بتواند پرسشهای خوانندهٔ پژوهندهٔ کنونی را پاسخ گوید، انتشار نیافته است.^۱

در گزارش «اوستا»ی «پورداد» نیز، جای «وندیداد» خالی ماند. استاد گزارش این بخش را در سالهای اوج کار و کوشش پژوهشی خود به انجام رسانده؛ اما ویرایش و تدوین نهایی آن را موکول به پایان یافتن کار انتشار دیگر بخشهای گزارش خود کرده بود. وی در پاسخ این پرسش نگارنده که چرا اقدام به انتشار آن نمی‌کند، چنین استدلال می‌کرد که این گزارش، چند ده سال پیش صورت پذیرفته و نیازمند بررسی و مقابلهٔ دوباره با متن و منابع مربوط بدان و ویرایشی سرتاسری است که در سالهای پیری و ناتوانی، دیگر از وی بر نمی‌آید و انتشار آن را به همان صورتی که هست نیز روان می‌داند و امیدوار است که روزی یکی از همکاران و دوستان جوان وی این کار را به نحو شایسته‌ای به سرانجام برساند.^۲

دست‌نویس سالخوردهٔ گزارش «وندیداد» تا واپسین روزهای زندگی استاد، روی میز کار او بود؛ اما متأسفانه پس از درگذشت وی، دقت کافی در حفظ میراث پژوهشی او بعمل نیامد و آن دست‌نویس نیز در میان کاغذها و یادداشت‌های دیگر وی پراکنده شد و در نقل و انتقال‌های خانوادگی از میان رفت و بدین سان، کار انتشار گزارش فارسی «وندیداد» پورداد بکلی منتفی شد.^۳

۱. برای آشنایی با چگونگی این امر — مقالهٔ «دکتر بهرام فره‌وشی» در ماهنامهٔ «دراهنمای کتاب»، سال ۶، شمارهٔ ۸-آبان ۱۳۴۲.

۲. گفتنی است که در طی گزارش اوستای پورداد، بارها به نوشته‌های وندیداد استاد شده و باره‌هایی از آن گزارش گه شده، آمده است.

۳. نگارنده خود در همان سالها، آن دست‌نویس را در کتابخانهٔ استاد مطالعه کرد و بخشهایی از فرگردهای پنجم و هفتم آن را در کتاب «اوستا، نامهٔ مینوی آیین زرتشت» آورد.

نگارنده این گفتار که در دو دهه اخیر، دست اندرکار گزارش سرتاسری همه نوشتارهای اوستایی بوده، براین باور است که در یک پژوهش اوستا شناختی جامع، این بخش از نامه کهن را — به هر کدام از شاخه های دین زرتشتی که منسوب شمرده شود و نسبت سازگاری یا ناسازگاری مضمون و محتوای آن با دیگر بخشهای اوستا، به هر اندازه که باشد — نمی توان و نباید نادیده انگاشت. از این رو ترجمه این بخش را نیز در کنار دیگر بخشها برعهده گرفت و اینک گزارش کامل همه فرگردهای بیست و دو گانه آن را در این مجموعه عرضه می دارد تا خواننده و پژوهنده میراث فرهنگی و فکری ایرانیان باستان، فرصت مطالعه و بررسی همه بخشها را در کنار هم داشته باشد.

* * *

نام این بخش از نامه کهن دینی ایرانیان، یعنی «وندیداد»، صورت تحریف شده و غلط مشهوری است از شکل اصلی اوستایی آن «وی دئودات». این نام ترکیبی، سه جزء دارد: جزء نخست آن «وی» پیشوندی است که بر سر بسیاری از نامها یا ریشه فعلهای اوستایی آمده و معنی دوری و جدایی بدانها می دهد و در فارسی به صورت «گ-» در بسیاری از واژه ها، از جمله در گریختن و گسستن باقی مانده است. جزء دوم آن «دئو» همان است که در فارسی به صورت «دیو» به تنهایی و در ترکیبهایی چند، دیده می شود.^۱ جزء سوم آن «دات» به معنی «سامان» و نظم و «قانون» است که در فارسی «داد» و ترکیبهای آن را از همین ریشه داریم. «وی دئودات» بر روی هم به معنی «داد دوردانده دیو» یا به تعبیر گسترده تر، «داد دیوستیز» است.

بنابر نوشته های دینی زرتشتیان، این بخش از اوستای نو، نوزدهمین «نسک» (دفتر) از نسکهای بیست و یک گانه اوستای روزگار ساسانیان بوده و به شش نسک گم شده دیگر، «نسکهای داتیک» را تشکیل می داده که موضوع آنها «دانش و داد و کار جهانی» بود و — گذشته از گاهان — تنها نسکی از اوستاست که به همان صورت کهن برجا مانده است.

«گریستن سن» تاریخ نگارش و تدوین «وندیداد» را دوره اشکانیان می داند.^۲ هر چند همه اوستاشناسان با این نظر همداستان نیستند؛ اما بیشتر پژوهشگران با توجه به سبک و شیوه نگارش این بخش که در سنجش با «یشتها» برخی نادرستیهای دستوری دارد و در پاره ای از موردها تقلیدی است از بخشهای کهن تر اوستا و با در نظر گرفتن چگونگی محتوای آن، تاریخ نگارش و تدوین آن را بسیار جدیدتر از روزگار انشاء دیگر بخشهای اوستا دانسته و آن را منسوب به شاخه

۱. درباره «دیو» و دگرگونی معنای آن — یاد.

۲. آ. کریستن سن: مزدایرسی در ایران قدیم. ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، ص ۱۲۱

یاختری دین مزدپرستی و چکیده باورها و برداشتهای مغان مادی شمرده اند. در حال هیچ یک از اوستاشناسان، در پیوند «و ن د ی د ا د» با مجموعه پیکره اوستا تردیدی روانداشته است. برخی از پژوهندگان، «و ن د ی د ا د» را برآیند نفوذ گسترده مغان مادی در دربار «خشیارشا» و هماهنگی آن دربار با روحانیت زرتشتی می دانند.

دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد واپسین «و ن د ی د ا د»، سبک نگارش و محتوایی متفاوت با دیگر فرگردها دارد و احتمالاً بازمانده ای است از اساطیر کهن آریایی که نمی دانیم به چه علت با فرگردهای سوم تا هیجدهم همراه و در یک مجموعه آمده است.^۱ در فرگرد نخست، سخن از شانزده سرزمینی می رود که «اهوره مزدا» آنها را آفرید و آسیبهایی که «اهریمن» با پتیاره- آفرینی های خود، بر هر یک از این سرزمینها وارد آورد. می توان این فرگرد را کهن ترین نوشته ایرانی دانست که گزارشی جغرافیایی از جهان کهن - هرچند به شکلی اساطیری - به دست می دهد. فرگرد دوم (داستان جم) منظومه ای است تمام عیار از یکی از دیرینه ترین اسطوره های آریایی که نه تنها ریشه های بسیار کهن آن را در اساطیر باستانی هند و ایرانی و در سرودهای «وداها» و حماسه «مهابهارت» می یابیم، بلکه بازتابها و تأثیرگذاریهای بعدی آن را در اسطوره ها و افسانه های اقوام سامی و اقوام کهن ساکن سرزمینهای میان رودان نیز می بینیم.

فرگرد نوزدهم، گزارش و بیان اسطوره ای است کهن که در آن، «زرتشت» و «اهریمن» در تقابل با یکدیگر قرار می گیرند و هرچند به نظر نمی رسد که در روزگار زرتشت یا دوره های نزدیک بدو به نگارش درآمده باشد، نشانه های آشکاری از ادبیات «گاهانی» و سرودهای اساطیری-حماسی «بشتها» و حتی از آن برتر، اساطیر هند و ایرانی در آن به چشم می خورد. «دارمستتر» مضمون این فرگرد را با رویارویی «ادیپوس» و «ابوالهول» می سنجد.^۲ فرگرد بیستم، چهره اساطیری «ثریث» نخستین پزشک جهان و چگونگی برخورد ایرانیان با دانش پزشکی و درمان بیماریهای گوناگون را به ما می شناساند. در فرگرد بیست و یکم، سخن از «گاو پاک» یا «گاو نخستین» در میان است که نمونه نوعی ستوران به شمار می آید و باز هم دورنمایی اساطیری از کوششهای ایرانیان برای دست یابی بر محیط زیستی پاک و بی آلاینش و بدور از گزندها و ناخوشیها

۱. دکتر احمد عصفی احسان داده است که دو فرگرد نخستین به سبب ارتباط با زمین - که در دین زرتشتی مقدس به شمار می رود و دانه ارثودگی بدور نامند - بر مطالب اصلی و ن د ی د ا د افزوده شده باشد. (بسیگمار جات دوم «و ن د ی د ا د» گزارش فرغ. دایمی اسلامه)

۲. ربرویس فر. ۱۹ در همس کتاب.

را در برابر چشم ما می‌گذارد و سرانجام فرگرد بیست و دوم — هرچند ناتمام می‌نماید — به گونه‌ای دنباله‌دو فرگرد پیش از آن است و محتوای آن را سخن از نوعی دیگر از درمان و تلاش برای دور راندن بیماری و مرگ تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را «مَثْرَه درمانی»^۱ (و به تعبیر امروزی «گفتار درمانی» یا «روان درمانی») نامید.

در فرگردهای سوم تا هیجدهم با مجموعه مدون و منظم و مشروحی از قانون‌نگاریها و داد‌گذاریهای ایرانیان کهن در مورد حقوق فردی و اجتماعی انسان و مناسبات گوناگون میان افراد و حتی رعایت حقوقی ویژه برای جانوران اهلی و نیز آداب و آیینهای پالایش تن و روان و دوری از آلودگی و گند و لاشه و مردار (نَسو) و تعیین دستمزد پزشکان و پاک‌کنندگان و مسائل دیگری از این دست برمی‌خوریم که هر فصل آن، سزاوار پژوهشی ژرف است و در زمینه مباحث جامعه‌شناختی ایران سندی ارزنده به شمار می‌آید.

بیشترین بخش مباحث حقوقی و فقهی «وندیداد» (یعنی اصول قانون جزا و فرمانهای تطهیر) را در کتابهای پهلوی مانند دینکرد، بندهشن، گزیده‌های زاد سپرم، ارداویراف‌نامه، شایست‌نشایست و کتابهای روایات نیز به همان صورت یا با اندک دگرگونی می‌بینیم و از این لحاظ، مطالعه کامل این بخش از اوستا در ضمن فرصت مناسبی است برای سنجش محتوای آن با ادبیات دینی پارسی میانه.

دقت فرهنگی و نگرش جامعه‌شناختی در محتوای «وندیداد»، نشان می‌دهد که این بخش از نامه دینی کهن ایرانیان — به رغم ظاهر خشک و قهرآمیز پاره‌هایی از آن و ناخوشایند نمودن برخی از آداب و رسوم بیان شده در آن — گنج شایگانی است از ریشه‌دارترین و بنیادی‌ترین بُن‌مایه‌های اساطیر و فرهنگ ایرانیان. در پژوهشهای امروزی می‌توان از این بُن‌مایه‌ها بهره‌گرفت و محتوای آنها را در عرصه ادبیات، اسطوره‌شناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و یزدان‌شناخت سنجشی، با دستاوردهای دیگر قومها و دینهای پیشین و پسین سنجید و موقعیت فکری و فرهنگی ایرانیان را در پهنه گسترده‌تری بازشناخت.

بررسی و شناخت داد‌گذاریها و فرمانهای «وندیداد»، بخشی از مطالعه سرتاسری «اوستا»ست. نمی‌توان «گاهان» شورانگیز زرتشت را خواند و با آن همه نیایش و نماز و اسطوره و آیین و حماسه در «یسنه» و «یشت»ها و «ویسپرد» و «خرده اوستا» آشنا شد؛ اما از مطالعه جدی و اصولی «وندیداد» چشم پوشید و پژوهش در کارکرد اندیشه و فرهنگ ایرانیان دوران باستان را کامل دانست. اینها همه جنبه‌ها و نمودهای گوناگون یک پدیدارند.

۱. — «مَثْرَه» و «مَثْرَه درمانی» در یاد.

پژوهنده پارسى «رستم ج.ج. مدى» در گفتارى به نام «تحوّل قانون ايرانى»^۱ به معرفى و تحليل «وندیداد» پرداخته و نوشته است:

«وندیداد که از گذشته باستانی بسیار دور به طور کامل به دست ما رسیده، تنها کتاب دینى مزدپرستان است که محتوای عمده آن را قانون جزائى ایران باستان تشکیل می دهد. وجود چنین قانونى در ایران کهن، نشان می دهد که ایرانیان آن روزگاران، چندان از ملاک و معیار تمدن عصر جدید دور نبوده اند...

گوهر دین زرتشتى این است که جهان برای برخوردارى همگان آفریده شده است، نه برای سودجویى این یا آن شخص بخصوص... پژوهش در فرمانهای وندیداد، نشان می دهد که ایرانیان تا چه اندازه به آزادى و حقوق فردى انسان احترام می گذاشته اند. در این فرمانها می بینیم که وارد آوردن کمترین گزندى به تن آدمى، به شدت ناروا شمرده شده است...

هرگاه جریان تاریخ را سه هزار سال به عقب بازگردانیم، در ترکیب قانون و سازمانها و نهادهای ایران باستان، بسیاری چیزهای شگفتى آور و ستایش انگیز می یابیم.»
«مهرداد بهار» نیز درباره اهمیت «وندیداد» نوشته است.

«... این اثر، علاوه بر داشتن مطالبى جغرافیایی و تاریخی (هرچند افسانه ای)، دارای مطالب بسیار حقوقى و آیینى نیز هست که آن را از نظر جامعه شناسى تاریخی و ارتباط فرهنگى و اجتماعى مرده نجد ایران با بین التهرین و غرب آسیا، شایان اهمیت بسیار می سازد.

... مطالب یاد شده در فصلهای اول و دوم این کتاب که دارای اصلی اوستایی است، باید محتملاً بسیار کهن و مربوط به اعصار پیش از تاریخ گسترش و سپس سکونت اقوام هند و ایرانی در آسیای میانه، دره سند و نجد ایران باشد.»^۲

«و. ب. هنینگ»^۳ نظریه دیگری درباره «وندیداد» دارد و آن را نمونه بارز وضع مغان در

1. Rustam J.J. Modi: The Evolution of Iranian Law, Professor Jackson Memorial Volume, pp. 199-215

۲. پز. دیباچه، ص چهارده و پانزده.

3. W.B. Henning

دوران ناتوانی و در زیر سلطه یونانیان می‌شمارد.^۱

روی هم رفته می‌توان گفت «وندیداد» در کنار دیگر بخشهای مجموعه کهن سال «اوستا»، گویاترین نمایشگاه فرهنگ باستانی ماست که هر کس در هر عصری و به دلیلی، چیزی در آن به یادگار گذاشته است و ما امروز همه آن را با وجود ناهمگونیهایی که در میان پاره‌ها و بخشهای آن به چشم می‌خورد، در برابر دیدگان خود داریم. بر ماست که این مرده‌ریگ قرون و اعصار و این کهن سال‌ترین یادمان نیاکانمان را با حوصله و دقت و بردباری و آزادمنشی و بدور از هرگونه پیشداوری و یکسونگری مطالعه کنیم و در آن به پژوهش بپردازیم و هرگز از یاد نبریم که به گفته «پورداود»:

«داستانها و یادگارهای کهن فرهنگ ما هرچه هست، زاینده زندگی قوم ما و پرورده سرزمین ما و نمودار سرشت نیاکان ما و راست‌ترین گواه بد و خوب پدران ماست. اگر بد بودند یا خوب، اگر تنگدل و تنگدست بودند یا رادمرد و گشاده‌دست، اگر پهلوان و دلیر بودند یا ترسو و بزدل، اگر بزرگ‌منش و آزاده بودند یا گدامنش و درویش، همه این زشت و زیباها از همین داستانها هویدا است و بهتر و روشن‌تر و بی‌طرف‌تر از تاریخ واقعی ایران و مردم این کشور است.»^۲

* * *

وظیفه خود می‌دانم که در این فرصت، از یکایک دوستان و سروران دانت پژوه و فرهنگ دوستی که در کار گزارش «وندیداد» مشوق من بودند و مرا دلگرمی بخشیدند و در مواردی راهنمایی کردند و برخی از مآخذ نایاب را بزرگوارانه در اختیار من گذاشتند و بویژه از آقایان دکتر «بهرام فره‌وشی» و دکتر «احمد تفضلی» که هر دو از رهروان دیرین این راهند و بر اهدایت و ضرورت این کار در زمینه ایران‌شناسی تأکید ورزیدند، سپاسگزاری کنم.

ج. دوستخواه

اصفهان-مهرروز مه‌ماه (مهرگان) ۱۳۶۴

۱. زر سب. ص ۵۵۵.

۲. ایرهم، پورداد باستان‌داری و ...، نشر فرهنگ ایران باستان، سن چهارم، زمستان ۱۳۴۵، ص ۲۴.

فرگرد یکم

۱

آهوره‌مَزدا با سپیثمان زَرْتُشت همپرسگی کرد و چنین گفت:

۲

من هر سرزمینی را چنان آفریدم که — هرچند بس رامش بخش نباشد — به چشم مردمانش خوش آید.

اگر من هر سرزمینی را چنان نیافریده بودم که — هرچند بس رامش بخش نباشد — به چشم مردمانش خوش آید، همهٔ مردمان به «ایران ویج» روی می‌آوردند.

۳

نخستین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «ایران ویج» بود بر کرانهٔ رود «دایتیا»^۱ی نیک.

پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ^۱ بیامد و به پتیارگی، «اژدها»^۲ را در رود دایتیا بیافرید و «زمستان» دیوآفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.

۴

در آن جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز، هوا برای آب و خاک و درختان سرد است.^۳

۱. اهریمن که همهٔ هستی و تن او مرگ است.

۲. این واژه را «مارهای سرخ» نیز ترجمه کرده‌اند.

۳. دکتر محمد معین نوشته است: «در زمانی بسیار کهن، فصل سرما شامل ده ماه و فصل گرما شامل دو ماه بود؛ چنان که در وندیداد، فرگرد اول آمده است.» (مقا. ج ۱، ص ۱۵۸).

زمستان بدترین آسیبها را در آن جا فرود می‌آورد.

۵

دومین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مزدا — آفریدم، جلگهٔ «سغد» بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، خرفشتری به نام «سکِیته» را بیافرید که مرگ در گلهٔ گاوان افکند.

۶

سومین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مزدا — آفریدم، «مرو» نیرومند و پاک بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «خواشهای گناه‌آلود»^۱ را بیافرید.

۷

چهارمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مزدا — آفریدم، «بلخ» زیبای افراشته درفش بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «برور» را بیافرید.

۸

پنجمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مزدا — آفریدم، «نِسایه» در میان بلخ و مرو بود.

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «سُست باوری» را بیافرید.

۹

ششمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مزدا — آفریدم، «هرات» و

۱. در متن «مزدا ویشوشا» آمده که «نیبرگ» آن را دو واژهٔ ناشناخته خوانده است. دیگران آن را نظیر آنچه ما در این گزارش آورده‌ایم، تعبیر کرده‌اند.

دریاچه اش بود.^۱

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی «سرشک و آبگونه پرمایه»^۲ را بیافرید.

۱۰

هفتمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «وئِه کِرتَه»^۳ ی بد سایه بود. پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، پری «خَنَشی تی» را بیافرید که به «گرشاسپ» پیوست.

۱۱

هشتمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «اوزو»^۴ ی دارای چراگاههای سرشار بود. پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «خود کامگی و قریفتاری»^۴ را بیافرید.

۱۲

نهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «خَنِنت»^۵ در گرگان بود. پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «کون مرزی»^۵ را بیافرید.

۱. در متن «هَریو» آمده که دارمستتر در گزارش خویش، آن را ناحیه هَریوه یا سرزمینهای آبخور هری رود یا هرات دانسته و در مفهوم «دریاچه هایش» شک کرده است.

۲. این دو واژه برگردان «سَرشک» و «دُریوبک»^۲ ی اوستایی است. «دارمستتر» به جای آنها «پشَه آلوده» آورده و هرچگونه توضیحی در این باره نداده است. «نپیرگ» به پیروی از زند و ندیداد، آنها را به «شیون و مویه» برگردانده که در دین مزدپرستی کاری است نکوهیده و اهریمنی و «بیلی» واژه دوم را به معنی «مایغ غلیظ» (اشاره به «بلغم» یکی از اخلاط چهارگانه) گرفته است.

۳. — یاد. زیر کابل بد سایه.

۴. یا بهتر است گفته شود «فرمانروایی ستمگرانه». (گپ.)

۵. — بند ۳۲ فر. ۸.

۱۳

دهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هرهوتی»^۱ زیبا بود.
 پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «خاک سپاری مردگان»^۲ را بیافرید.

۱۴

یازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هیرمند» رایومند فَره مند بود.
 پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، جادویی زیانبار جادوان را بیافرید.

۱۵

— و سرشت جادو بدین گونه پدیدار شود: از راه نگاه [افسونی]. پس هرگاه جادو گام پیش نهد و به افسون شیون برکشد، بیشتر کارهای کشنده جادویی پیش رود...^۳

۱۶

دوازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «ری» بود که سه رد در آن فرمانروایند.^۴
 پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «برانگیختن سُست باوری»^۵ را بیافرید.

۱. هروت (؟)

۲. — بندهای ۳۶ تا ۳۹ فر. ۳

۳. جادویی از راه چشم یا گوش بکار آید. (گا.)

۴. — یس. ۱۹، بند ۱۸.

۵. آنان که خود سُست باورند و انگیزه سُست باوری دیگر مردمان می شوند. (گپ.)

۱۷

سیزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «چَخَر» ی نیرومند و پاک بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «مردار سوزان» را بیافرید.^۱

۱۸

چهاردهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «وَرَن» ی چهار گوشه بود که فریدون — فرو کوبنده آزی دهاک — در آن زاده شد.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «دشتان» نابهنجار زنان^۲ و بیدادگری فرمانروایان بیگانه را بیافرید.

۱۹

پانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هفت رود»^۳ بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «دشتان» نابهنجار زنان^۴ و گرمای سخت را بیافرید.

۲۰

شانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، سرزمین گرداگرد سرچشمه رود «رنگها»^۵ بود؛ جایی که مردمان بی سرزندگی می‌کنند.^۶

۱. — بندهای ۷۳ و ۷۴ فر. ۸

۲. — فر. ۱۶

۳. — سرزمینهای آبخور رود ایندوس یا پنجاب کنونی. (دار.)

۴. آشکار نیست که چرا «دشتان نابهنجار زنان» را آهریمن دوبار می‌آفریند. «بیرگ» در هر دو بند ۱۸ و ۱۹ به جای آن «نشان شناسایی سرکش» آورده که هم تکراری و هم مبهم است.

۵. — یاد.

۶. دارمستتر با اشاره به گپ.، سرزمین آبخور رود رنگها را با ناحیه میان رودان (Mesopotamia) یکی دانسته

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، زمستان دیو آفریده را
بر جهان چیرگی بخشید.

۲۱

سرزمینها و کشورهای زیبا و بس رامش بخش و درخشان و بالنده دیگری نیز
هست که من آنها را آفریدم.

→ است. در گپ. درباره «مردمان بی سر» آمده است: «مردمی که هیچ فرمانروایی را به سالاری خویش
نمی پذیرند.» دارمستر افزوده است: «این ترکیب، ترجمه «آشروشه» (سرکشی، شورش، نافرمانی در برابر
قانون) است که در دوره ساسانی به درستی درباره مردم سرزمینهای میان دو رود دجله و فرات — که پیرو
کیش مزدپرسی نبوده اند — بکار می رفته است. من گمان می برم که باید معنی واژگانی این ترکیب را
بپذیریم و در این بند، سرچشمه — یا دست کم — کهن ترین شکل افسانه هایی را که درباره مردمان بی سر با
چشماتی بر شانه هاشان در برخی از منابع آمده است، بشناسیم. جغرافیادانان ایرانی از چنین مردمانی نام
می برند و جای آنان را در جزیره های خاوری نزدیک چین ذکر می کنند که آنان را از آنجا به نزد خان تاتاران
فرستادند. (به نقل فهرست اوزلی) برای شناخت بنیاد اساطیری این افسانه ها می توان پیشینه آنها را تا اساطیر
هندی و یونانی نیز دنبال کرد.»

فرگرد دوم

بخش یکم

۱

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
تو — که آهوره مزدایی — جز من — که زرتشتم — نخست با کدام یک از
مردمان، همپرسگی کردی؟
کدامین کس بود که تو دین آهوره و زرتشت را بدو فراز نمودی؟

۲

آهوره مزدا پاسخ گفت:

ای زرتشت آشون!

جم هورچهر خوب زمه، نخستین کسی از مردمان بود که پیش از تو
— زرتشت — من — آهوره مزدا — با او همپرسگی کردم و آنگاه دین آهوره و زرتشت را
بدو فراز نمودم.

۳

ای زرتشت!

پس من — که آهوره مزدایم — او را گفتم:

هان ای جم هورچهر، پسری و یونگهان!

تو دین آگاه و دین بردار من [در جهان] باش.

ای زرتشت!

آنگاه جم هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من زاده و آموخته نشده‌ام که دین آگاه و دین بُردارِ تو [در جهان] باشم.

۴

ای زرتُشت!
آنگاه من — که آهوره مزدايم — او را گفتم:
ای جم!
اگر دین آگاهی و دین بُرداری را از من نپذیری، پس جهان مرا فراخی بخش؛
پس جهان مرا بیالان و به نگاهداری [جهانیان] سالار و نگاهبان آن باش.

۵

ای زرتُشت!
آنگاه جم هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من جهان ترا فراخی بخشم. من جهان ترا بیالانم و به نگاهداری [جهانیان]
سالار و نگاهبان آن باشم.
به شهریاری من، نه باد سرد باشد، نه [باد] گرم، نه بیماری و نه مرگ.

۶

پس من — که آهوره مزدايم — او را دوزین بخشیدم: «سوؤرا»ی زرین و
«آشُرا»ی زرنشان.^۱

۷

[اینک] جم، برنده شهریاری است!

۸

آنگاه به شهریاری جم، سیصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و
ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان،
براین [زمین] جای نیافتند.

۱. suwra و astra . ← یاد.

۹

پس من به جَمِ هورچهر آگاهی دارم:
ای جَمِ هورچهر پسر و یونگهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و
آتشانِ سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۰

آنگاه جَمِ به روشنی، به سوی نیمروز^۱، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را
به «سوورا»^۲ زَرین بر سُفت و به «آشُرا»^۳ بِشفت و چنین گفت:
ای شَپندارمَد!

به مهربانی فراز رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.^۴

۱۱

پس جَمِ این زمین را یک سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان ج
رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس
بود.

۱۲

آنگاه به شهریاری جَمِ، ششصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و
ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخ سوزان، و رمه‌ها و ستوران و مردمان،
براین [زمین] جای نیافتند.

۱۳

پس آنگاه من به جَمِ هورچهر، آگاهی دادم:
ای جَمِ هورچهر، پسر و یونگهان!

۱. نیمروز جنوب

۲. «شَبُت رَمَسنی» یا «شَبُتارمَد» که در گاهان یکی از مروزه‌های «فردا الهوره» به شمار می‌آید. در اوستای ن
امستشید. ربوی نمد و نگهدک زمین است و زمین. این همدنی دارد و در این جا «جَم» او را با زمین یکسر
می‌شمارد و آنچه را می‌خواهد در زمین بشود، از این آماششَپند بانو خواستار می‌شود.

این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۴

آنگاه جم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوؤرا»ی زرین برسفت و به «آشثرا» بشفیت و چنین گفت:
ای سَپندارمَد! به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۵

پس جم این زمین را دوسوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۱۶

آنگاه به شهریاری جم، نهصد زمستان بسرآمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیافتند.

۱۷

پس من به جم هورچهر آگاهی دادم:
ای جم هورچهر، پسر و یونگهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۸

آنگاه جم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوؤرا»ی زرین برسفت و به «آشثرا» بشفیت و چنین گفت:
ای سَپندارمَد! به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۹

پس جَم این زمین را سه سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رَمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۲۰

... و بدان جا رَمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

بخش دوم

۲۱

دادار آهوره مَزدا بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدانِ میئوی انجمن فراز برد.

جمشید خوب رَمه بر کرانه رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با برترین مردمان انجمن فراز برد.

دادار آهوره مَزدا بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی با ایزدانِ میئوی بدان انجمن درآمد.

جمشید خوب رَمه بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۲۲

آنگاه آهوره مَزدا به جَم گفت:

ای جَم هورچهر، پسر ویونگهان!

بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که آن زمستانی سخت مرگ آور است.

آن بدترین زمستان بر جهان استومند فرود آید که پر برف است. برفها بارد بر بلندترین کوهها به بلندای آردوی.^۱

۱. آیا «آردوی» در این جا نام اندازه‌ای است و یا مقصود همان رود اساطیری مشهور «آردویسور» است که مثال بلندی قرار گرفته؟

۲۳

ای جم!

از سه [جای] ایدرگو [سپند] ان برسند: آنها که در بیم گین ترین جاهایند؛ آنها که برفراز کوههایند و آنها که در ژرفای روستاهایند بدان کنده مانها.

۲۴

ای جم!

پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمینها بارآور گیاهان باشند؛ [اما در پی زمستان و] از آن پس که برفها بگدازند، اگر ایدر جای پای رمه ای در جهان استومند دیده شود، شگفتی انگیزد.

۲۵

پس [تو— ای جم! —] آن «وَر»^۱ را بساز، هریک از چهار برش به درازای اسپریسی و تخمه های رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان جا ببر.

پس [تو— ای جم! —] آن «وَر» را بساز، هریک از چهار برش به درازای اسپریسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای اسپریسی برای استبل گاو و گوسفندان.

۲۶

... و بدان جا آنها فراز تازان در آبراهه هایی به درازای یک هاسر.
 ... و بدان جا مرغها برویان همیشه سبز و خرم: همیشه خوردنی و نکاستنی.
 ... و بدان جا خانه [ها] بر پای دار: خانه [هایی] قراز آشکوب، فروار و پیرامون فروار.

۲۷

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز ببر.

۱. «وَر» رمه نگاه زیرزمینی است که جم به رهنمونی امورد قزدا برای مردمان و ستوران ساخت. ← پ.د.

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانی گوناگون روی زمین را فرازبر.

۲۸

... و بدان جا تخم همه رُستیهایی را که بر این زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فرازبر.
... و بدان جا تخمه همه خوردنی‌هایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوی‌ترینند، فرازبر.
... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در [آن] «وَر» اند.

۲۹

مباد که گوژپشت، گوژسینه، بی‌پُشت، خُل، دُریوگ، دُیوک، کسُویش، ویزباریش، تباۀ دندان، پسِ جدا کرده تن و هیچ‌یک از دیگر داغ‌خوردگانِ آهریمن، بدان جا [راه‌یابند].

۳۰

بدان فرازترین جای نه گذرگاه کن؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه.
هزار تخمه نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فرازبر.
آنها را به «سوؤرا»ی زرین، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و روزنی خود روشن از درون بنشان.

۳۱

آنگاه جم [با خود] اندیشید:
— «چگونه من این وَر را بسازم که آهوره‌مزدا به من گفت؟»
پس آهوره‌مزدا به جم گفت:
ای جم هورچهر، پسر و یونگهان!
این زمین را به پاشنه بسپر و به دست بورز؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاک

شفته را نرم می‌کنند.

۳۲

آنگاه جَم چنان کرد که آهوره‌مزدا خواست: این زمین را به پاشنه بسپرد و به دست بورزید؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاکِ شفته را نرم می‌کنند.

۳۳

آنگاه جَم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپرسی و تخمه رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان فراز برد. آن گاه جَم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپرسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای اسپرسی برای استبلِ گاوان و گوسفندان.

۳۴

پس بدان جا آنها فراز تازاند در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسر. ... و بدان جا مرغها برویاند همیشه سبز و خرم؛ همیشه خوردنی و نکاستنی. ... و بدان جا خانه [ها] بر پای داشت؛ خانه [هایی] فراز آشکوب، فروار و پیرامون فروار.

۳۵

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز برد. ... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانِ گوناگون روی زمین را فراز برد.

۳۶

... و بدان جا تخم همه رستنیهایی را که بر این زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فراز برد. ... و بدان جا تخمه همه خوردنیهایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوشبوی‌ترینند، فراز برد.

... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کرد و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در [آن] «وَر» اند.

۳۷

... و بدان جا [راه] ن[بیافتند] گوژ پشت، گوژ سینه، بی پشت، خُل، ذریوک، دیوک، گسویش، ویزباریش، تباہ دندان، پیسِ جدا کرده تن و هیچ یک از دیگر داغ خوردگانِ آهریمن.

۳۸

بدان فرازترین جای نُه گذرگاه کرد؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه. هزار تخمه نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فراز برد. آنها را به «سوورا»ی زرین، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و روزنی خود روشن از درون بنشانند.

۳۹

[زرتشت پرسید:]
ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
پس آن روشنیها از چه اند — ای آهوره مژدای آشون — که چنین در آن خانه های «وَر» جَمگرد پرتومی افشانند؟

۴۰

آنگاه آهوره مژدا گفت:
روشنیهای خود آفریده و هستی آفریده.^۱
[بدان جا] پدیدار و پنهان شدنِ ستارگان و ماه و خور[شید]، یک بار [در سال] دیده می شود.

۱. (← یاد. حسن)

۴۱

و ایشان^۱ روز را چون سالی می‌پندارند. و [بدان جا] از [آمیزش] جفتی مادینه و نرینه به چهل زمستان، نرینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از ستوران گونه‌گون.

و این مردمان در آن خانه‌های «وَر» جَمکرد، نیک زیست‌ترین زندگانند.

۴۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 چه کسی دینِ مَزداپرستی را بدان جا، بدان خانه‌های «وَر» جَمکرد برد؟
 آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:
 ای سپیتمان زَرْتُشت!
 «کَرشِفْت» مرغ.^۲

۴۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 چه کس ایشان^۲ را مهتر و زد است؟
 آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:
 ای زَرْتُشت!
 «اوژوَوَت نَر»^۳ و تو که زَرْتُشتی.

۱. ساکنان «وَر».

۲. کَرشِفْت نام پرنده‌ای است اساطیری. (← یاد. همین.)

۳. نام پسر زرتشت است. (← یاد. همین.)

فرگرد سوم

بخش یکم

۱

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کجاست نخستین جایی که زمین^۱ در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟^۲

آهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

چنین جایی، آن جاست که آشونی بر آن گام پیش نهد؛ هیزم پاک در دست، برسم در دست، هاون در دست، شیر پیشکشی در دست، به درست باوری در کار آیین گزاری و به آوای بلند، مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاههای خوب را نیایش کنان.

۲

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کجاست دومین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟

۳

آهوره مزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که آشونی خانه ای بر پای دارد با موبدی در آن؛ با گله ای گاو، کدبانویی، فرزندان و رمه هایی خوب در آن. خانه ای که در آن، گله

۱. شپدارمذ (← فر. ۲، بند ۱۰، زیر).

۲. پرسشها و پاسخهایی را که در این فرگرد آمده است، در بخشهای ۴ و ۵ «دانا و مینوی خرد» هم می بینیم.

گاوان بخوبی پرورده شود؛ آشونی افزونی گیرد؛ خوراک ستوران فراوان باشد؛ سگ خوب پرورش یابد؛ کدبانو کامیاب شود؛ فرزندان ببالند؛ آتش فروزان بماند و هریک از نیایشهای نیک زندگی بخوبی برخوانده شود.

۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست سومین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین جایی، آن جاست که آشونی هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارد؛ جایی که چنین کسی زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زه کشی کند.

۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست چهارمین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که هرچه بیشتر رمله ها و ستوران را در آن پرورند.

۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شادکام شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که رمله ها و ستوران، کود فراوان بر جای نهند.

بخش دوم

۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست نخستین جایی که زمین در آن جا به تلخ ترین اندوه دچار شود؟

آهوره مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، گردنه «آرِزور» است که برفراز آن، گروههای دیوان از کُنّام
«دُرُوج» (دوزخ) به پیش تازند.

۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست دومین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن جاست که مُردارهای بسیاری از مردمان و سگان را به خاک
سپارند.

۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست سومین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن جاست که در آن دخمه‌های بسیار بر پا کنند و مُردارهای
مردمان را در آنها بینارند.^۱

۱۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست چهارمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن جاست که لانه‌های آفریدگانِ آهریمن در آن فراوان باشد.^۲

۱۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

۱. دخمه‌هایی که دیرزمانی بر پای می‌ماند و مردارهای بسیاری در آنها اثباته می‌شود و زمین را می‌آلاید.
۲. جایی که «خُرْفُشْتَران» بسیار در آن هست. (گپ.)

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
ای سپیثمان زرتشت!

چنین جایی، آن جاست که زن و فرزندان آشون [مرد]ی را^۱ در راهی خشک و
گردآلود، به بندگی برده باشند و آنان شیون برآورند.

بخش سوم

۱۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کیست نخستین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کسی است که هرچه بیشتر مُردارهای مردمان و سگان را از خاک برآورد.

۱۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کیست دومین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
کسی است که دخمه‌های انباشته از مُردار را فروریزد.

۱۴

هیچ‌یک از مردمان نباید خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد. هرگاه کسی
خود به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نَسو» بر او می‌تازد تا او را از راه بینی و چشم و
زبان و آرواره‌ها و اندام نرینگی یا مادینگی و پشت مرده، آلوده کند و به پلیدی بیالاید.
این «دُروج»، این «نَسو» بر او فروافتد و او را تا بنِ ناخن‌ها بیالاید و او از آن
پس، همواره ناپاک ماند.

۱. آشون مردی که به دسب یکی از دشمنان کشته شده است. (زگد).

۱۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست جای کسی که خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

جای چنین کسی، بی آب و گیاه‌ترین و تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این زمین است که رمه‌ها و گله‌ها کمتر از آن بگذرند؛ که آتش — پسرِ اهوره مزدا — در آن کمتر برافروخته شود؛ که دسته‌های برسَم و ویژه آیین کمتر بدان جا برده شود؛ که مردمِ آشون کمتر از آن جا بگذرند.

۱۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های برسَم و ویژه آیین؟

چه اندازه دور از مردمِ آشون؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های برسَم و ویژه آیین.

سه گام دور از مردمِ آشون.

۱۸

مَزداپرستان باید گرداگردِ آن جا چینه‌ای برآورند^۱ و در درون آن، او را خوراک و جامه دهند: ناگوارترین خوراک و فرسوده‌ترین جامه؛ خوراکی ناچیز و تن پوشی اندک-مایه.

۱. چنین جایی را «آزمیشتگاه» یعنی «جای شخص ناپاک» می‌خوانند.

۱۹

آنگاه او را در آن جا رها کنند که بزید تا به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی

برسد.

۲۰

هنگامی که به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی رسید، مزداپرستان باید مردی توانا و زورمند و چیره دست را فرمان دهند تا بر سر کوه، پوست از تن وی برکشد و سر از تن او برگیرد. آنگاه مُردار او را نزد آزمندترین آفریدگانِ مُردارخوارِ آهوره مزدا، نزد غرابانِ آزمند بیفکنند و این سخنان را برخوانند:

۲۱

«مردی که در این جاست، از همه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای آهریمنی خویش پشیمان شده است. اگر کردار آهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین «پَتیت» ویژه او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار آهریمنی دیگری از او سرزده باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.»^۱

۲۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کیست سومین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کسی است که هرچه بیشتر لانه های آفریدگان آهریمن را بینبارد.

۲۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

۱. در آرد. داوری درباره چنین گناهکاری از این هم سخت تر است: «... روان مردی را دیدم که گوشت جسد مردمان را با خون و ریم و دیگر ریمنی و گند به خوردن (وی) می دهند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد؟ سُروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که: این روان آن مرد دروند است که به گیتی مدفوع و جسد بر آب و آتش و تن خویش و نیز آن مردمان بُرد و همواره یگانه مرده کش و ریمن بود و (خویشتن را بنا به قواعد) پیشه، نشست.» (آرد. ترجمه مرداد بهار، در پُژ. ص ۲۶۷)

کیست چهارمین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

کسی است که هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارد؛ کسی است که زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زه کشی کند.

۲۴

زمینی که دیرزمانی کشت نشده بماند و بذری بر آن نیفشانند، ناشاد کام است و برزیگری را آرزو کند؛ همچون دوشیزه ای خوش اندام که دیرزمانی بی فرزند مانده باشد و شوهری خوب آرزو کند.

۲۵

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند،^۱ زمین بدو فراوانی بخشد؛ همچون دوشیزه ای تازه به خانه شوی رفته که در بستر خویش، شوهر را فرزندان بزیاید، زمین نیز میوه های فراوان ببار آورد.

۲۶

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند، زمین بدو چنین گوید:

۲۷

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کردی!
مردم همیشه بدین جا درآیند و خواستار نان شوند. در این جا من همواره بار آورم و

۱. برخی از گزارشگران، از سوی چپ و از سوی راست نوشته اند.

همه گونه خوراک و گندم فراوان بهره تو شود.^۱

۲۸

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ
کشت نکند، زمین بدو چنین گوید:

۲۹

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ
کشت نکردی!

همواره بر در بیگانگان و در میان خواستارانِ نانِ پایستی؛ همواره در آن جا چشم
به راه مانی تا ترا از در برانند.^۲
چنین است پاسخی که توانگران به تو دهند.

۳۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کدام است خوراکی که دینِ مَزدا را سیر کند؟^۳

آهوره مَزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

کشت گندم است دیگر باره و دیگر باره.

۳۱

کسی که غله بکارد، آشه می‌کارد. او دینِ مَزدا را برتر و برتر می‌رویانند؛ او دینِ
مَزدا را چندان نیرومند می‌کند که با صد نیایش توان کرد؛ که با هزار نیاز توان کرد؛ که
با ده هزار پیشکشی توان کرد.

۱. «نخستین بار دانه‌های خوراکی را برای تومی آورم. هنگامی که چیز خوبی بروید، نخستین بار برای تو
می‌روید.» (گپ).

۲. «آنان چیزهای خوب به خود برمی‌دارند و چیزهای بد را برای تومی فرستند.» (گپ).

۳. کدام است کارهای نیکی که دینِ مَزدا را روایی بخشد و آن را چون خوراکی بیورد؟

۳۲

هنگامی که جو بار آید، دیوان از جا برمی‌جهند.
 هنگامی که گندم فراوان بروید، دل دیوان از هراس می‌لرزد.
 هنگامی که گندم آرد شود، دیوان ناله برمی‌آورند.
 هنگامی که گندم خرمن شود، دیوان نابود می‌شوند.
 در خانه‌ای که گندم اینچنین بار آید، دیوان بیش نمی‌پایند.
 از خانه‌ای که در آن گندم اینچنین بار آید، دیوان دور رانده می‌شوند.
 هنگامی که در خانه‌ای انباری از گندم باشد، چنان است که آهن سرخ
 گدازان در گلوگاه دیوان به گردش درآید.

۳۳

بشود که موبد این مَنثَره‌ی وَرْجاوند را به مردمان بیاموزد:
 «هیچ کس بی خوراک، توان آن ندارد که به آیین آشه رفتار کند؛ توان آن ندارد
 که برزیگری کند؛ توان آن ندارد که فرزندان پدید آورد.
 هریک از آفریدگان جهان آستومند با خوردن زنده ماند و از نخوردن بمیرد.»

۳۴

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
 کیست پنجمین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:
 ای سپیتمان زرتشت!
 کسی است که زمین را بخوبی کشت کند و آن را به آشونی بسپارد.

۳۵

ای سپیتمان زرتشت!
 کسی که زمین را کشت کند و آن را به مهربانی و پرهیزگاری، به آشونی
 نسپارد،^۱ سپندارمذ او را در تاریکی زمین، در جهان اندوه و پریشانی، در سرزمین

۱. در گد. به جای سپردن زمین، «به کار واداشتن در زمین» آمده است.

شوربختی و تباهی، در کُنام دُروج (دوزخ) فروافگند.

بخش چهارم

۳۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردار مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا شش ماه از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
پانصد تازیانه با «آسپَهه-آشْرا»، پانصد تازیانه با «سَروشُو-چَرَن».

۳۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردار مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا یک سال از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با آسپَهه-آشْرا، هزار تازیانه با سَروشُو-چَرَن.

۳۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردار مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا دو سال از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست و تاوان گناهکاری او کدام است و چگونه می تواند
خود را از آلودگی بدان گناه پاک کند؟

۳۹

آهوره مَزدا پاسخ داد:
چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست. چنین گناهکاری را هیچ چاره ای
نهان اندیشبد. این دادشکنی است و هیچ پادافره و تاوانی، گناه آن را پاک نتواند درد.

۴۰

در چه هنگام چنین است؟
 هنگامی چنین است که گناهکار، آموزگار دین مَزدا یا دین آگاه باشد.^۱
 هرگاه گناهکار، آموزگار دین مَزدا یا دین آگاه نباشد و به گناه خویش خستو
 شود و پیمان بندد که دیگر هرگز چنین کردار ناروایی از او سرزنند، مَزدا گناهش را
 می بخشاید.

۴۱

ای سپیتمان زرتشت!
 براستی دین مَزدا کسی را که به این دین درآید، از بندهای گناهانش رهایی
 می بخشد.

دین مَزدا گناه نادرستکاری را می بخشاید.^۲
 دین مَزدا گناه کشتن یکی از آشوتان را می بخشاید.^۳
 دین مَزدا گناه خاک سپاری مُردار را می بخشاید.^۴
 دین مَزدا گناه کردارهایی را که هیچ تاوانی برای آنها نیست، می بخشاید.
 دین مَزدا پادافره سنگین ترین گناه را می بخشاید.^۵
 دین مَزدا هر گناهی را که مردمان می توانند بدان دست بیالایند، می بخشاید.

۴۲

ای سپیتمان زرتشت!

۱. موبد یا دستور باشد.
۲. «او می داند که دزدی نارواست؛ اما می پندارد که ربودن دارایی توانگر و بخشیدن آن به بینویان، کرداری
 آشوتانه است.» (گپ.)
۳. «او می داند که کشتن «مرگ آرزان» رواست؛ اما نمی داند که چنین کاری را نمی توان بی فرمان داور
 کرد.» (گپ.)
۴. «او می داند که خاک سپاری مُردار نارواست؛ اما می بداند که اگر او حبس کند تا سنگان با رودها نزنند.
 آن مُردار را برگرداند و به آتش یا آب درافکنند، او کرداری آشوتانه دانسته است.» (گپ.)
۵. او می داند، که بدست آوردن بالاترین بهره رواست؛ اما نمی داند، که چنین بهره گیری از مَزدا سواد نارواست.
 (گپ.)

دین مَزدا اَشَوَن را از هرگونه اندیشه و گفتار و کردار بد پاک می‌کند؛ همچون بادی
پرتوان و شتابان که دشت را.^۱
ای سپیثمان زَرْتُشت!
بشود که از این پس، همه کردارهای تونیک باشد. دین مَزدا گناه ترا توانی
گران داده است.

۱. در گپ. افزوده شده است: «از گاه و بوشال». در دانا. (بخش ۵۱، بند ۱۹) نیز همین تعبیر را می‌بینیم.

فرگرد چهارم

بخش یکم

۱

کسی که از بازگرداندن سپرده‌ای به دارنده‌اش، خودداری کند، کردارش بدان ماند که آن سپرده را از دارنده‌اش دزدیده باشد. تا هنگامی که آن سپرده را در خانه خویش نگاه دارد، هر روز و هر شب که بدان دست زند و آن را از آن خویش بشمارد، بدان ماند که دیگر بار آن را دزدیده باشد.

بخش دوم

(الف)

۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آهوره‌مژدا! ای آشون!

شمار پیمانهای تو چند است؟

آهوره‌مژدا پاسخ داد:

شمار پیمانهای من شش است:

نخست «گفتار-پیمان».

دوم «دست-پیمان».

سوم «گوسفند-پیمان».

چهارم «گاو-پیمان».

پنجم «مردم-پیمان».

ششم «کشتزار-پیمان»؛ کشتزاری در زمینی خوب، کشتزاری آباد و بارآور.

بخش دوم

(ب)

۳

کسی که گفتار-پیمان را تنها گفتاری بینگارد، باید آن را به دست-پیمان دگرگون کند و بهای دست-پیمان را بدهد.

۴

دست-پیمان باید به گوسفند-پیمان دگرگون شود و بهای گوسفند-پیمان را به جای آن بدهند.

گوسفند-پیمان باید به گاو-پیمان دگرگون شود و بهای گاو-پیمان را به جای آن بدهند.

گاو-پیمان باید به مردم-پیمان دگرگون شود و بهای مردم-پیمان را به جای آن بدهند.

مردم-پیمان باید به کشتزار-پیمان دگرگون شود و بهای کشتزار-پیمان را به جای آن بدهند.

بخش دوم

(پ)

۵

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کسی که گفتار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتار گناه خویش شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکار تاوانی سیصد برابر بهای آن

پیمان کند.^۱

۱. در روا. بار گناه تنها بر دوش گناهکار (ونه خویشاوندان وی) گذاشته شده و شماره‌هایی که در متن به عنوان سیصد تا هزار برابر بهای پیمان آمده، به شماره‌سالهایی که روان گناهکار باید در دوزخ بسربرد، دگرگون شده است.

۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که دست-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی ششصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هفتصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که گاو-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هشتصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک‌ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی نهصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۱۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هزار برابر بهای آن
 پیمان کند.

بخش دوم

(ت)

۱۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که گفتار-پیمان را بشکند، پادافره گناهِش چیست؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 سیصد تازیانه با آسپَهه-آشْرا، سیصد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۱۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که دست-پیمان را بشکند، پادافره گناهِش چیست؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 ششصد تازیانه با آسپَهه-آشْرا، ششصد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۱۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، پادافره گناهِش چیست؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 هفتصد تازیانه با آسپَهه-آشْرا، هفتصد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۱۴

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که گاوپیمان را بشکند، پادافره گناهِش چیست؟
آهوره مَرِدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هشتصد تازیانه با سَرِوشو-چَرَن.

۱۵

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، پادافره گناهِش چیست؟
آهوره مَرِدا پاسخ داد:
نهصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، نهصد تازیانه با سَرِوشو-چَرَن.

۱۶

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، پادافره گناهِش چیست؟
آهوره مَرِدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با آسپهه-آشثرا، هزار تازیانه با سَرِوشو-چَرَن.

بخش سوم

(الف)

۱۷

کسی که به آهنگِ زدنِ دیگری برخیزد، گناهِش «آگر پُت» است.
کسی که بر سرِ دیگری فرود آید تا او را بزند، گناهِش «آوایرِشت» است.
کسی که بدخواهانه آغاز به زدنِ دیگری کند، گناهِش «آردوش» است.
هرگاه پنج بار دیگر بدین کار دست زند، «پشوتنو» شود.

۱۸

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کسی که به گناه «آگر پت» آلوده شود، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

پنج تازیانه با اسپهه-آشثرا، پنج تازیانه با سروش-چرن.
 دومین بار ده تازیانه با اسپهه-آشثرا، ده تازیانه با سروش-چرن.
 سومین بار پانزده تازیانه با اسپهه-آشثرا، پانزده تازیانه با سروش-چرن.

۱۹

چهارمین بار سی تازیانه با اسپهه-آشثرا، سی تازیانه با سروش-چرن.
 پنجمین بار پنجاه تازیانه با اسپهه-آشثرا، پنجاه تازیانه با سروش-چرن.
 ششمین بار شصت تازیانه با اسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سروش-چرن.
 هفتمین بار نود تازیانه با اسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروش-چرن.

۲۰

کسی که هشتمین بار به گناه «آگر پت» آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای
 پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 اسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۲۱

کسی که به گناه «آگر پت» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافره
 گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 اسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۲۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که به گناه «اوایریشث» آلوده شود، پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

ده تازیانه با آسپهه-اشترا، ده تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.
دومین بار پانزده تازیانه با آسپهه-اشترا، پانزده تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.

۲۳

سومین بار سی تازیانه با آسپهه-اشترا، سی تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.
چهارمین بار پنجاه تازیانه با آسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.
پنجمین بار هفتاد تازیانه با آسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.
ششمین بار نود تازیانه با آسپهه-اشترا، نود تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.

۲۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

کسی که هفتمین بار به گناه «آوایریشْت» آلوده شود — بی آن که تاوان
بارهای پیشین را داده باشد — پادآفره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتَنو» است و پادآفره گناهش دویست تازیانه با
آسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

کسی که به گناه «آوایریشْت» آلوده شود و از دادن آن سر باز زند، پادآفره
گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتَنو» است و پادآفره گناهش دویست تازیانه با
آسپهه-اشترا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

کسی که به گناه «آردوش» آلوده شود، پادآفره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:
پانزده تازیانه با آسپهه-آشثرا، پانزده تازیانه با سروش-چرن.

۲۷

دومین بارسی تازیانه با آسپهه-آشثرا، سی تازیانه با سروش-چرن.
سومین بار پنجاه تازیانه با آسپهه-آشثرا، پنجاه تازیانه با سروش-چرن.
چهارمین بار هفتاد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هفتاد تازیانه با سروش-چرن.
پنجمین بار نود تازیانه با آسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروش-چرن.

۲۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که ششمین بار به گناه «آردوش» آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای
پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش، دویت تازیانه با
آسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سروش-چرن است.

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که به گناه «آردوش» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادافره
گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش، دویت تازیانه با
آسپهه-آشثرا، دویت تازیانه با سروش-چرن است.

۳۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که دیگری را بزند و آسیب سختی بدو برساند، پادافره گناهش چیست؟

۳۱

آهوره مَزدا پاسخ داد:
 سی تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
 دومین بار پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
 سومین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
 چهارمین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۲

کسی که پنجمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را
 داده باشد — پادآفرِه گناهش چیست؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادآفرِه گناهش دویست تازیانه با
 آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۳

کسی که بدین گناه آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادآفرِه گناهش
 چیست؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادآفرِه گناهش دویست تازیانه با
 آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی را بریزد، پادآفرِه گناهش چیست؟
 آهوره مَزدا پاسخ داد:
 پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
 دومین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
 سومین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۵

کسی که چهارمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۳۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی روان شود و از دادن تاوان آن سرباز زند، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۳۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:
 هفتاد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن.
 دومین بار نود تازیانه با آسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروشو-چرن.

۳۸

کسی که سومین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با

آسپَهه-آشْترَا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ است.

٣٩

ای دادار جهانِ استومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند و از دادن تاوان آن سرباززند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپَهه-آشْترَا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ است.

٤٠

ای دادار جهانِ استومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با آسپَهه-آشْترَا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ.

٤١

کسی که دیگر باره بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارپیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپَهه-آشْترَا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَنَ است.

٤٢

ای دادار جهانِ استومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود و از دادن تاوان این گناه سرباززند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با

آسپَهه-آشْرا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۴۳

... و اینان از آن پس در زندگی شان آشَوْن و پیرو مَثْرَه ی و رجاوند و دین اهورایی اند.^۱

بخش دوم

(ث)^۲

۴۴

هرگاه دو تن — خواه همدین، خواه برادر، خواه دوست — با یکدیگر پیمانی ببندند تا یکی کالایی^۳ را از دیگری بگیرد یا زنی^۴ از خاندان او را به همسری برگزیند یا دانشی را از وی بیاموزد^۵، آن کس که کالایی را خواستار است باید آن را بدو بدهند؛ آن کس که زنی را به همسری برگزیده است باید همسرش را بدو بسپارند تا با او زناشویی کند و آن کس که خواستار دانش دینی است باید مَثْرَه ی و رجاوند را بدو بیاموزد...

۴۵

... او باید بتواند در نخستین و واپسین بخش روز، در نخستین و واپسین بخش شب، آموزش یابد تا اندیشه اش سرشار از دانش شود و در آشَوْنی به چنان پایگاهی برسد که بتواند در انجمنی بنشیند و سپاس و نیایش پیشکش ایزدان کند؛ که بتواند دانش خویش را پیوسته بیفزاید.

... او باید در بخش میانی روز و بخش میانی شب بیاساید و از آن پس، آموزش خویش را چندان پی گیرد که بتواند همه گفتارهای هیربدان پیشین را بیاموزد و بر زبان راند.

۱. یعنی این گناهکاران، پس از آن که تاوان گناه خویش را دادند و پادافره آن را پذیرفتند، مانند دیگر مزدپرستان می توانند در آیینهای دینی شرکت کنند.

۲. در این بخش باز هم سخن از پیمانها می رود و جای درست آن پس از بند ۱۶ است.

۳. پیمان بر سر کالا، تعریفی است کلی برای پیمان بر سر گوسفند، گاو و کشتزار.

۴. زن نیز مانند گله گاو یا کشتزار موضوع پیمان واقع می شود و پیمان درباره وی در شمار پنجمین گونه پیمانهاست و ارزش آن پیمان بیش از پیمان بر سر گله گاو و کمتر از پیمان بر سر کشتزار است.

۵. پیمان میان شاگرد و آموزگار نیز در همان رده پنجم جای می گیرد.

بخش سوم

(ب)

٤٦

ای سپیتمان زرتشت!
بشود که در برابر آب و آتش فروزان^۱، کسی گستاخی نوزد و گرفتن و رزوا یا
پوشاکی را که همسایه ای بدو سپرده است، دروغ نخواند.

٤٧

ای سپیتمان زرتشت!
مردی که همسری دارد، برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی پدید
نمی آورد.

کسی که خانه ای دارد، برتر از کسی است که خانه ای ندارد.
کسی که دارایی دارد، بسی برتر از کسی است که هیچ ندارد.

٤٨

... و از میان دو کس، آن یک که خود را با گوشت سیر کند، بیش از آن یک که
چنین نکند، از منش نیک سرشار شود.^۲
گرسنه، مرده ای بیش نیست. سیر به ارزش یک «آسپرن»^۳، به ارزش یک
گوسفند، به ارزش یک و رزوا، به ارزش یک آدمی بر گرسنه برتری دارد.

٤٩ (الف)

... سیر می تواند در برابر تاخت و تازهای «آستو ویدُتو»^۴ به ستیزه درایستد. هموست که
می تواند در برابر «ایشوش هوائِخت»^۵ به ستیزه درایستد. هموست که می تواند با
نازک ترین جامه در برابر دیوزمستان به ستیزه درایستد. هموست که می تواند در برابر

۱. آب و آتش فروزان که در برابر آن، آیین سوگند خوردن برگذار می شود.

۲. کسانی هستند که روزی را بی خوردن چیزی می گذرانند و از لب زدن به گوسفند، خودداری می کنند. ما نیز
برهبر می گسند؛ اما از هر گد می در اندیشه و گفتار و کردار، در دینهای دیگر، مردمان از خوراک روزه

می گیرند؛ اما در دین ما از گناه (صدد، ۸۳)

فرمانروای خود کامه و تجهکار به ستیزه درایستد و او را به سرفرو کوبید. هموست که می‌تواند در برابر «آشموغ» ناپارسا که چیزی نمی‌خورد، به ستیزه درایستد...^۱

۴۹ (ب)

... در همان نخستین باری که بدین گناه آلوده شود^۲، بی آن که چشم به راه دومین بار باشند.

۵۰

پادآفره چنین گناهی^۲ در دوزخ سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بریدن اندامهای تن آدمی با کاردهای مفرغین نیز هراس انگیزتر است.

۵۱

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از میخ کوب کردن اندامهای تن آدمی با میخهای مفرغین نیز هراس انگیزتر است.

۵۲

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از سرنگون افگندن کسی از بلندای یک صد بالای آدمی به درون پرتگاهی نیز هراس انگیزتر است.

۵۳

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بردار کشیدن تن آدمی نیز هراس انگیزتر است.

۵۴

در دوزخ پادآفره چنین گناهی — گناه کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرین و آب بازشناسنده آشه از دُروج، «رشن» را گواه گیرد و مهر دُروج باشد — سخت‌تر از

۱. از بند ۴۷ تا این جا فاصله‌ای است میان بندهای ۴۶ و ۴۹ (ب) و بند ۴۹ (ب) در واقع دنباله بند ۴۶ است.

۲. همان گناه سوگند دروغ خوردن در برابر آب و آتش فروزان را می‌گویند که در بند ۴۶ از آن یاد شد.

هر درد و آزاری در این جهان است.

۵۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرین و آبِ بازشناسندهٔ آشه از دُروج «رشن»
را گواه گیرد و مهر دُروج باشد، پادافرهٔ گناهِش در این جهان چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سروشوشو-چرن.

فرگرد پنجم

بخش یکم (الف)

۱

هرگاه مردی در ته درّه ای مرده باشد و مرغی از فراز کوه بدان جا فرود آید و پاره ای از آن مردار را بخورد و به بالای کوه بازگردد و بر درختی سخت چوب یا نرم چوب بنشیند و بر آن درخت قی کند یا پیخال بیندازد یا پاره‌هایی از مردار را فروریزد...

۲

... پس آنگاه مردی از ته درّه به بالای کوه برآید و از آن درخت هیزم برگیرد و بشکند و تکه تکه کند و آن را در آتش — پسر اهوره مزدا — بسوزاند، پادافره گناهش چیست؟

۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار نمی‌کند...

۴

... چه، اگر مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار کند، بزودی این جهان استومند من — با فراوانی آفریدگانی که بر زمین می‌میرند — تنها جای «پشوتنو»ها می‌شود که به ناپاکی آلوده‌اند و روان آنان بانگ و شیون برمی‌آورد.^۱

بخش یکم

(ب)

۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 مردی کشتزاری را آبیاری می‌کند. آب را به سوی کشتزار روان می‌کند. دیگر
 باره روان می‌کند. سومین بار روان می‌کند. چهارمین بار روان می‌کند...
 ... هرگاه سگی یا روباهی یا گرگی، مرداری را به بستر جوی بیاورد، پادافره گناه آن
 مرد چیست؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱

۷

۱

بخش دوم

(الف)

۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 آیا آب کُشنده است؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 آب هیچ کس را نمی‌کُشد. «آستوویدُتو» است که آدمی را به بند می‌افگند و
 «بَدوای» او را چنین فرو بسته می‌برد. ۲ آنگاه سیلاب او را فرامی‌برد؛ فرو می‌برد و بر

۱. بنده‌ی ۶ و ۷ برابر است با بنده‌های ۳ و ۴ همین فر.

۲. ← فر. ۱۹، بند ۲۹.

کرانه می افگند. پس آنگاه پرندگان پیکر او را می خورند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش دوم

(ب)

۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آیا آتش کُشنده است؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

آتش هیچ کس را نمی کُشد. «استوویدُتو» است که آدمی را به بند می افگند و «بدوای» او را چنین فرو بسته می برد. آنگاه آتش تن و جان وی را می سوزاند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش سوم

۱۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

چون تابستان سپری شود و زمستان فرارسد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

در هر خانه ای و هر کویی باید سه «کده» برای نگاهداری مردگان بسازند.

۱۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

بزرگی این «کده» های مردگان چه اندازه باید باشد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

چندان بزرگ که سر برافراشته، پاهای کشیده و دستهای گشوده^۱ را نیازارد.

۱. آدمی زنده. (گب.)

چنین باید باشد «کده» های مردگان برابر دستور دین.

۱۲

باید مرده را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا نگاه دارند تا بدان هنگام که پرندگان به پرواز درآیند، گیاهان برویند، سیلابها روان شوند و باد بهاری آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱۳

پس همین که پرندگان به پرواز درآیند، گیاهان رستند، سیلابها روان شدند و باد بهاری آبهای روی زمین را خشکاند، مزدپرستان باید تن مرده را در دخمه در آفتاب بگذارند.

۱۴

هرگاه مزدپرستان تا یک سال، تن مرده را در دخمه در آفتاب نگذارند، همان پادافره کسی که آشونی را بکشد، سزاوار آنان خواهد بود. پیکر مرده باید چندان در دخمه بماند که باران بر آن و بر همه دخمه فروبارد، بازمانده های چرکین را فرو شوید و پرندگان مردار را بخورند.

بخش چهارم

۱۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا این راست است که تو آب را با ابرها و باد، از دریای «فراخ کرت» روان می کنی؟

۱۶

... که تو — ای اهوره مزدا! — آنها را بر مردارها و دخمه ها و بازمانده های چرکین و استخوانها روان می کنی و آنگاه آنها را پنهانی بازمی گردانی؟
... که تو — ای اهوره مزدا! — آن آنها را به دریای «پویتیک» بازمی گردانی؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
آری ای زرتشت! چنین است که تو گفتی.
من — اهوره مزدا — آبها را با ابرها و بادها از دریای «فراخ کرت» روان
می‌کنم.

۱۸

من — اهوره مزدا — آبها را بر مردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرکین و
استخوانها روان می‌کنم.
آنگاه من — اهوره مزدا — آبها را پنهانی بازمی‌گردانم.
من — اهوره مزدا — آبها را به دریای «پویتیک» بازمی‌گردانم.

۱۹

در آن جا آبها به جوش و خروش درمی‌آیند. در دل دریای «پویتیک» به جوش
و خروش درمی‌آیند و هنگامی که از آرایش پالوده شوند، دیگر باره به دریای
«فراخ کرت» روی می‌آورند و به سوی درخت «ویسپویش» پیش می‌روند.
در آن جا بذر هریک از گونه‌های گیاهان من می‌روید: صدها، هزارها، صدها
هزارها...

۲۰

بذر گیاهانی که من — اهوره مزدا — باران بر آنها فرومی‌بارم تا مردم آشون و
گاو افزونی بخش را خوراک و گیاه پدید آورند؛ تا مردم مرا خوراک آماده کنند و گاو
افزونی بخش را گیاهانی برویانند که مایه زندگی آنها شود.

بخش پنجم

۲۱

این است بهترین کارها.^۱ این است زیباترین کارها؛ همان گونه که تو — ای

۱. پاک و بی آرایش کردن زمین و آبها.

زرتشت نیک کردار! — گفتی.

اهوره‌مزدایِ آشَوَن بدین سخنان، به جان زرتشت پاک رامش بخشید.^۱
 «ای آرَمیتی! پاکی از هنگام زادن، بهترین [کار در زندگی] است. باید برای
 [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»^۲

۲۲

ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت تا چه پایه مهتر و بهتر و زیباتر از دیگر
 دنیهاست؟

۲۳

اهوره‌مзда پاسخ داد:
 این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت در مهی و بهی و زیبای چندان از دیگر دینها
 برتر است که دریای «فراخ کرت» از دیگر آبها.

۲۴

این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت در مهی و بهی و زیبای در برابر دیگر دینها
 چنان است که آبی کلان، آبی خُرد را در خود فرو برد.
 این داد، این دادِ دیوستیزِ زرتشت در مهی و بهی و زیبای در برابر دیگر دینها
 چنان است که درختی تناور، گیاهان خُرد را در سایه سار خویش پوشاند.

۲۵ — ۲۶

این داد، این دادِ دیوستیزِ مزدا در مهی و بهی و زیبای در برابر دیگر دینها چنان
 است که آسمان گرداگرد زمین را فرا گیرد.
 هنگامی که از «رَد» (موبدان موبد) یا «سَرَوِشا-وَرز» خواستار برگذاری آیین
 شوند — خواه آن آیین «دَرُوَن» باشد که باید برگذار شود یا آن که نباید برگذار شود، خواه

۱. هنگامی که زرتشت دریافت که مردمان می‌توانند با کردار نیک خویش از آلائش گناه‌رهایی یابند، شادمان
 شد. (گپ.)

۲. ← گاه. یس. ۴۸، بند ۵

آن «دَرَوُن» باشد که باید بخش شود یا آن که نباید بخش شود — موبدان موبد می‌تواند یک سوم از پادافره گناهکار را ببخشد.^۱
اگر کردار اهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین «پیت» ویژه او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار اهریمنی دیگری از او سرزده باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.

بخش ششم

۲۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
هرگاه گروهی از مردمان در یک جا بر فرشهای پیوسته و بالینهای نزدیک به هم غنوده باشند؛ دو تن نزدیک به یکدیگر یا پنج یا پنجاه یا صد تن تنگاتنگ و از آن گروه ناگهان یکی بمیرد، دروج «نسو» چند تن از آنان را به گند و پلیدی می‌آلاید؟

۲۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده آتربانی باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر یازدهمین تن فرود می‌آید و ده تن را می‌آلاید.^۲
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده ارتشتاری باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر دهمین تن فرود می‌آید و نه تن را می‌آلاید.
ای سپیتمان زرتشت!

۱. هنگامی که موبدان موبد یک سوم از پادافره گناهکار را ببخشاید، اهوره مزدا همه آن را می‌بخشاید. (صدر،

(۲۹)

۲. این پاسخ با این فرض داده شده است که یازده تن در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد. روا. برداشت دیگری از این پاسخ داده است که هرگاه گروهی در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد، از هر سوی آن مرده تا یازده تن آلوده می‌شوند.

هرگاه مرده برزیکری باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ بر نهمین تن فرود می آید و هشت تن را می آلاید.

۲۹

ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده سگ چوپانی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ بر هشتمین تن فرود می آید و هفت تن را می آلاید.
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده سگی خانگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ بر هفتمین تن فرود می آید و شش تن را می آلاید.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده سگی ولگرد باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ بر ششمین تن فرود می آید و پنج تن را می آلاید.
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده توله سگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ بر پنجمین تن فرود می آید و چهارتن را می آلاید.

۳۱

ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده سیاه گوشی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ بر چهارمین تن فرود می آید و سه تن را می آلاید.
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده سگ «جَژو»یی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد، بر سومین تن فرود می آید و دو تن را می آلاید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «آیویزو» بی باشد، دروج «نسو» تاخت می آورد؛ بر دومین تن
فرود می آید و دیگری را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «ویزو» بی باشد، دروج «نسو» تاخت می آورد؛ بر نزدیکترین
کس فرود می آید و او را می آلاید.^۱

۳۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه مرده سگی «اوروی»^۲ باشد، چند تن از آفریدگان شپند مینورا آشکارا
یا پنهانی می آلاید؟

۳۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

سگ «اوروی» هرگز — آشکارا یا پنهانی — هیچ یک از آفریدگان شپند مینو
را نمی آلاید، مگر کسی که او را بزند یا بکشد که آلوده می شود و همواره آلوده می ماند.

۳۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه مرده تبهکاریا هرزه ای دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی باشد، چند تن از
آفریدگان شپند مینورا آشکارا یا پنهانی می آلاید؟

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به اندازه وزغی که افزون بر سالی از مرگ او گذشته و زهر او خشکیده باشد.^۳

۱. درباره نامهای این سگان — فر. ۱۳، بند ۱۶ و یاد.

۲. urupi (= راسو) از آفریدگان مزداست. او آفریده شده است تا با مار گرز و دیگر گزندگانی که در سوراخها
زیست می کنند، بجنگد. (بن. بخش ۴۷)

۳. وزغ یا قورباغه آفریده اهریمن و یکی از زشت ترین آفریدگان به شمار می آید؛ زیرا در دریای فراخ کورت برگرد

آن تبهکاریا هرزه دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی در درازنای زندگی خویش،
آفریدگان شپندمینو را آشکارا یا پنهانی می آلاید.

۳۷

او در درازنای زندگی خویش، آب را می آلاید؛ آتش را خاموش می کند و
ستوران را می رباید و می کشد.
او در درازنای زندگی خویش، آشون را با مستی کشنده چنان می زند که جان از
تن وی جدا می شود.
او پس از مرگ دیگر چنین نمی کند.

۳۸

ای سپیتمان زرتشت!
براستی آن تبهکاریا هرزه دوپا یا «آشموغ» ناپارسا در زندگی خویش، هرگز از
بی بهره ساختن آشون از خوراکش، جامه اش، خانه اش، بسترش و آوندهایش
باز نمی ایستد.
او پس از مرگ دیگر چنین نمی کند.

بخش هفتم

۳۹

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدا! ای آشون!
هنگامی که ما این جا، در خانه هامان آتش و برسم و جام و هوم و هاون فراهم
آورده ایم، اگر مردی یا سگی از این جا بگذرد و ناگهان بمیرد، ما مزدپرستان چه باید
بکنیم؟

۴۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

درخت «هوم سفید» شنا می کند تا آن را بجود؛ اما ماهی خداگونه «کر» هر جا که وزغ بلغزد، آن را نگاهبانی
می کند. (بن. بخش ۱۸)

ای سپیتمان زرتشت!

باید آتش و برسم و جام و هوم و هاون را از خانه بیرون برید.
باید مرده را به دخمه — به جایی که به دستور دین، پیکر مردگان را باید بدان جا
برد — برید تا در آن جا دریده و خورده شود.

۴۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

در چه هنگامی می‌توان آتش را به خانه‌ای که کسی در آن مرده است،
باز آورد؟

۴۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

در زمستان نه شب و در تابستان یک ماه باید درنگ کرد و از آن پس آتش را به
خانه‌ای که کسی در آن مرده است، باز توان آورد.

۴۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه کسانی در میان آن نه شب (در زمستان) یا یک ماه (در تابستان) آتش را
به خانه‌ای که کسی در آن مرده است باز آورند، پادافره گناهشان چیست؟

۴۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهشان دویست تازیانه با
اسپه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

بخش هشتم

۴۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه در خانه مزداپرستان زن آبستی پس از بارداری یک یا دو یا سه یا چهار یا

پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده ماهه، کودکی مرده بزاید، مزدپرستان آن زن را به کجا باید ببرند؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

به جایی در آن خانه زرتشتی که زمین آن بی آب و گیاه‌ترین جا باشد؛ گله‌های گاو و گوسفندان کمتر از آن بگذرند؛ آتش — پسر اهوره مزدا — کمتر در آن برافروخته شود؛ دسته‌های برسم ویژه آیین کمتر بدان برده شود و مردمِ آشون کمتر از آن بگذرند.

۴۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های برسم ویژه آیین؟

چه اندازه دور از مردمِ آشون؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های برسم ویژه آیین.

سه گام دور از مردمِ آشون.

۴۹

مزدپرستان باید گرداگرد آن جا چینه‌ای برآورند و در درون آن، او را خوراک و

جامه دهند.

۵۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

نخستین خوراکی که بدان زن باید داده شود، چیست؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید سه یا شش یا نه جام^۱ «گمیز» آمیخته با خاکستر بیاشامد تا گورِ درون زهدان وی شسته شود.^۲

۵۲

پس آنگاه می‌تواند شیر گرم مادیان یا گاویا میش یا بزیا گوشت پخته و نان و شراب ناب بیاشامد و بخورد؛ اما نوشیدن آب بر او روا نیست.^۳

۵۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند و تا چه هنگام باید تنها با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب پرهیزد؟

۵۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا سه شب بدین سان بماند. باید تا سه شب با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب پرهیزد. پس هنگامی که این سه شب سپری شد، تن و جامه خویش را با «گمیز» و آب در کنار نه گودال بشوید^۴ و بدین سان پاک شود.

۵۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

۱. سه یا شش یا نه جام بر حسب توانایی وی.
۲. گمیز (= پیشاب یا شاش گاونر) را چنین زنی باید بنوشد تا «نسو» در زهدان وی از میان برود. در گپ. آمده است که خاکستر نیز - اگر از آتش بهرام برگرفته شده باشد - همین کار پاک کردن زهدان را می‌کند.
۳. انگیزه بازداشتن چنین زنی از نوشیدن آب، شدت آلودگی اوست که می‌تواند آب را بیالاید. (فر. ۷. بند ۷۰)

۴. برای آشنایی بیشتر با این آیین پاک کردن (= برشَنومِ نه شَبه) - فر. ۹

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند؟
 پس از سپری شدن آن سه شب، تا چه هنگام باید تنها بماند و جدا از دیگران
 زندگی کند و جا و خوراک و جامه اش جدا باشد؟

۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا نه شب بدین سان بماند. باید تا نه شب پس از سپری شدن آن سه شب
 تنها بماند و جدا از دیگر مزدایرستان زندگی کند و جا و خوراک و جامه او جدا باشد.
 پس هنگامی که این نه شب سپری شد، تن و جامه خویش را با گمیز و آب
 بسوید و پاک کند.^۱

۵۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

آیا هنگامی که آن جامه ها یک بار شسته و پاکیزه شد، «زوت» یا «هاونن» یا
 «آتروخش» یا «فربرت» یا «آبرت» یا «آستتر» یا «راسپی» یا «سروشاورز» یا آتربان
 و ارتشتار و برزیگر دیگری می تواند آنها را بپوشد؟

۵۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

هیچ زوت یا هاونن یا آتروخش یا فربرت یا آبرت یا آستتر یا راسپی یا
 سروشاورز یا آتربان و ارتشتار و برزیگری نمی تواند آن جامه ها را — هر چند شسته و
 پاکیزه شده باشد — بپوشد.

۱. روش جدید به گونه ای دیگر است: هرگاه زنی پس از آبستنی یک تا ده ماهه، نوزادی مرده به جهان آورد،
 نخستین خوراک وی «نبرنگ» (= گمیز) ... آتش و خاکستر خواهد بود و تا چهار روز روانمی دارند که آب
 با نمک یا هر خوراک دیگری که با آب یا نمک پخته شده باشد، بخورد. در چهارمین روز به وی نبرنگ
 می دهند و او می تواند خود و جامه خویش را بدان بشوید و پاک کند و روانمی دارند که خود و جامه اش را در
 نخستین جهن روز با آب بسوید. (روا. ۵۶۸)

۵۹

... اما هرگاه در خانهٔ مزدپرستان زنی بیمار یا مردی «آرمشت»^۱ باشد که باید در «آرمشتگاه»^۱ بماند، می‌توان آن جامه‌ها را تا هنگامی که بتواند دستهایش را آزادانه به کار گیرد برای پوشاک یا بستروی داد.^۲

۶۰

براستی اهوره‌مزدا روانمی‌دارد که ما هیچ چیز ارزشمندی را که می‌توانیم از آن بهره‌گیریم، تباه کنیم؛ هرچند همچند ریسمانی به سنگینی یک «آسپرن» باشد؛ هرچند همچند ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد.

۶۱

کسی که جامه‌ای را بر پیکر مرده‌ای بیفکند^۳ — هرچند ارزش آن جامه به اندازهٔ ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد — تا هنگامی که زنده است مردی آشون به شمار نمی‌آید و هنگامی که بمیرد، به سرزمین بهروزی

۱. «آرمشت» کسی که شکسته و از کار افتاده باشد و باید گفت کسی که ناپاک است در دورهٔ ناپاکی (فر. ۹، بند ۳۳) و هنگامی که همهٔ کارها برای او نارواست. «آرمشتگاه» جایی است که آرمشت در این دوره در آن بسر می‌برد. (پدو. بخش ۵، بند ۱۵)

۲. ناپاک تا هنگامی که پاک نشده است، باید دستهایش را در تگهٔ کتانی کهنه بپیچد تا مبادا به چیزی پاک دست بزند و آن را بیالاید.

جامه‌هایی را که مرده آلوده است، حتی پس از این که شسته شده و شش ماه در پرتو خورشید و ماه گذاشته شده باشد، تنها زن دشتان می‌تواند بپوشد.

۳. از این بندها برمی‌آید که مرده را باید برهنه بر فراز کوه بگذارند تا روشنایی آسمان او را بپوشاند. (فر. ۶، بند ۵۱ و فر. ۸، بندهای ۲۳-۲۵)

روش جدید پارسیان این است که جامه‌های کهنه را بر تن مرده می‌پوشانند: «هنگامی که مردی بمرد و فرمان‌یابد که این جهان را ترک گوید، بهترین پوشاک برای او کهنه‌ترین آنهاست. این پوشاک باید کهنه و بکار رفته، اما بخوبی شسته باشد. بازماندگان مرده نباید هیچ پوشاک نوی بر پیکر مرده بیندازند؛ زیرا در زند وندیداد آمده است که اگر پوشاکی به ارزش پاره پشمی از گلولهٔ پشم نرشته، بینس از آنچه لازم است بر مرده بیفکنند. هر رشته‌ای از آن در جهان دیگر، ماسر سیاهی خواهد شد که بر دل سازندهٔ آن پوشاک می‌حسید و حتی مرده نر به سئیزه با او برخواهد خاست و خواهد گفت: آن پوشاک که نو برای من ساختی، خوراک کره‌ها و حشره‌ها می‌شود.» (صدر، ۱۲)

(بهشت) راه نمی‌یابد.

۶۲

... او به جهان دیوان، بدان جهان تاریک می‌رود^۱ که از تاریکی ساخته شده است؛
که زاده تاریکی است.^۲
ای گناهکاران!
شما با کردارها و روانهایتان بدان جهان، بدان سرزمین اندوه و پریشانی
درمی‌آید.

۱. جایی که تاریکی را می‌توان با دست گرفت. (گپ. و آو. ۲۸) چیزی بیش از تاریکی دیدنی.
۲. در گپ. آمده است: جای آنان که از تاریکی بارور شده‌اند. دروج که از تخته گناهکار بارور می‌شود، از آن جا می‌آید. (فر. ۱۸، بند ۳۰)

فرگرد ششم

بخش یکم

۱

زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند، تا کی باید کشت نشده رها شود؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند، باید تا یک سال کشت نشده رها شود.

۲

تا یک سال، هیچ مزدپرستی نباید بر آن بخش از زمین که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند. او می‌تواند بر دیگر بخشهای زمین بذر بیفشاند و آب روان کند.

۳

کسی که تا یک سال بر زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند، گناهِش برابر گناه کسی است که مردار در آب یا در خاک یا در پای گیاهان بیندازد.

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مزدپرستان تا یک سال بر زمینی که سگان یا مردمان بر آن مرده باشند، بذر

بیفشانند یا آب روان کنند، پادافره گناهشان چیست؟

۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان «پشوتنو» هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۱

۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مزداپرستان بخواهند زمین را دیگر باره آماده کشت کنند^۲، آن را شخم زنند و بر آن بذر بیفشانند و آب روان کنند، چه باید بکنند؟

۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان باید در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن جا بازمانده باشد، بر آن زمین به جست و جو پردازند.

۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر آنان در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن جا بازمانده باشد، بر آن زمین به جست و جو پردازند، پادافره گناهشان چیست؟

۹

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان «پشوتنو» هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۱. اگر شخم بزنند و بذر بیفشانند، تاوان گناهشان یک «تنافهر» و اگر آب بر زمین روان کنند، یک تنافهر و

اگر شخم بزنند و بذر بیفشانند و آب بر آن روان کنند، دو تنافهر است. (گپ.)

۲. حتی هنگامی که یک سال گذشته باشد، زمین خود به خود از این تحریم آزاد نمی شود.

بخش دوم

۱۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچند بندِ سرانگشت کوچک
— را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش
چیست؟

۱۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
سی تازیانه با اسپهه-اشترا، سی تازیانه با سروشو-چرن.

۱۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچند بندِ سرانگشت اشاره —
را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش
چیست؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
پنجاه تازیانه با اسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن.

۱۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچند بندِ سرانگشت
میانی — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره
گناهش چیست؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
هفتاد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن:

۱۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچند انگشتی یا دنده‌ای —
 را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافره گناهش
 چیست؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
 نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن.

۱۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچند دو انگشت یا دو دنده
 — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافره گناهش
 چیست؟

۱۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 سپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچند استخوان بازو یا
 استخوان ران — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرونشیند، پادافره
 گناهش چیست؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
 چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی استخوان از سگان یا مردمان مرده — همچند کاسه سر — را بر زمین
بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش چیست؟

۲۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ششصد تازیانه با اسپه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی تمام پیکر سگ یا آدمی مرده را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن
استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش چیست؟

۲۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اسپه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش سوم

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هرگاه مزدپرستی پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه رانان به مرداری در آب روان
برخورد، چه باید بکند؟

۲۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت!
بر اوست که کفش و جامه از تن برگیرد و به درون آب رود و مردار را از آب
برآورد.

براوست که در آبی تا قوزک پا، تا زانو، تا کمربت یا تا بالای آدمی فرورود تا بدان مردار برسد.^۱

۲۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر آن مردار در کار پوسیدن و از هم پاشیدن باشد، آن مزدپرست چه باید بکند؟

۲۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
براوست که هرچه بیشتر بتواند تکه های مردار را با دو دست خویش بگیرد، از آب بیرون آورد و بر زمین خشک بگذارد.
از آن پس استخوان، موی، چربی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید از آن مردار در آب بازمانده باشد، هیچ گناهی بر گردن وی نگذارد.

۳۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
دروج «نسو» تا چه اندازه از آب استخری را به گند و پلیدی و ناپاکی می آلود؟

۳۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
شش گام در هریک از چهار سوی.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از استخر بیرون کشند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۱. اگر او بتواند مردار را از آب برگرد و چنین کند، کردار او آشونانه است و ارزشش یک «تنافوهر» دارد (یعنی یکی از گناهان وی که پادافره آن یک تنافوهر است، بخشوده می شود).؛ اما اگر بتواند و چنین نکند، کار او گناهی است که پادافره ای برابر یک تنافوهر بر آن رواست. «گوگشپ» گوید: این گناه «مرگ ارزان» است، یعنی گناهی بزرگ. (گپ.)

۳۲

... و از آب استخر، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را — به فراخور توانایی — بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر از آن آب بیاشامند.

۳۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از آب چاهی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
تا هنگامی که مردار را از آب چاه برنیاورند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از چاه برآورند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۳۵

... و از آب چاه، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را — به فراخور توانایی — بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از یک لایه برف یا تگرگ را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
سه گام از هریک از چهار سوی.
تا هنگامی که مردار را از برف یا تگرگ برنگیرند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از برف یا تگرگ برگیرند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۳۸

... پس از آن که مردار برگرفته شد، آب آن برف یا تگرگ پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
دروج «نسو» تا چه اندازه از آبی روان را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۴۰

اهوره مزدا پاسخ داد:
سه گام از پایین دستِ آب، نه گام از بالا دستِ آب و شش گام از پهنای آب.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از آب بیرون کشند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۴۱

... پس از آن که مردار برگرفته شد و آب سه بار گذشت^۱، آن آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

بخش چهارم

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آیا «هوم» را هرگاه با مردار سگان یا مردمان برخورد یابد، می‌توان دیگر باره پاک کرد؟

۴۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!

۱. هنگامی که سه موج گذشته باشد. (زگد.)

هیچ مرداری نمی‌تواند نوشابهٔ هوم را که برای آیینِ پیشکش آماده شده باشد، به تباهی یا مرگ بیالاید.^۱
اگر هوم برای آیینِ پیشکش فشرده نشده باشد، شاخهٔ آن در برخورد با مردار به درازای چهار انگشت آلوده می‌شود. پس سزاوار است که آن اندازه از درازای شاخه را در میان خانه به خاک بسپارند و تا یک سال برجای بگذارند و از آن پس، هر آشونی می‌تواند نوشابهٔ برگرفته از آن را بیاشامد.

بخش پنجم

۴۴

ای دادار جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آشون!
پیکر مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۴۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
برفراز کوه، در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار بسر می‌برند.

۴۶

مزداپرستان باید پاها و موهای مرده را با مفرغ و سنگ و سرب در زمین استوار کنند؛ مبادا که سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را بگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند.

۴۷

هرگاه آنان پیکر مرده را در زمین استوار نکنند و سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را بگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند، پادافرهٔ گناهشان چیست؟

۱. به سبب آن که «هوم» گیاه زندگی بخشی و بی‌مرگی است، هنگامی که شیرهٔ آن را برای آیینِ پیشکش گرفته باشند، شهریار گیاه درمان‌بخش است. (بن. بخش ۲۴) مرده با چشیدن شیرهٔ هوم سفید زندگی جاودانه یابد. (همان. بخش ۳۱)

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۴۹

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدا! ای آشون!

استخوانهای مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۵۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

مزدپرستان باید آستودانی بسازند در جایی که آب باران نایستد^۱؛ در جایی دور از گذار سگ و روباه و گرگ.

۵۱

آنان باید اگر بتوانند آستودانی با سنگ و ساروج و خاک^۲ بر پا کنند و اگر نتوانند باید پیکر مرده را زیر تابش ستارگان و ماه و خورشید، برهنه روی فرش و بالشی که از آن او بوده است، بر زمین بگذارند.

۱. آب باران که بازمانده‌های تن مردگان را می‌شوید، نباید در دخمه‌ها بماند، بلکه باید به گودالهایی که برای

این کار می‌کنند، روان شود. (گپ.)

۲. دار. واژه «خاک» را در این جا قابل تردید دانسته است.

فرگرد هفتم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چون کسی بمیرد، در چه هنگامی دروج «نَسو» براومی تازد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

بی درنگ پس از مرگ، همین که جان از تن جدا شود، دروج «نَسو» به پیکر
مگسی وزوزکنان با زانوان از پیش و دم از پس برآمده، همه تن آلوده به آلاشها، همچون
پلیدترین خرقشتران از سرزمینهای — آباخترامی آید و برتن مرده می تازد.

۳

او برتن مرده درنگ می کند تا هنگامی که سگ بر آن بنگرد^۲ یا آن را بخورد یا
پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کند.^۳

۱. دوزخ در آباختر (= شمال) جای دارد. (— فر. ۱۹، بند ۱ و فر. ۲۲، بند ۲۵ و بن. بخش ۳۶، بند ۱۲)
۲. تا هنگامی که «سگ-دید» انجام پذیرد. سگ-دید آیینی است که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد و بنا بر آن آیین، سگی را (با ویژگیهایی که برایش برمی شمردند) برتن مرده و راهی که مرده را از آن به دخمه می برند، می گذرانند و برآنند که «نَسو» (دیولاشه و مردار) از آن جا می گریزد و آلاش از آن محیط دور می شود. (دار.)
۳. سگ-دید می تواند به وسیله پرندگان شکاری نیز صورت پذیرد و هنگامی که سایه آنها برتن مرده بیفتد

هنگامی که سگ بر آن بنگرد یا آن را بخورد یا پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کنند، دروج «نسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوان از پیش و دم از پس برآمده، همه تن آلوده به آایشها، همچون پلیدترین خرفستان به سرزمینهای آباختر، واپس می‌گریزد.

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر مرده را سگی یا گرگی دریده باشد یا به جادویی یا به کین تیزی یا در پی فروافتادن از پرتگاهی یا به داوری داوران یا در یک درگیری کشته شده و یا خود را کشته باشد، در چه هنگامی پس از مرگش دروج «نسو» براومی‌تازد؟

۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
پاسی پس از مرگ^۱، دروج «نسو» به پیکر مگسی^۲

بخش دوم

۶-۹

.....^۳

بخش سوم

۱۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

→ (همچنان که در مورد سگ، وقتی پوزه او به تن مرده نزدیک شود) دروج «نسو» زده و گریزان می‌شود. (گپ.)
۱. روز به پنج پاس یا نوبت بخش شده است. هرگاه کسی خود بخود بمیرد، دروج «نسو» بی‌درنگ می‌آید؛ اما اگر مرگ در پی رویدادی ناگهانی پیش آید، غافلگیر می‌شود و نیاز به زمانی دارد تا از آن آگاه شود و بیاید. (زگد.)

۲. دنباله جمله مانند بند ۲ همین فر.

۳. = بندهای ۲۷-۳۰ فر. ۵.

دروج «نسو» کدام بخش از بستر و بالش مرده را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۱۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» لایه رویی بستر مرده و جامه زیر پوش وی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید.

۱۲

ای دادار جهان! استومند! ای اهوره مزدا! آشون!
آیا چنین جامه ای را — جامه ای که با مردار سنگ یا آدمی برخورد داشته است — می‌توان پاک کرد؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت! آشون!
آری می‌توان آن را پاک کرد.
چگونه چنین کاری را می‌توان کرد؟
اگر آن جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده شده باشد، مزداپرستان باید آن را پاره پاره کنند و در زیر خاک فروبرند.^۱

۱۴

... اما اگر آن جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده نشده باشد، مزداپرستان باید آن را با گُمیز بشویند.

۱۵

... اگر آن جامه چرمی باشد، آنان باید آن را سه بار با گُمیز بشویند؛ سه بار خاک مال

۱. بنا به نوشته پاره‌ای از گزارشگران، تنها آن بخش از جامه که آلوده شده باشد، پاره پاره می‌شود و می‌توان از بازممانده آن استفاده کرد. (زگد.)

کنند؛ سه بار با آب بشویند و از آن پس تا سه ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

اگر آن جامه بافته باشد، آنان باید آن را شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک مال کنند؛ شش بار با آب بشویند و از آن پس تا شش ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

۱۶

ای زرتشتِ اَشَوَن!

آبی که چشمه «آردویسور» نام دارد، تخمه را در تن مردان، کودک را در زهدان زنان و شیر را در پستان مادران پاک می‌کند.

۱۷-۲۲

۱

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

آیا کسی که مردار سگ یا آدمی را خورده باشد، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

نه! نمی‌تواند!

لانه او^۱ آلودگی می‌شود. زندگی او از هم دریده می‌شود. چشمان روشن او از چشمخانه بیرون می‌آید. دروج «نسو» براو فرومی‌افتد و پیکرش را تا بنِ ناخنها بسختی می‌گیرد و از آن پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

۱. = بندهای ۵۷-۶۲ فر. ۵.

۲. چون چنین کسی به مردار خواری آزمند همانند شده، خانه او هم «لانه» خوانده شده است. (زگد.)

بخش پنجم

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آیا کسی که مردار چرکینی را در آب یا آتش بیفگند و هریک از آن دورا
بیالاید، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشتِ آشون!
نه! نمی‌تواند!
او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
پشه‌ها و ملخها را افزونی می‌بخشند.^۱
او از تباهکاران است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
خشکسالی نابودکننده گیاهان را افزونی می‌بخشند.

۲۷

او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
نیروی زمستان را افزونی می‌بخشند؛ زمستانی دیوآفریده؛ زمستانی که گله گاووان را
نابود می‌کند؛ برفها می‌بارد ستر؛ سیلابها روان می‌کند و خشمگین و پرگزند در همه جا
راه می‌یابد.
دروج «نسو» براو فرومی‌افتد و پیکرش را تا بُنِ ناخنها بسختی می‌گیرد و از آن
پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

بخش ششم

۲۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون! ای اهوره مزدا!

۱. دار. در معنی «... به نسودگرگون می‌شود» شک کرده و نوشته است که شاید معنی درست آن «سازندگان
نسو» باشد.

آیا هیزمی را که مردار سگان یا مردمان بر آن افتاده باشد، می‌توان پاک کرد؟

۲۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آَشَوَن!

آری می‌توان پاک کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر هنوز سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند^۱ مزدپرستان باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «ویتستی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فُراائنی» گرداگرد مردار بر زمین بگذارند و یک بار بر آن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۰

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند،^۲ باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «فُراائنی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فُرابازو» گرداگرد مردار بر زمین بگذارند و یک بار بر آن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۱

این است آن اندازه‌ای از هیزم خشک یا تر، سخت یا نرم گرداگرد مردار که باید بر زمین گذاشت، یک بار بر آن آب پاشید و آن هیزم از آن پس پاک باشد.

۳۲

ای دادار جهانِ استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آَشَوَن!

آیا دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراکِ سَهوران را که با مردار برخورد یابد،

۱. هنوز سگ-دید انجام نگرفته باشد.

۲. از بندهای هسانند (فر. ۸ بندهای ۳۶-۳۵ و ۹۹-۹۸) و از اصول عمومی مربوط به ناپاکی، چنین برمی‌آید که عبارت «اگر هنوز... زده باشند» در بند ۲۹ و عبارت «اما اگر... زده باشند» در بند ۳۰ باید جایجا شده باشد. زیرا در جایی که سگ-دید انجام گرفته است، ناپاکی گسترش کمتری دارد. (زگد.)

می‌توان پاک کرد؟

۳۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نسو» را نزده باشند، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فراراشنی و هرگاه تر باشد به درازای یک فرابازو گرداگرد مردار بر زمین فرو بگذارند و یک بار بر آنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاهها و از آن پس پاک باشد.

۳۴

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار نسو را زده باشند، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فرابازو و هرگاه تر باشد به درازای یک «وی بازو» گرداگرد مردار بر زمین فرو بگذارند و یک بار بر آنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

۳۵

این است آن اندازه‌ای از دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران — خشک یا تر، کاشته یا خودرو، درو شده یا درو نشده، انباشته یا نینباشته، سرشته یا ناسرشته — گرداگرد مردار که باید بر زمین فرو گذاشت و یک بار بر آنها آب پاشید و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

بخش هفتم

(الف)

۳۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

۱. همان یادآوری مربوط به بندهای ۳۰-۲۹ را در مورد بندهای ۳۴-۳۳ نیز می‌توان کرد.

اگر مزدپرستی بخواهد پزشکی کند، نخستین بار کارآزمودگی و چیره دستی خویش را برچه کسی باید بیازماید؟ بر مزدپرستان یا بر دیوپرستان؟

۳۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
بهتر آن است که نخستین بار، کارآزمودگی و چیره دستی خویش را بر دیوپرستان بیازماید تا بر مزدپرستان.
اگر سه بار هنگام درمان دیوپرستان با کاردا^۱، بیمار بمیرد، آن مزدپرست همواره پزشکی ناشایسته است.

۳۸

... از آن پس هیچ گاه نباید بگذارند او به درمان مزدپرستان دست زند.
هیچ گاه نباید بگذارند مزدپرستی را با کاردا درمان کند و تن وی را بخرشد.
اگر او به درمان مزدپرستان دست زند یا مزدپرستان را با کاردا درمان کند، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۳۹

اگر او سه بار دیوپرستان را با کاردا درمان کند و بیمار تندرستی خویش را بازیابد، از آن پس همواره پزشکی شایسته است.

۴۰

او می تواند هرگونه بخواهد به درمان مزدپرستان دست زند. او می تواند مزدپرستان را با کاردا درمان کند و بهبود بخشد.

بخش هفتم

(ب)

۴۱

پزشک باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش خواهی وی^۲، خانه خدا را به ارزش

۱. جراحی و عمل پزشکی روی تن بیمار.

۲. چنین پزشکی پاک خواهد شد. (به بهشت خواهد رفت.) این پاداش، برابر پولی ندارد. برخی می گویند هرگاه

وَرزَوا کم بهایی، دهخدا را به ارزش وَرزَوا میانه بهایی، شهربان را به ارزش وَرزَوا پربهایی و شهریار را به ارزش گردونه ای چهار اسبه^۱ درمان کند.

۴۲

... بانوی خانواده را به ارزش ماده خری، همسر دهخدا را به ارزش ماده گاوی، همسر شهربان را به ارزش مادیانی و شهربانو را به ارزش ماده اشتری درمان کند.

۴۳

... پسر دهخدا را به ارزش وَرزَوا پربهایی، وَرزَوا پربها را به ارزش وَرزَوا میانه بهایی، وَرزَوا میانه بها را به ارزش وَرزَوا کم بهایی، وَرزَوا کم بها را به ارزش گوسفندی و گوسفند را به ارزش یک خوراک گوشت درمان کند.^۲

۴۴

ای سپیتمان زرتشت!

اگر پزشکان چندی با یکدیگر به درمان بیمار پردازند، یکی با کارد پزشکی، دیگری با گیاه درمانی و آن دیگری با «مَثَرَه درمانی»، این سومین است که بهتر از همه بیماری را از تن بیمار آشون دور می‌کند.^۳

بخش هشتم

۴۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

→ موبدی سه هزار «ستیر» نداشته باشد، پزشک او را بدین گونه درمان می‌کند. (گپ). در زیرنویس گد. آمده است. «در [میان] زردشتیان دعاهایی که ملاً برای مردم می‌خوانند، اغلب مفضل است و قسم آفرینگان آن دارای میوه و شیرینی و شراب و جز آنها هم هست. مقصود این است که باید برای پزشک، تنها دعا را بخواند. آفرینگان که باعث خرج ملاً می‌شود، لازم نیست.»

۱. به ارزش هفتاد ستیر. (گپ).

۲. تعرفه دستمزد پاک کنندگان در بند ۳۷ فر. ۹ آمده است.

۳. «مَثَرَه» گفتار ایزدی است و «مَثَرَه درمانی» درمان بیمار از راه برخواندن گفتار ایزدی است. (س اردی -

بهشت یشت، بند ۶)

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی در آفتاب بر زمین فروافتد، زمین دیگر باره
پاکی نخستین خویش را بازمی یابد؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

یک سال پس از آن مردار آدمی در آفتاب بر زمین فروافتد، زمین دیگر باره پاکی
نخستین خویش را بازمی یابد.^۱

۴۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

چه هنگام پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکی نخستین
خویش را بازمی یابد؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

پنجاه سال پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکی نخستین
خویش را بازمی یابد.^۲

۴۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی را در دخمه فروگذارند، زمینی که دخمه
بر آن بر پای شده است، دیگر باره پاکی نخستین خویش را بازمی یابد؟

۵۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. ← فر. ۶، بند ۱

۲. ← فر. ۳، بند ۳۶

ای سپیتمان زرتشت!

هنگامی که خاک مردار با خاک زمین درآمیزد.^۱

ای سپیتمان زرتشت!

همگان را در جهان استومند به فروریختن دخمه‌ها وادار.^۲

۵۱

کسی که دخمه‌ها را — هرچند به اندازه تن خویش — فروریزد، گناهی که در اندیشه و گفتار و کردار از او سرزده است، آمرزیده می‌شود و تاوان آن گناهان بر گردن او نمی‌ماند؛ همچون کسی که در آیین «پیت» بخشوده می‌شود.^۳

۵۲-۵۴

دو مینو برای دست‌یابی بر روان وی ستیزه نمی‌کنند^۴ و هنگامی که به سرای بهروزی ابدی گام نهد، ستارگان و ماه و خورشید به دیدار او شادمانی می‌کنند و من — اهوره مزدا — به دیدار او شادمان می‌شوم و چنین می‌گویم:
«درود بر تو ای آفریده من! تو آنی که هم اکنون از جهان پراسیب به سرای جاودانگی شتافته‌ای.»

۵۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

جای دیوان کجاست؟

۱. فاصله زمانی که پنجاه سال برآورد می‌شود. (گپ.) — فر. ۳، بند ۱۳

۲. — فر. ۳، بند ۹ و ۱۳

۳. یک گناه «تنافور» از این راه بخشوده شود. (گپ.)

۴. هنگامی که شخص می‌میرد، دوزخ و بهشت و دیوان و ایزدان بر سر دست‌یافتن بر روان وی به جنگ و ستیز می‌پردازند؛ «آستوویدوتو» و «ویزیش» و «بدوای» روان گناهکاران را به دوزخ می‌کشاند و مهر و سروش و رشن و «به‌وای» روان نیکوکاران را به بهشت می‌برند. (— فر. ۱۹، بند ۲۹ و هاد. و دانا. بخش ۲) این کشمکش سه شبانروز (سدیس) به درازا می‌کشد و در این سه شبانروز، بستگان مرده، نیایشها و نیازهایی پیشکش سروش و رشن و به‌وای می‌کنند تا مرده را به پشتیبانی ایشان دلگرم کنند. — فر. ۹، بند ۵۶. (زگد.)

جای دیوپرستان کجاست؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا تاخت کنان در می آیند؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند تا
 پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها ده هزارها تن را
 بکشند؟

۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
 ای سپیتمان زرتشت!
 آن جا که دخمه هایی روی زمین بر پا داشته شده است و مردارها را در آن جا
 فرونهاده اند.
 آن جاست جای دیوان.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا تاخت کنان در می آیند.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند تا پنجاهها
 صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها ده هزارها تن را بکشند.

۵۷

ای سپیتمان زرتشت!
 در آن دخمه ها، دیوان خوراک می خورند و آنچه را خورده اند از گلوبرمی آورند.
 آنان خوراک می خورند؛ همان گونه که شما مردمان در جهان استومند، خوراک
 و گوشت پخته می خورید.
 ای مردمان!
 ایق بوی خوراک آنهاست که شما در آن جا می شنوید.

۵۸

تا هنگامی که گندمایه در آن دخمه ها برجاست، دیوان در آن جا شادمانی
 می کنند.

گند بیماریهای گِر، تب، آبگونه‌های چرکین^۱، ناتوانی، نرم استخوانی و سپیدمویی نابهنگام از دخمه‌ها برآید.
در آن‌جا از شامگاهان تا بامدادان، مرگ بیشترین زورمندی و چیرگی را بر مردمان دارد.

۵۹

اگر دیوپرستانی در آن‌جا باشند که به جست‌وجوی میثوی بهتر برنیابند، «جینی»^۲ آن بیماریها را در پاها و دستها و گیسوان آنان به اندازه یک سوم نیرومندتر می‌کند.

بخش نهم

۶۰-۶۹

.....^۳

۷۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر تن ناپاک آن زن دچار تب لرزه شود یا آسیبهای دوگانه گرسنگی و تشنگی بدو روی آورد، آیا رواست که آب بنوشد؟

۷۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
رواست که آب بنوشد؛ زیرا نخستین خویشکاری اورهایی زندگی خویش است. اما اگر پیش از آن که مردی پاک و آشون و دین‌آگاه این کار را روابداند، خود به دلخواه آب بنوشد، بر شما مزدپرستان است که پادافره گناهش را به گردن گیرید.
از موبدان موبد یا سروشاوَرز دادخواهی کنید تا به پادافره گناهتان داوری

۱. در متن «نیزه» آمده که دار. در گزارش خود، آن را مشکوک دانسته است. (فر. ۱۶، بند ۱۷)

۲. گمان می‌رود همان jahi آورنده بیماریها باشد. نگاه کنید به فر. ۲۱، بند ۲. (زگد.)

۳. بندهای ۵۴-۵۵ فر. ۵

کند.

۷۲

پادافره چنین گناهی چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

این کردار، کردار «پشوتنو» است و پادافره اش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا،
دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۱

بخش دهم

۷۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

آیا آیندهایی را که مردمان در آنها خوراک می‌خورند، هرگاه با مردار سگان یا
مردمان برخورد یابد می‌توان پاک کرد؟

۷۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

آوندهای زرین را باید یک بار با گمیز بشویند؛ یک بار خاک مال کنند و یک
بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای سیمین را باید دو بار با گمیز بشویند؛ دو بار خاک مال کنند و دو بار
با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

۷۵

آوندهای برنجین را باید سه بار با گمیز بشویند؛ سه بار خاک مال کنند و سه بار

۱. در روش تازه، این پادافره را شوهر چنین زنی باید برگردن گیرد. «هرگاه به سبب ترس از مرگ یا بیماری
شدید، زنی که در چنین تنگنایی است، ناگزیر شود که - پیش از زمان رواداشته - آب بنوشد، شوهر وی
باید برای این گناه او را در برابر «دستور»، در آیین «پیت» شرکت کند.» (زک. ۹۸ ب به نقل زگد.)

با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای آهنین را باید چهار بار با گمیز بشویند؛ چهار بار خاک مال کنند و
چهار بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای سنگی را باید شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک مال کنند و
شش بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای گلین یا چوبین یا سفالین، همواره ناپاک می‌ماند.

بخش یازدهم

۷۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا ماده گاوی که مردار سگان یا مردمان را خورده باشد، می‌تواند پاک شود؟

۷۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
آری می‌تواند؛ اما تا یک سال موبد نباید از آن گاو شیر و پنیر برای آیین برسم و
گوشت برای آیین زور بگیرد.
پس از سپری شدن یک سال، مرد پارسا می‌تواند همچون پیشتر، از آن گاو
خوراک بدست آورد.^۱

بخش دوازدهم

۷۸

ای اهوره مزدا ای آشون!

۱. آنچه از آن گاو بدست می‌آید، اگر خود فروریزد پاک، و اگر از او برگرفته شود، ناپاک است. اگر آن گاو
آبستن باشد، گوساله اش هرگاه پیش از مردار خوردن او زاده شود، پاک است؛ اما اگر پس از آن زاده شود،
ناپاک است. (گپ.)

آن کیست که در اندیشه اشونی است؛ در آرزوی اشونی است؛ اما از راه اشونی
گمراه می‌شود؟
آن کیست که در اندیشه اشونی است؛ اما به راه دُرُوج گام می‌نهد؟

۷۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آن که در اندیشه اشونی است؛ در آرزوی اشونی است؛ اما از راه اشونی گمراه
می‌شود، آن که در اندیشه اشونی است؛ اما به راه دُرُوج گام می‌نهد، کسی است که
آب آلوده به مردار را به آیین پیشکش آورد؛ کسی است که پس از فرورفتن و پیش از
برآمدن خورشید، زور نیاز آورد.^۱

۱. از چه هنگامی آبهای نیک را می‌توان پیشکش آورد؟

از دمیدن تا فرورفتن خورشید. کسی که آبهای نیک را پس از فرورفتن خورشید و پیش از دمیدن دوباره
آن، نیاز آورد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که آن نیازها را در کام مارزهر آگین فروریزد. (نیرنگستان
در فرهنگ زندیپهلوی، ص ۷۶) سنج. آب. بند ۹۴.

فرگرد هشتم

بخش یکم

۱

اگر سگی یا آدمی در خانه ای چوبین یا کلبه ای جگن پوش بمیرد، مزداپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان باید به جست و جوی دخمه ای برآیند. آنان باید همه گرداگرد خود را در پی یافتن دخمه ای جست و جو کنند. اگر بردن مرده از آن خانه برای ایشان آسان تر از جابجا شدن از آن جا باشد، باید مرده را از خانه بیرون برند و خانه را بگذارند بر پا بماند و آن را با «اورواسنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کرتی» یا «هَذَا-نِیْتَا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.^۱

۳

اگر جابجا شدن از آن خانه برای ایشان آسان تر از بیرون بردن مرده باشد،^۲ باید از آن خانه دور شوند و مرده را بگذارند در همان جا بماند و خانه را با اورواسنی یا وُهو-گون

یا وُهو- کِرتی یا هَذَا- نَیْتَا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.

بخش دوم

۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

اگر در خانهٔ مزدپرستان ناگهان سگی یا آدمی بمیرد و در همان هنگام باران یا برف بیارد یا باد بوزد^۱ یا تاریکی در کارفرارسیدن باشد (هنگامی که گله‌ها و مردمان راه خویش را گم می‌کنند) مزدپرستان چه باید بکنند؟

۵-۷

۲

۸

آنان باید در آن جا گوری بکنند (اگر زمین سخت باشد، به گودی نیم گام و اگر نرم باشد به گودی نیمی از بالای آدمی) و بر کف آن گور، خاکستریا تپالهٔ گاو بریزند و سر آن را با تکه‌های آجر یا سنگ یا کلوخ بپوشانند.^۳

۹

آنان باید مردار را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا بگذارند تا هنگامی که پرنده‌گان به پرواز درآیند و گیاهان برویند و سیلابها روان شوند و باد، آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱. — فر. ۵، بند ۱۰. «هنگامی که باران می‌بارد یا گمان بارندگی می‌رود، هیچ مرداری را نباید به دخمه برد. اگر بارش ناگهان در راه آغاز شود و جایی باشد که بتوان مردار را در آن گذاشت، باید چنین کنند؛ وگرنه باید راه خود را دنبال کنند و مردار را در دخمه بگذارند؛ اما نباید از روی جای پای خود برگردند. هنگامی که به درون دخمه می‌روند، اگر آن جا را پر از آب بینند، نباید مردار را فرو بگذارند.» (گپ).

۲. = بندهای ۱۷-۱۵ فر. ۳ و بندهای ۴۸-۴۶ فر. ۵

۳. در موردی همانند (فر. ۵، بند ۱۰) گفته شده است که مردار را باید در خانهٔ همیشگی مردگان (زاد-مرگ) تنها بگذارند. به نظر می‌رسد روشی که در این جا مقرر گردیده است، کهن‌تر باشد که اکنون منسوخ شده و گذشته از این، دشوارتر از روش تازه بوده است. (زگد).

۱۰

هنگامی که پرندگان به پرواز درآمدند و گیاهان رویینند و سیلابها روان شدند و باد، آبهای روی زمین را خشکاند، مزدپرستان باید شکافی در دیوار خانه پدید آورند^۱ و دو مرد چیره دست و نیرومند^۲ را فراخوانند و آنان باید جامه های خویش را از تن بدر آورند^۳ و مردار را بگیرند و به ساختمانی که از سنگ و ساروج و خاک ساخته شده است^۴ در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار هستند، ببرند.

۱۱

پس از آن، نسوکشان در سه گامی مرده بنشینند و آنگاه موبده^۵ روبه مزدپرستان چنین بانگ برآورد:
ای مزدپرستان!
بدین جا پیشاب بیاورید تا نسوکشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.

۱۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
پیشابی که نسوکشان باید گیسو و تن خویش را بدان بشویند، کدام است؟
پیشاب گوسفند یا گاونر؟ پیشاب مرد یا زن؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. مردار خانه خدا و کدبانورا از شکافی در دیوار خانه بیرون می برند و مردار دیگران را از در. (گپ.) در بخشهایی از کشور آلمان مردم معتقدند که مرده را نباید از در معمولی خانه بیرون برند و راه عبور زندگان و مردگان نباید یکی باشد. (زگد.)
۲. این دو تن را «نسوکش» (= مرده کش) می خوانند. مرده را باید دو تن از زمین بردارند. (فر. ۳، بند ۱۳) مهم نیست که این دو تن چه کسانی باشند. می توانند یک مرد و یک زن یا دو زن باشند. (گپ.)
۳. آنان جامه های معمولی خود را با جامه ویژه حمل مرده که «جامه دخمه» نامیده می شود، عوض می کنند. (گپ.)
۴. منظور دخمه است. فر. ۶، بند ۵۱.
۵. موبدی که رهبری آیین دخمه گذاری مرده بدو واگذار شده است. (گپ.)

پیشاب گوسفند یا گاونر، اما نه پیشاب مرد و نه پیشاب زن، مگر آن که مرد یا زن، نزدیک ترین خویشاوند مرده باشند.
مزدپرستان باید پیشاب آماده کنند تا نسوکشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.^۱

بخش سوم

۱۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا گله های گوسفندان و گاوان و گروههای مردان و زنان و آتش — پسر
اهوره مزدا — و دسته های برسم ویژه آیین و مردم آشون می توانند بار دیگر از راهی که
مردار سگان و مردمان از آن برده شده است، بگذرند؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
نه گله های گوسفندان و گاوان، نه گروههای مردان و زنان، نه آتش — پسر
اهوره مزدا — نه دسته های برسم ویژه آیین و نه مردم آشون می توانند از آن راه بگذرند.

۱۶

شما باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوش را سه بار از درازای آن
راه بگذرانید.^۲
هنگامی که سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود،
دروج «نسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوان از پیش و دم از پس برآمده، همه تن
آلوده به آلیشها، همچون پلیدترین خرقستران به سرزمینهای آباختر، واپس می گیرند.

۱۷

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید

۱. هنگام بازگشت به دهکده، آنان آیین معمول «برشوم» را با گمبزو ویژه این آیین برگذار می کنند. (گپ).
۲. «آفرگ» می گوید: سگ باید یک راست در درازای راه برود. «مندیوماه» می گوید: سگ باید در سرتاسر راه از
ان سو به آن سو برود. (گپ).

زرد گوشی را شش بار از درازای آن راه بگذرانید.^۱
هنگامی که سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود،
دروج «نَسو» به پیکر مگسی^۲

۱۸

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید
زرد گوشی را نه بار از درازای آن راه بگذرانید.
هنگامی که سگ زرد چهار چشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود،
دروج «نَسو» به پیکر مگسی^۲

۱۹

باید موبدی پیشاپیش از درازای آن راه بگذرد و این پیروزمندترین و
چاره بخش ترین باژ را از برخواند:
«بَتَه آهو ویریو...»

۲۰

.....^۳

۲۱

ای مزدا! ای شپندارمَد!
ما را از کین تیزی دشمنان نگاه دارید.
ای دروج دیوخوی!
نابود شو.
ای دیوزادگان!
نابود شوید.

۱. اگر سگ به دلخواه برود، سه بار بس است؛ اما اگر او را به زور ببرند، هیچ ارزشی ندارد و اگر با بیزاری برود، باز همان سه بار بسنده است. (گپ).
۲. دنباله جمله مانند بند ۱۶ است.
۳. = گاه. بس. ۴۶. بند ۷ و بس. ۴۴، بند ۱۶.

ای دروج!

دورشو و بمیر.

ای دروج!

از این جا بگریز و دور شو. به سرزمینهایِ آپاختر دورشو و بمیر. مباد که تو جهان استومندِ شپندمینورا نابود کنی.

۲۲

پس آنگاه مزداپرستان می‌توانند گوسفند و گاو و مرد و زن و آتش — پسر اهوره‌مزدا — و دسته‌های برسم و یژه آیین و مردم آشون را از آن راه بگذرانند. از آن پس^۱ مزداپرستان می‌توانند در آن خانه، خوراک گوشتی و شراب داشته باشند. آن خانه پاک می‌شود و همچون پیشتر، زندگی در آن جا گناهی ندارد.

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر کسی جامهٔ چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که تا قوزک پاها را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافرهٔ گناهش چیست؟^۲
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر کسی جامه‌ای چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که هر دو ساق را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافرهٔ گناهش چیست؟

۱. یعنی از روز چهارم به بعد؛ زیرا در نخستین سه شبانروز پس از مرگ شخص، روا نیست که در خانه اش گوشت پخته شود. (گپ.)

۲. ← فر. ۵، بند ۶۰ و فر. ۷، بند ۲۰.

اهوره مزدا پاسخ داد:

ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه ای چرمی یا بافته را به اندازه ای که همه تن را بپوشاند، برپیکر مرده بیندازد، پادافره گنااهش چیست؟
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش پنجم

۲۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مردی به زور با مردی دیگر کون مرزی کند، پادافره گنااهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۷-۳۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مردی به سازش با مردی دیگر کون مرزی کند، پادافره گنااهش چیست و تاوان آن کدام است و چگونه چنین کسی می تواند از این گناه و آلودگی پاک شود؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست

۳۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

دیو کیست؟
دیو پرست کیست؟

همخوابه نرینه دیوان کیست؟
 همخوابه مادینه دیوان کیست؟
 ماده دیو کیست؟
 کیست که در اندرونِ خویش همسانِ دیو است؟
 کیست که در همه هستی خویش همسانِ دیو است؟
 کیست که پیش از مرگ همسانِ دیو است و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا
 شود.

۳۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
 مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون مرزی
 کند، دیو است.
 اوست که دیو پرست است.
 اوست که همخوابه نرینه دیوان است.
 اوست که همخوابه مادینه دیوان است:
 اوست که ماده دیو است.
 اوست که در اندرونِ خویش همسانِ دیو است.
 اوست که در همه هستی خویش همسانِ دیو است.
 اوست که پیش از مرگ همسانِ دیو است و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا
 شود.
 چنین است مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او
 کون مرزی کند.^۱

بخش ششم

۳۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

۱. چنین گناهکاری را هرکس — بی آن که «دستور» درباره وی داوری کرده باشد — می تواند بکشد (سه بند ۷۴ همین فر. زیر.) و با چنین کشتنی می توان گناهی بزرگ را جبران کرد. (گب.)

آیا کسی که به تن خشکیده مرده‌ای — که بیش از سالی از مرگش گذشته باشد — دست زند، پاک است؟

۳۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چنین کسی پاک است؛ زیرا خشک با خشک در نمی‌آمیزد.^۱
هرگاه خشک با خشک درآمیزد — با فراوانی آفریدگانی که روی زمین می‌میرند — بزودی این جهان استومند من، تنها جای «پشوتنو»ها می‌شود که به ناپاکی آلوده‌اند و روان آنان بانگ و شیون برمی‌آورد.^۲

بخش هفتم

۳۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا کسی که به مردار سگان یا مردمان دست زند، می‌تواند پاک شود؟

۳۶

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

چنین کسی می‌تواند پاک شود.
چگونه چنین تواند شد؟
هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند، او باید تن خویش را با

۱. این اصل هنوز هم در میان ایرانیان — حتی مسلمانان — متداول است. «در تماس با مسیحیان و بت‌پرستان (کافران)، نجاست تنها در صورتی منتقل می‌شود که لباسهای آنان تر باشد و اگر لباسهای آنان خشک باشد، نجاست منتقل نمی‌شود. به همین دلیل در شهرهایی که ملایان و حکیمان نفوذ و قدرت بیشتری دارند، حکم رانان شهر، خارج شدن مسیحیان را از منازل خود به هنگام باران ممنوع می‌کنند تا مبادا مسلمانان در برخورد با آنان نجس شوند.» (G. du Chignon, p. 88 seq.; cf. Chardin) «به نقل زگد.»

۲. — فر. ۵، بند ۴.

گمیز و آب بشوید و از آن پس پاک شود.^۱

۳۷

اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نَسو» را نزده باشند،^۲ مزدپرستان باید سه گودال در زمین بکنند و ناپاک برسر آن گودالها تن خویش را با گمیز— و نه با آب — بشوید.

آنگاه سگ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند.^۳ (باید چنین کنند و نه جز این.)

۳۸

مزدپرستان باید سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک برسر آن گودالها تن خویش را با گمیز— و نه با آب — بشوید.

آنگاه سگ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند. پس چندان درنگ کنند که تن او تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.^۴

۳۹

پس سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک برسر آن گودالها تن خویش را با آب — و نه با گمیز — بشوید.

۴۰

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همه تن خویش را ناپاک کند.

هنگامی که دستهایش را سه بار با آب شستند، باید بر تارک سر او آب بریزند.

۱. اگر سگ دید انجام پذیرفته باشد، شستشویی ساده بسنده است. (زگد.)

۲. اگر سگ دید هنوز انجام نپذیرفته باشد، برگذاری آیین «بَرشَنوم» برای ناپاک ضروری است. (زگد.)

۳. این کار سه بار باید صورت پذیرد؛ یعنی هر بار که ناپاک از سر گودالی به سر گودالی دیگر می‌رود. (گپ.) این کار را بدین انگیزه می‌کنند که سگ بر آن ناپاک نگاه کند یا دست کم بر «نَسو» که در تن وی جای گرفته است، بنگرد و این هم‌زمان است با هنگامی که موبد نیایش دیوا فگن «آشیم و هو...» را می‌خواند. (زگد.)

۴. او باید تن خود را با مشت‌های پر از خاک بمالد. (زگد.)

۴۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک بر تارک سروی برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟^۱
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به پیش، به میان ابروان می‌گریزد.

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به میان ابروان برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به پشت سر می‌گریزد.

۴۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به پشت سر برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به پیش، به گونه‌ها می‌گریزد.

۴۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به پیش، به گونه‌ها برسد، دروج «نسو» به کجا
می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به گوش راست می‌گریزد.

۴۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

۱. «نسو» به گونه‌ای متقارن از اندامی به اندامی دیگر بیرون رانده می‌شود؛ از سوی راست تن به سوی چپ و از
بخش پیشین به بخش پسین و بدین سان از فرق سر تا نوک انگشتان پا می‌گریزد. (زگد.)

هنگامی که آب پاک به گوش راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به گوش چپ می‌گریزد.

۴۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!
 هنگامی که آب پاک به گوش چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به شانهٔ راست می‌گریزد.

۴۷

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!
 هنگامی که آب پاک به شانهٔ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به شانهٔ چپ می‌گریزد.

۴۸

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!
 هنگامی که آب پاک به شانهٔ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به زیربغل راست می‌گریزد.

۴۹

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!
 هنگامی که آب پاک به زیربغل راست برسد، دروج «نَسو» به کجا
 می‌گریزد؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به زیربغل چپ می‌گریزد.

۵۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به زیر بغل چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به بالای سینه می‌گریزد.

۵۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به بالای سینه برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به پشت می‌گریزد.

۵۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به پشت برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به سرپستانِ راست می‌گریزد.

۵۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به سرپستانِ راست برسد، دروج «نسو» به کجا
می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به سرپستانِ چپ می‌گریزد.

۵۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به سرپستانِ چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌رسد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی راست می‌گریزد.

۵۵

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به پهلوی راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی چپ می‌گریزد.

۵۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به پهلوی چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرینِ راست می‌گریزد.

۵۷

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به سُرینِ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرینِ چپ می‌گریزد.

۵۸

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به سُرینِ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به اندام نرینگی یا مادینگی می‌گریزد. (اگر ناپاک، مرد باشد
نخست باید به پشت وی آب بپاشند و پس از آن به پیش؛ اما اگر زن باشد، نخست باید
به پیش وی آب بپاشند و پس از آن به پشت.)

۵۹

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به اندام نرینگی یا مادینگی برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به ران راست می‌گریزد.

۶۰

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به ران راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به ران چپ می‌گریزد.

۶۱

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به ران چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به زانوی راست می‌گریزد.

۶۲

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به زانوی راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به زانوی چپ می‌گریزد.

۶۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشون!

هنگامی که آب پاک به زانوی چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به ساق راست می‌گریزد.

۶۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به ساق راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به ساق چپ می‌گریزد.

۶۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به ساق چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به قوزک راست می‌گریزد.

۶۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به قوزک راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به قوزک چپ می‌گریزد.

۶۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به قوزک چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پاشنه راست می‌گریزد.

۶۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پاشنه راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پاشنه چپ می‌گریزد.

۶۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پاشنه چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به کف پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او به چشم
 می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۰

پس باید ناپاک، انگشتان هر دو پا را بر زمین بفشارد و پاشنه‌ها را بالا بگیرد تا بر کف
 پای راست او آب بریزند.
 آنگاه دروج «نَسو» به کف پای چپ او می‌گریزد. پس باید بر کف پای چپ
 او آب بریزند.
 سپس دروج «نَسو» به سرانگشتان پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او
 به چشم می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۱

پس باید پاشنه‌هایش را بر زمین بفشارد و سرانگشتان را بالا بگیرد و بر انگشتان پای
 راست او آب بریزند.
 آنگاه دروج «نَسو» به سرانگشتان پای چپ می‌گریزد. پس باید به سرانگشتان
 پای چپ او آب بریزند.
 سپس دروج «نَسو» به پیکر مگسی^۱

۷۲

... پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:
^۲

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۶ همین فر.

۲. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ همین فر.

بخش هشتم

۷۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 آگر مزدایرستان پوینده یا دونده یا سواره یا ارا به رانان به آتشی برسند که مرداری
 را در آن می پزند یا می سوزانند، چه باید بکنند؟

۷۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
 آنان باید کسی را که مردار می سوزاند، بکشند. باید مردار سوز را بی چون و چرا
 بکشند.^۱
 آنگاه باید دیگ و سه پایه را از جای برکنند و سرنگون بیفکنند

۷۵

آنگاه همه هیز می را که در آنجاست — خواه هیزم درختانی که تخمه آتش در
 آنهاست، خواه بسته هیزمهایی که برای همان آتش آماده شده است — بدان آتش
 برافروزند.
 پس آنها را از هم بپاشند و بپراکنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۷۶

باید نخستین بسته را روی زمین^۲، یک «ویستستی» دور از آتش مردار سوز
 بگذارند و از هم بپاشند و بپراکنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۱. کسی که «نَسو» (مردار) را بسوزاند، باید کشته شود. سوزاندن یا پختن «نَسو» گناهی بزرگ است. ... چهارتن باید بی داوری «دستور» به دست هرکسی کشته شوند: مردار سوز، راهزن، کون مرزو تبهکاری که هنگام تبهکاری گرفته شده باشد. (گپ.)
۲. در گودالی که برای همین کار کنده شده است. این روش کهن تا به امروز نیز پایدار است. چنین می نماید که این آیین، وانمودی از آیین «برشَنوم» است. آتش ناپاک در نه بسته و در نه گودال به نمایش در می آید، همچنان که شخص ناپاک بر سر نه گودال، خود را می شوید. ← بند ۳۷ همین فر. و بند ۱۲ فر. ۹ (زگد.)

۷۷

باید دومین بسته را ۱

۷۸

باید نهمین بسته را ۲

۷۹-۸۰

ای سپیشمان زرتشت!

هرگاه کسی آشونانه از چوب «اورواسنی» یا «وُهو-گَوَن» یا «وُهو-کیرتی» یا «هَذَا-نَبْتَا» یا هر چوب خوشبوی دیگری، هیزم برای آتش بیاورد، از هر سویی که باد، بوی خوش آن آتش را ببرد، هزاران تن از دیوان ناپیدا، هزاران تن از دیوان — زادگان تاریکی — هزاران جفت از جادوان و پریان در آن آتش — پسر اهوره مزدا — می افتند و کشته می شوند.

بخش نهم

۸۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش مردارسوز را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده هزار پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

۱. این جمله و شش جمله دیگر پس از آن که تا «(باید هفتمین ...» ادامه می یابد، مانند بند ۷۶ دنبال می شود.

۲. این جمله نیز مانند بند ۷۶ تمام می شود.

کسی که آتش سرگین سوز^۱ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هزارپاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش تپاله سوز^۲ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پانصد پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره آجر پزی^۳ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا
شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهارصد پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره سفال گری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا

۱. آتش داروسازان و رنگرزان. (گ. و روا.)

۲. آتش گرمابه. (گا.)

۳. یا کوره آهک پزی (گپ.)

شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شمار سفالینه‌هایی که در آن آتش پخته شده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش کوره گاو آهن سازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شماره گیاهانی که در پی کار با گاو آهنهای ساخت آن کوره در کشتزار رویده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش بوتۀ زرگری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، یکصد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش بوتۀ سیم گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، نود پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش بوته برنج گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هشتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره آهن گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هفتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش تنور نانواپی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، شصت پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش زیر دیگ^۱ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پنجاه پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش اردوگاهی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهل پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش شبانان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان
از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، سی پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوچ نشینان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. آتش آشپزخانه.

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، بیست پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش آتشدان خانوادگی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا
شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده پاره آتش را
به «آتش دادگاه» برده باشد.

بخش دهم

۹۷

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدای آشون!
آیا کسی که در جایی دور، در بیابانی^۱ با مرداری برخورد یابد، می‌تواند پاک
شود؟

۹۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیشمان زرتشت!
آری، او می‌تواند پاک شود.
چگونه چنین تواند شد؟
هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را پیش از آن زده باشند، او باید تن
خویش را سی بار با گمیز بشوید و سی بار با دست خشک بمالد و هر بار از سر خویش
آغاز کند.^۲

۱. جایی که روند معمول پاک کردن (آیین برشوم) میسر نیست. (زگد.)

۲. اگر «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد، «سی-شو» (سی بار شستن) بسنده است. — بندهای ۳۵ و ۳۶ همین فر. (زگد.)

۹۹

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نسو» را نزده باشند، او باید تن خود را پانزده بار با گمیز بشوید و پانزده بار با دست خشک بمالد.^۱

۱۰۰

... آنگاه باید هزارگام بدود تا در راه خویش به کسی برخورد و به بانگ بلند بدو بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخورده است و می‌خواهد پاک شود.»
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، یک سوم از گناه وی بخشوده می‌شود.

۱۰۱

... پس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخورد.
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، نیمی از گناه وی بخشوده می‌شود.

۱۰۲

... سپس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخورد.
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، همه گناه وی بخشوده می‌شود.

۱۰۳

پس آنگاه باید چندان بدود تا به جایی آباد — خانه‌ای یا روستایی یا شهری — برسد و به بانگ بلند بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخورده است و می‌خواهد پاک شود.»
اگر مردمان آنجا به پاک کردن وی نکوشند، او باید تن خویش را با گمیز و

۱. اگر «سگ-دید» هنوز انجام نپذیرفته باشد، او باید خود را تا اندازه‌ای که می‌تواند، پاک کند تا به جایی برسد که بتواند در آیین «برش‌نوم» به پاک کردن کامل خویش پردازد. — بندهای ۳۷ و ۷۱ همین فر. (زگد.)

آب پاک کند و از آن پس پاک می‌شود.^۱

۱۰۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 اگر او بر سر راه خویش به آبی برخورد و تاوان گناه آلودن آب بر او روا گردد^۲،
 پادافره گناهش چیست؟

۱۰۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
 چهارصد تازیانه با اسپه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 اگر او بر سر راه خویش به درختانی برخورد و تاوان گناه آلودن آتش^۳ بر او روا
 گردد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 چهارصد تازیانه با اسپه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۷

این است پادافره و تاوان گناه کسی که بدین فرمان تن دردهد؛ اما کسی که از
 آن سرباززند، بی گمان جای او کُنام دروج^۴ باشد.

۱. او می‌تواند از آن پس به کار خویش سرگرم شود و تا هنگامی که کسی بدو نگوید، نباید به نیاز بردن دست

زند و تا هنگامی که ناگزیر نشود که آیین «بَرشَنوم» را بجای آورد، می‌تواند کار خود را دنبال کند. (گپ.)

۲. یعنی با گذشتن از آب، آن را بیالاید.

۳. درختانی که می‌توان از آنها برای افروختن آتش، هیزم برگرفت. اگر چنین کسی بدان درختان دست زند،

آتشی که هیزم آن را از آن درختان بگیرند، بر اثر کردار ناروای او ناپاک می‌شود. (گپ. وزگد.)

۴. دوزخ. — فر. ۱۴، بند ۱۸

فرگرد نهم

بخش یکم

(الف)

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که بخواهد تن آلوده به مرداری را پاک کند، به کدام کس باید روی
آورد؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیشمان زرتشت!

به آشون مردی که راست سخن بگوید؛ مَثَرَه‌ی ورجاوند را آموخته باشد و
روشهای آرایش زدایی را — آن گونه که در دین مزدا آمده است — به نیکوترین شیوه
بداند.

چنین مردی باید گیاهان را از روی زمین چهار گوشه‌ای به گستردگی نه
«وی بازو» برکند.

۱. آیینی که در این فرگرد توصیف می‌شود، در میان پارسیان (زرتشتیان هند) به «برشنوم نه شبه» مشهور است؛
زیرا نه شب به درازا می‌کشد. — بند ۳۵ همین فر. (برای توضیح بیشتر درباره جزئیات این آیین،
— یاد.)

۳

این چهار گوشه باید در آن بخش از زمین باشد که در آن کمترین^۱

۴-۵

.....^۲

۶

پس گودالی بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ‌بندان باشد به گودی چهار انگشت ...

۷

... و گودالهای دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم را نیز همان گونه بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ‌بندان باشد به گودی چهار انگشت.^۳

۸

این گودالها چه اندازه باید از یکدیگر دور باشد؟
یک گام.
یک گام چه اندازه است؟
به اندازه سه پا.^۴

۹

آنگاه سه گودال دیگر بکنند^۵؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ‌بندان باشد به گودی چهار انگشت.

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۵ فر. ۳ است.

۲. بندهای ۱۶ و ۱۷ فر. ۳

۳. در این شش گودال که باید به ترتیب از آباختر به نیمروز کنده شود، گمیزمی‌ریزند. (گپ.)

۴. شاید منظور از «پا» در این جا، درازی کف پای یک شخص معمولی بزرگسال باشد که سه برابر آن یک گام شمرده می‌شود.

۵. در این سه گودال آب می‌ریزند.

چه اندازه دور از شش گودال پیشین؟
سه گام.

گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می شود.
چنین گامهای سه گانه ای چه اندازه است؟
به اندازه نه پا.

۱۰

پس با کاردی فلزی، گرداگرد این زمین شیاری بکشند.
چه اندازه دور از گودالها؟
سه گام.

گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می شود.
چنین گامهای سه گانه ای چه اندازه است؟
به اندازه نه پا.

۱۱

باید دوازده شیار بکشند^۱: سه شیار گرداگرد نخستین سه گودال، سه شیار
گرداگرد نخستین شش گودال، سه شیار گرداگرد آخرین سه گودال و سه شیار گرداگرد
همه نه گودال.

۱. این شیارها را باید با کارد و در هنگام روز، هم زمان با خواندن نیایشهای ویژه بکشند. پاک کننده هنگام
کشیدن شیارها، سه بار «آسیم و هو...» سه بار «فرورانه...» سه بار «به خشنودی سروش...» و سه بار
«سروش باژ» می خوانند. این شیارها باید از آباختر به نیمروز کنده شود. (گپ.)
شیار (یا «کیش») در آینههای نیایش مزدپرستان، نقشی چشم گیرتر از دیگر آینهها دارد. به وسیله شیاری
که با نیایشهای ویژه و بنا بر روشهای جنگ روانی کشیده می شود، آدمی یا دیو را به تنگنا می اندازند و یا آن
که در جنگ با دیو، برای خود سنگری آماده می کنند. (سه فر. ۱۷، بند ۵ و خرداد. بند ۶) در چنین
هنگامی، دروج در درون «کیش» به بند درمی آید و بدین سان او را به بیرون از جهان می تاراند و با نیروی
آب و نیایشهای ایزدی، گام به گام باز پس می رانند تا سرانجام پناهگاهی جز دوزخ نیابد و جهان از گزند وی
بیاساید. (زگد.)

باید در هریک از فاصله‌های نه پای^۱ سنگها یا سفالینه‌ها یا کُنده‌های درخت یا کلوخها و یا هر چیز سخت دیگری را همچون پله‌ای بر سر گودالها بگذارند.^۲

بخش یکم

(ب)

۱۲

آنگاه باید ناپاک به سوی گودالها گام بردارد و تو— ای زرتشت! — در کنار شیار بایست و برخوان:

«ای مزدا! ای شهریار بزرگ!

منش نیک و روانِ آشونان و نیایش آرمیتی و شور دل، همه را به سرای تومی آورم تا توبه نیروی پایدار [خویش آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.»^۳

... و ناپاک نیز این گفتار را برخواند:

«ای مزدا! ای شهریار بزرگ!

منش نیک^۴

۱۳

برزبان راندن هریک از واژگان این نیایش، اهریمن را فرو کوبد، دیو خشم خونین درفش را فرو افگند، دیوان مزندری را درهم شکند، همه دیوان را به ستوه آورد و دُروج را ناتوان و ناتوان تر کند.

۱۴

ای سپیتمان زرتشت!

چوبی نه گره بجوی و چمپچه‌ای برنجین یا سربین را بر سر آن چوب ببند و با آن

۱. نه پا میان گودالهای گمیز و گودالهای آب، نه پا میان گودالها و شیارها و نه پا میان آخرین گودالها و شیارها.

۲. این پله را برای آن می‌گذرند که پای ناپاک نباید با زمین برخورد یابد و آن را بیالاید.

۳. گاه، یس. ۴۹، بند ۱۰

۴. همان بند ۱۰ یس. ۴۹ تکرار می‌شود.

برتن ناپاک، گمیز بریز.^۱

۱۵

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همه تن خویش را ناپاک می‌کند.
هنگامی که دستهایش را سه بار شستند، باید بر سر او گمیز بریزند.
آنگاه دروج «نسو» به پیش، به میان ابروان وی می‌گریزد.

۱۶-۲۷

۲

۲۸

بر سر نخستین گودال، ناپاک از «نسو» آزادتر شود.
پس تو باید این سخنان دیوانگن و بسیار درمان بخش را به بانگ بلند برخوانی:
«یته آهوویزیو...»^۳
بر سر دومین گودال ...^۴
بر سر سومین گودال ...^۴
بر سر چهارمین گودال ...^۴
بر سر پنجمین گودال ...^۴
بر سر ششمین گودال ...^۴

۲۹

پس از آن ناپاک باید در درون شیارها، چهار انگشت بیرون از شیارهای شش

۱. در تمام مدتی که پاک کننده از گودالها گمیز یا آب برمی‌گیرد و برتن ناپاک می‌ریزد، باید از دست زدن بدو یا گام نهادن در شیارها خودداری کند. (زگد).
۲. = بندهای ۴۰-۷۱ فر. ۸ با اندک دگرگونی.
۳. = بندهای ۱۹-۲۱ فر. ۸
۴. = سه سطر آغاز همین بند.

گودال نخستین بنشیند.^۱

در آنجا باید تن خویش را با مشت‌های پر از خاک بمالد.

۳۰

باید پانزده بار برای او از زمین خاک بگیرند تا تن خویش را با آن خاک بمالد. پس چندان درنگ کنند که تن وی تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.

۳۱

هنگامی که تن او خشک شد، باید برسر گودال‌های آب بایستد. برسر نخستین گودال، باید تن خود را یک بار با آب بشوید. برسر دومین گودال، باید تن خود را دو بار با آب بشوید. برسر سومین گودال، باید تن خود را سه بار با آب بشوید.

۳۲

سپس باید تن خویش را^۲ با خوشبوهایی چون اورواسنی یا وُهو-گون یا وُهو-کیرتی یا هَذَا-نِیْتَا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کند و پس از آن می‌تواند جامه‌هایش را بپوشد و به خانه‌اش بازگردد.

۳۳

او باید در درون خانه در جای ناپاکان^۳ و جدا از دیگر مزدپرستان بماند. او نباید به آتش و آب و خاک و چارپایان و درختان و آشونان — خواه مرد، خواه زن — نزدیک شود.

و بدین سان سه شب را سپری کند. پس از گذشتن سه شب، تن خویش را بشوید و پوشاک خود را با گمیز و آب بشوید و پاک کند.

۱. میان شیارهای گرداگرد نخستین شش گودال که گمیز در آنهاست و شیارهای گرداگرد آخرین سه گودال که آب در آنهاست.

۲. و اگر بتواند، جامه‌هایش را. (فر. ۱۹، بند ۲۴)

۳. آرمیشتگاه. (فر. ۳، بند ۱۵)

۳۴

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر^۱

۳۵

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر^۲

۳۶

از آن پس، او می‌تواند به آتش و آب و خاک و چار پایان و درختان و آشوبان
— خواه مرد، خواه زن — نزدیک شود.

بخش دوم

۳۷

پاک کننده باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش خواهی وی^۳، شهریار را به
ارزش اشترنر پربهایی، شهریان را به ارزش نریانی، دهخدا را به ارزش و رزای و خانه
خدا را به ارزش ماده گاو سه ساله ای پاک کند.

۳۸

پاک کننده باید بانوی خانواده را به ارزش ماده گاو شخم زنی، کنیز خانواده را
به ارزش ماده گاو بارکشی و کوچک ترین فرزند خانواده را به ارزش بره ای پاک کند.^۴

۳۹

چنین است نامهای چار پایان گونه گونی که مزدپرستان — اگر بتوانند — باید
به پاک کننده بدهند. اما اگر نتوانند این دستمزد را بدهند، باید هرگونه پاداش دیگری
که می‌توانند، بدو بدهند تا آن مرد پاک کننده خشنود و بی رنجش از خانه شان بیرون
رود...

۱. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «شش شب».

۲. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «نه شب».

۳. — فر. ۷، بند ۴۱ زیر.

۴. دار. «ماده گاو شخم زن» و ماده «گاو بارکش» را مشکوک دانسته است.

۴۰

... زیرا اگر پاک کننده ناخشنود و رنجیده خانه شان را پشت سر گذارد، دروج «نَسو»
از راه بینی و چشمها و زبان و آرواره ها و اندامهای نرینگی و مادینگی و پشت، تن آنان
را می آلاید.

۴۱

دروج «نَسو» برآنان فرود می آید و تا بُنِ ناخنهایشان را می گیرد و از آن پس،
همواره ناپاک می مانند.
ای میپتمان زرتشت!
براستی خورشید و ماه و ستارگان از تابش بر آلودگان به مردار، اندوهناک
می شوند.

۴۲

ای میپتمان زرتشت!
کسی که پاک کننده را خشنود کند، آتش را خشنود می کند؛ آب را خشنود
می کند؛ خاک را خشنود می کند؛ درختان را خشنود می کند؛ آشون مردان و آشون زنان را
خشنود می کند.

۴۳

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
پاداش کسی که آلوده به مرداری را از «نَسو» پاک کند، پس از جدا شدن جان
از تن وی چیست؟

۴۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
تو می توانی او را نوید دهی که در جهان دیگر، آسایش و خوشی پایدار بهشت،
پاداش اوست.

۴۵

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی آید و زنده را می آلاید، بستیزم؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را که باید دو بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید سه بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید چهار بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
دروج همچون تیرِ خود پیرا، همچون فرش زمین — هنگام پایان سال — همچون
جامه زمین — که موسمی بیش نباید — دور و ناپدید شود.^۲

بخش سوم

۴۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی شیوه های پاک کردن آلودگان را — آن گونه که در دین مزدا آمده
است — نیاموخته باشد و بخواهد ناپاکی را پاک کند، مزداپرستان چه باید بکنند؟
چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی آید و زنده را می آلاید، بستیزم؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» نیرومندتر از آن می شود که پیش از آن بود.

۱. «ایشوش هواتنخت». — فر. ۴، بند ۴۹ (الف) و یاد.

۲. «فرش زمین» و «جامه زمین» هر دو کنایه از سبزه و گیاه است.

«نسو» نیرومندتر می شود و از آن پس، بیماری و مرگ و تباهی دیو آفریده بیش از پیش بر مردمان چیرگی می یابد.

۴۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
پادافره گناه چنین کسی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

مزداپرستان باید او را به بند درکشند؛ نخست دستهایش را ببندند؛ آنگاه جامه هایش را از تن برگیرند؛ پس آنگاه پوستش را از تن برکشند و سرش را از تن ببرند و مردارش را نزد آزمندترین پرندگان آفریده سپندمینو، نزد پرندگان مردارخوار، نزد غرابان بیندازند و چنین بگویند:

«مردی که در این جاست، از همه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای اهریمنی خویش پشیمان شده است...»

۵۰

... اگر کردار اهریمنی^۱

۵۱

ای اهوره مزدا!
آن کیست که هراس به دلها می افکند؟
آن کیست که فراوانی و افزونی را از جهان برمی گیرد و بیماری و مرگ می آورد؟

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!
چنین کسی «آشموغ» ناآشوتی است که در این جهان استومند بخواهد ناپاکی را پاک کند، بی آن که شیوه های پاک کردن آلودگان را به روش دین مزدا آموخته باشد.

۵۳

ای میپشمان زرتشت!
از آن پس، آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.^۱

۵۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۵-۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن
گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد تا آن «آشموغ» ناآشون را
بکشند و در آن جا سه شبانروز در برابر آتش فروزان و برسم دسته بسته، هوم بر دست
گیرند و سروش پارسا را بستایند و نیاز پیشکش آورند.^۲

۵۷

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.

۱. — بند ۵۲ فر. ۱۳

۲. این آیین به «زننه روان» شهرت دارد، یعنی نیاز آوردنی که روان را زنده و سزاوار در آمدن به بهشت می‌کند.
این آیین تنها هنگامی که گناهکار آیین «پیت» را بجای می‌آورد، برگذار می‌شود. (زگد.)

فرگرد دهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید، بستیزم؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را^۱

۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار بر خوانده شود؟^۲

۱. = بند ۴۶ فر. ۹

۲. در روند پاک کردن، صدا و دست با هم سرگرم کارند. نیایشهایی که ناپاک، هنگام پاک کردن خویش باید بر خوانند، در فرگرد پیشین آمد؛ اما در این فرگرد با فهرست تفصیلی نیایشهایی که باید دو تا چهار بار خوانده شود، برمی‌خوریم. هنگام خواندن این نیایشها ذکر نشده است و ما نمی‌دانیم که آنها را همراه نیایشهایی که در فرگرد پیشین به خواندن آنها فرمان داده شده است می‌خوانند — و در این صورت باید در مدت شستن ناپاک خوانده شود — و یا برای اجرا در تمام مراسم، در نظر گرفته شده است.

این نیایشها — همانند نیایشهای پیشین — از «گاهان» — کهن‌ترین و ورجاوندترین بخش اوستا — برگرفته شده و برای این منظور خاص نوشته نشده است؛ اما — چنان که در همه آیینها اتفاق می‌افتد — از آنچه که در سرودهای ورجاوند کهن می‌تواند کم و بیش به آسانی در این وضعیت خاص بکار آید، استفاده شده ←

۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دوبار برخوانده شود و تو باید دوبار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

۱^۱

۵

پس از آن که دوبار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از برخوانی:

«من اهریمن را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد به مردار آلوده، از پیکر زن به مردار آلوده، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان پاک اهورایی دور می‌رانم...»

۶

... من نسورا دور می‌رانم. من آرایش آشکار و پنهان را از این خانه...»^۲

۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود؟

۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

→ است. از برخوانی این بندهای گاهان با عزایم خوانی دنبال می‌شود که به زبان معمولی اوستایی به نگارش درآمده و آشکار است که برای همین مورد تصنیف شده است. (زگد.)

۱. یس . ۲۸، بند ۱ یس . ۴۱، بند ۵

یس . ۳۵، بند ۲ یس . ۴۳، بند ۱

یس . ۳۵، بند ۸ یس . ۴۷، بند ۱

یس . ۳۹، بند ۴ یس . ۵۱، بند ۱

یس . ۴۱، بند ۳ یس . ۵۳، بند ۱

۲. دنباله جمله مانند بند ۵ است.

این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود و تو باید سه بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

۱

۹

پس از آن که سه بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پروزمندهترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از برخوانی:

«من ایندَر، سوزو و نانگ هیشیه دیورا از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردان، از پیکر زن آلوده به مردان، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان اهورایی دور می‌رانم...»

۱۰

۲ ... من توژوی و زیریچ را از خانه

۱۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود؟

۱۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود و تو باید چهار بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

۳

۱۳

پس از آن که چهار بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این

۱. یس. ۲۷، بند ۱۴-یس. ۳۳، بند ۱۱-یس. ۳۵، بند ۵-یس. ۵۳، بند ۹

۲. دنباله جمله مانند بند ۹ است.

۳. یس. ۲۷، بند ۱۳-یس. ۳۴، بند ۱۵-یس. ۵۴، بند ۱

پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:

«من دیوِ خشمِ خونینِ درفش و آگتَش را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردار، از پیکر زن آلوده به مردار، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همهٔ جهان اهورایی دور می‌رانم...»

۱۴

... من دیوانِ وَرَن و دیوات را از این خانه»^۱

۱۵

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار بر خوانده شود.
این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار خوانده شود.
این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار خوانده شود.

۱۶

این است سخنانی که اهریمن را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که دیوِ خشمِ خونینِ درفش را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که دیوانِ مَزَنَدَری را فرومی‌کوبد.
این است سخنانی که همهٔ دیوان را فرومی‌کوبد.

۱۷

این است سخنانی که در هَمِستاری با دروج «نَسو» بکار آید؛ دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد؛ که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید.

۱۸

پس تو — ای زرتشت! — باید در بی آب و گیاه‌ترین بخش زمین، در تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این زمین نه گودال بکنی؛ زیرا پاکی در زندگی این جهانی، بزرگ‌ترین نیکی برای مردمان است: آن پاکی که مردمان از دین مزدا دریابند تا خویشان را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کنند.

۱. دنبالهٔ جمله مانند بند ۱۳ است.

۱۹

ای مرد آشون!

خویشتن را پاک بدار! هرکس در این جهان زیرین می‌تواند پاکی را برای
خویشتن بدست آورد: خود را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کند.

۲۰

۱

فرگرد یازدهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چگونه خانه را، آتش را، آب را، خاک را، ستوران را، گیاهان را، آشون مرد
را، آشون زن را، ستارگان را، ماه را، خورشید را، روشنی بی پایان را و همه آفریدگان
نیک مزدا — زادگان سپندمینو — را پاک کنم؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

تونیاشهای ویژه پاک کردن آلودگان را برخوان، آنگاه خانه، آتش، آب،
خاک، ستوران، گیاهان، آشون مرد، آشون زن، ستارگان، ماه، خورشید، روشنی
بی پایان و همه آفریدگان نیک مزدا — زادگان سپندمینو — پاک می شوند.

۳

برتست که این پروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهون ویریه...» را پنج بار بسرای:

۱. این فرگرد — مانند فرگرد پیشین — از نیایشهایی که برای دور راندن «نسو» خوانده می شود، ترکیب یافته است؛ اما ویژگیهای دیگری هم دارد؛ همچون اشاره به چیزهای خاصی که باید پاک شود: خانه، آب، آتش و جز آن. هر یک از نیایشها دو بخش را دربر می گیرد: سطر از «گاهان» که کاملاً و یا نسبتاً به چیزهای خاصی که باید پاک شود، اشاره دارد و نیایشی عام به زبان معمولی اوستایی که هنگام پاک کردن همه چیزها به گونه ای یکسان خوانده می شود. (زگد.)

۱
.....

۴

چون بخواهی خانه را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۲
.....

چون بخواهی آتش را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۳
.....

۵

چون بخواهی آب را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۴
.....

چون بخواهی خاک را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۵
.....

۶

چون بخواهی ستوران را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۶
.....

چون بخواهی گیاهان را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۷
.....

۷

چون بخواهی آشون مرد یا آشون زنی را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند

برخوان:

۰۱ = بندهای ۲۰-۱۹ فر. ۸

۰۲ = یس ۴۹، بند ۱

۰۳ = یس ۳۶، بند ۱

۰۴ = یس ۳۸، بند ۳

۰۵ = یس ۳۸، بند ۱

۰۶ = یس ۳۵، بند ۴

۰۷ = یس ۴۸، بند ۶

۱

۸

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی .
برتست که تو «آهونَ وِیژیه ...» را هشت بار بسرایی :

۲

۹

من خشم را دور می‌رانم .
من «نسو» را دور می‌رانم .
من آرایش آشکار را دور می‌رانم .
من آرایش پنهان را دور می‌رانم .
من «خرو» را دور می‌رانم .
من «خرو یغنی» را دور می‌رانم .
من «بویذی» را دور می‌رانم .
من «بویذیژا» را دور می‌رانم .
من «کوندی» را دور می‌رانم .
من «کوندیزا» را دور می‌رانم .
من «بوشاسپ» زرد را دور می‌رانم .
من «بوشاسپ» دراز دست را دور می‌رانم .
من «مویذی» را دور می‌رانم .
من «گبست» را دور می‌رانم .
من آن پری را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور می‌رانم .

۱ . = یس . ۵۴ ، بند ۱ . نیایشهای ویژه‌ای برای پاک کردن ستارگان ، ماه ، خورشید و روشنی بی‌پایان که ذکر آنها در بندهای ۱ و ۲ گذشت ، نیامده است ؛ زیرا که هیچ ناپاکی آنها را آلوده نمی‌کند و آنها تنها با دیدن ناپاک ، اندوهگین می‌شوند (فر . ۹ ، بند ۴۱) و همین که او پاک شود ، آنها نیز از اندوه رهایی می‌یابند . (زگد .)

۲ . = بندهای ۱۹-۲۰ فر . ۸

من آن دیوناپاکی را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور
می رانم.

۱۰

ای اهریمن تبهکارا!
من ترا از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشون مرد و آشون زن، از ستارگان
و ماه و خورشید و فروغ بی آغاز و از همه آفریدگان نیک مزدا - زادگان سپندمینو - دور
می رانم.

۱۱

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهون ویرته...» را چهار بار بسرایی:

۱
.....

۱۲

خشم دور رانده شود...^۲

۱۳

ای اهریمن تبهکارا!
تو از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشون مرد و آشون زن و ستارگان و ماه و
خورشید و روشنی بی پایان و همه آفریدگان نیک مزدا - زادگان سپندمینو - دور رانده
شوی.

۱۴

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که این نیایش را چهار بار بسرایی:

۳
.....

۱. = بندهای ۱۹-۲۰ فر. ۸

۲. همه نامهای بند ۹ به ترتیب با «دور رانده شود.» تکرار می شود.

۳. = ی. ۳۴، بند ۱۵

۱۵-۱۶

۱
.....

۱۷

پس برتست که این پروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی .
برتست که نیایش «آیرِیَمَن ایشیه» را چهار بار بسرایی :

۲
.....

۱۸-۱۹

۳
.....

۲۰

پس برتست که این پروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی .
برتست که «آهونَ وِیرِته ...» را چهار بار بسرایی :

۴
.....

۱ . بندهای ۹ و ۱۰ همین فر.

۲ . = ی . ۵۴ ، بند ۱

۳ . = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین فر.

۴ . = بندهای ۱۹ و ۲۰ فر. ۸

فرگرد دوازدهم

۱

هرگاه پدر یا مادر کسی بمیرد، تا کی — پسر برای پدر و دختر برای مادر — باید در «آپه مان»^۱ باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟^۲
اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکاری روز و برای گناهکاری شصت روز باید در «آپه مان» باشد.

۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چگونه خانه را^۳ پاک کنم؟

چگونه خانه را دیگر باره پاک توان کرد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

با سه بار شستن تن. با سه بار شستن جامه ها. با سه بار برخواندن گاهان. با پیشکش بردن نیازی نزد آتش من. با پیشکش بردن برسم دسته بسته و با نیاز بردن آشامیدنی نزد آب نیک.

۱. رهنمودهای پاک کردن آلودگان به مردار در فرگردهای پیشین، جنبه همگانی دارد و به خویشاوندی با شخص در گذشته پیوند نمی یابد. اما آنچه در این فرگرد می آید، تنها به خویشاوندان نزدیک مرده پیوستگی می یابد. موضوع بندهای این فرگرد، مدت ماندن در «آپه مان» برای خویشاوندان گوناگون است. (دار.) برای توضیح درباره «آپه مان» و موضوع این فرگرد، — یاد.

۲. تا کی اگر شخص مرده در وضعیت پاک و تقدس باشد و تا کی اگر وی در حالت «پشوتنو» باشد؟

۳. خانه ای که پدر یا مادر خانواده در آن مرده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

پس آن خانه پاک شود و آب و آتش و امشاسپندان بدان خانه درآیند.

۳

هرگاه پسریا دختر کسی بمیرد، تا کی — پدر برای پسر و مادر برای دختر — باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا...^۱

۴

ای دادار...^۲

۵

هرگاه برادریا خواهر کسی بمیرد، تا کی — برادر برای برادر و خواهر برای

خواهر — باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا...^۱

۶

ای دادار...^۲

۷

هرگاه خانه خدا یا بانوی خانواده بمیرد، آنان^۳ تا کی باید در «آپه مان» باشند؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار شش ماه و برای گناهکار یک سال باید در «آپه مان» باشند.

۸

ای دادار...^۲

۱. = دنباله بند ۱

۲. = بند ۲

۳. همه خانواده، اعم از خویشاوندان و خدمتگزاران.

۹

هرگاه پدر بزرگ یا مادر بزرگ کسی بمیرد، تا کی — نبیره نرینه برای پدر بزرگ و نبیره مادینه برای مادر بزرگ — باید در «آپه مان» باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکار بیست و پنج روز و برای گناهکار پنجاه روز باید در «آپه مان» باشد.

۱۰

ای دادار...^۱

۱۱

هرگاه نبیره نرینه یا نبیره مادینه کسی بمیرد، تا کی — پدر بزرگ برای نبیره نرینه و مادر بزرگ برای نبیره مادینه — باید در آپه مان باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا...^۲

۱۲

ای دادار...^۱

۱۳

هرگاه عمویا عمه یا دایی یا خاله کسی بمیرد، تا کی — برادرزاده یا خواهرزاده نرینه برای عمویا دایی و برادرزاده یا خواهرزاده مادینه برای عمه یا خاله — باید در «آپه مان» باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکار بیست روز و برای گناهکار چهل روز باید در «آپه مان» باشد.

۱ = بند ۲

۲ = دنباله بند ۹

۱۴

ای دادار...^۱

۱۵

هرگاه عموزاده یا عمه زاده یا دایی زاده یا خاله زاده کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پانزده روز و برای گناهکار باید سی روز در «آپه مان» باشد.

۱۶

ای دادار...^۱

۱۷

هرگاه نبیره عمویا عمه یا دایی یا خاله کسی بمیرد، تا کی باید در آپه مان باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار ده روز و برای گناهکار بیست روز باید در «آپه مان» باشد.

۱۸

ای دادار...^۱

۱۹

هرگاه نبیره عموزاده یا عمه زاده یا دایی زاده یا خاله زاده کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پنج روز و برای گناهکار ده روز باید در «آپه مان» باشد.^۱

۲۰

ای دادار...^۲

۲۱

هرگاه بیگانه ای که پیرو دین راستی نباشد، بمیرد، چند تن از آفریدگان
سیندمینورا آشکارا و پنهانی می آید؟

۲۲-۲۴

۲

۱. در موردهایی که در بندهای ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ آمده است، مانند موردهای پیشین، هر نرینه ای باید پس از مرگ
خویشاوند نرینه و هر مادینه ای پس از مرگ خویشاوند مادینه خویش در مدتی که مقرر شده است، در
«آپه مان» بماند.

۲. = بند ۲

۳. بندهای ۳۸-۳۶ فر. ۵

فرگرد سیزدهم

بخش یکم (الف)

۱

کدام است آن آفریده نیک در میان آفریدگان سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگْهَپَرَه»^۱ که مردم بد زبان «دوژاگ»^۲ می‌نامندش.

این است آن آفریده نیک در میان آفریدگان سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد.

۳

ای زرتشت!

۱. vanhâpara (= خار پشت) از نیمه شب تا بامداد نبرد می‌کند. این اشاره از وجود اسطوره ای خبر می‌دهد که در آن، پرتوهای خورشید از نیمه شب تا بامداد می‌تابد تا پرده تاریکی را سوراخ کند و در این شکل و هیأت به خارهای یک خار پشت می‌ماند. (زگد.)

۲. duzaka نام عامیانه خار پشت است و «بدسرشت» معنی می‌دهد. (در فارسی «ژوژ» و «ژوژه») نام «وَنگْهَپَرَه» باید اشاره ای باشد به کیفیت اساطیری آن. این نکته خالی از اهمیت نیست که درباره آن گفته شده است: «هنگامی که او را به نام اصلی اش بخوانند، نیرومند است.» (گپ.) سرشت هر موجودی را تا اندازه ای در نامش می‌توان یافت. (زگد.)

هر کس سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگه‌پَرَه» را — که مردم بد زبان «دُوژاگ» می‌نامندش — بکشد، روان خویش را تا نُه پشت می‌کشد و اگر تاوان گناه خود را درزندگانی این جهانی با پیشکش بردن نیازی نزد «سروش» ندهد، راهی به «چینودیل» نیاید.^۱

۴

ای دادار جهان! استومند! ای اَشَوَن!
اگر کسی سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگه‌پَرَه» را — که مردم بد زبان «دُوژاگ» می‌نامندش — بکشد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سَرَوَشو-چَرَن.

بخش یکم

(ب)

۵

کدام است آن آفریده بد در میان آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپندمینورا می‌کشد؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
دیوی که «زیری مینگوره»^۲ نام دارد و مردم بد زبان «زیری میاگ»^۳

۱. اسفندیارچی بخش اخیر این جمله را چنین ترجمه کرده است. «... او با پیشکش بردن نیاز نزد سروش نیز نمی‌تواند تاوان گناه خود را در این جهان بدهد.»
۲. اسفندیارچی آن را «سنگ‌پشت» دانسته است. در گد. به «سبزه خور» برگردانده شده و در زیرنویس حدس زده شده است که «موش صحرایی» باشد. «بنویست» نوشته است که این نام را معمولاً به «موش آبی» برگردانده‌اند. (— دین ایرانی بر پایه متنهاى مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۶۹)
۳. «هنگامی که آن را چنین نخوانند، ناتوان است.» (گپ.) «زیری میاگ» نامی خوش‌یمن است و با «زیری میا» که اشاره به تازگی آب و شادابی سبزه دارد، مربوط می‌شود و بنابراین «سنگ‌پشت» را جانور

می‌نامندش.

این است آن آفریدهٔ بد در میان آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریدهٔ سپندمینو را می‌کشد.

۷

ای زرتشت!

هر کس دیو «زیری مینگوره» را — که مردم بد زبان، «زیری میاگ» می‌نامندش — بکشد، گناهانش در اندیشه و گفتار و کردار — بدان گونه که آیین «پیت» را بجای آورده باشد — بخشوده شود و تاوان آن داده شود.

بخش دوم

۸

هر کس سگ گله، سگ خانگی یا سگ ولگرد^۱ یا سگ پرورده‌ای^۲ را بزند و بکشد، روان او هنگام رفتن به جهان دیگر، با شیونی بلندتر از شیون گوسفندی که گرگی در جنگلی بزرگ بدو شبیخون زده باشد، پرواز کند.^۳

۹

... هیچ روانی در جهان دیگر با روان از تن جدا شدهٔ او دیدار نکند و در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.
سگ نگهبان «چینودپل» در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.

۱۰

هرگاه کسی سگ گله‌ای را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش

→ آب تازه معرفی می‌کند و از این رو به «زیری مینگوره» (آسیب‌رسان به آب تازه) دگرگون شده است. (گا.) در گد. معنی این نام «خرامنده در سبزه» آمده است.
۱. وُهورَنزَگ: — بند ۳۰ فر. ۵ و بند ۱۹ همین فر.
۲. سگ شکاری؟ (زگد.)
۳. از بهشت. (گپ.)

را ببرد و دزد یا گرگی به گله دستبرد زند و گوسفندی را بر باید و سگ نتواند هیچ گونه هشداری بدهد، او باید تاوان گوسفند ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافره گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۱

هرگاه کسی سگی خانگی را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش را ببرد و دزد یا گرگی به خانه دستبرد زند و کالایی [یا گوسفندی] را بر باید و سگ نتواند هیچ گونه هشداری بدهد، او باید تاوان کالا [یا گوسفند] ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافره گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی سگ گله ای را چنان بزند که از هوش برود و جان بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی سگی خانگی را... ۱

۱۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی سگی ولگرد را... ۲

۱۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

۱. = بند ۱۲ با شماره هفتصد به جای هشتصد.

۲. = بند ۱۲ با شماره ششصد به جای هشتصد.

هرگاه کسی توله سگی را...^۱

۱۶

همین پادافره^۲، کیفر کشتن سگ «جژو»^۳، سگ «ویژو»^۳، سیاه گوش، سگ «اورویی» تیزدندان^۴ و روباه تندرو^۵ است. همین پادافره^۲، کیفر کشتن هرگونه سگی جز «سگ آبی»^۶ است.

بخش سوم

۱۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کدام است سگی که باید آن را سگ گله خواند؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
سگی است که تا یک «یوچیستی» گرداگرد گله می‌گردد و آن را از گرگ و دزد پاسداری می‌کند.

۱۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کدام است سگی که باید آن را سگ خانگی خواند؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
سگی است که تا یک «هاسر» گرداگرد خانه می‌گردد و آن را از گرگ و دزد

۱. = بند ۱۲ با شماره پانصد به جای هشتصد.

۲. پانصد تازیانه.

۳. زگد. این دو نام را ناشناخته شمرده؛ اما گد. اولی را «توله سگ تازه به آواز آمده» و دومی را «توله سگ هنوز به آواز نیامده» ترجمه کرده است.

۴. ← فر. ۵، بند ۳۳ فر. ۵ زیر.

۵. روباه به آفرینش نیک بستگی دارد، چرا که با دیو khava می‌جنگد. (بن. بخش ۱۹)

۶. جدا کردن سگ آبی از دیگر سگان برای آن است که کیفر کشتن آن بسیار سنگین است (گپ). ← بند

۵۲ همین فر. وفر. ۱۴

پاسداری می‌کند.

۱۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 کدام است سگی که باید آن را سگ ولگرد خواند؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 سگی است که هیچ‌یک از تواناییهای سگان دیگر را نشان نمی‌دهد و تنها در
 بی‌تن‌پروری است.^۱

بخش چهارم

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 کسی که به سگ گله‌ای خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 گناه او همچند گناه کسی است که به سرورِ بزرگترین خانواده^۲ خوراک بد
 بدهد.

۲۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 کسی که به سگی خانگی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 گناه او همچند گناه کسی است که به سرورِ خانواده‌ای میان مایه خوراک بد
 بدهد.

۱. او نمی‌تواند همان کاری را بکند که سگ چوپان یا سگ خانگی می‌کند؛ اما خرفستران و جانداران
 آسیب‌رسان را می‌گیرد و «نسو» را می‌زند. (گپ.) این سگ آواره و ولگرد است؛ اما ارزش بسیاری برای آن
 قائلند (بند ۲۲ همین فر.) و یکی از سگانی است که در آیین «سگ دید» برای زدن «نسو» از آن بهره
 می‌گیرند. (زگد.)

۲. که به میهمانی فراخوانده شده باشد. (زگد.)

۲۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که به سگی ولگرد خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
گناه او همچند گناه کسی است که به آثریانی آشون که به خانه اش بیاید،
خوراک بد بدهد.^۱

۲۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که به تولد کسی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
گناه او همچند گناه کسی است که به نوجوانی آشون زاده و به پانزده سالگی
رسیده، خوراک بد بدهد.^۲

۲۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
هرگاه کسی به سگ گله ای خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره اش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا،
دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۳

۱. سگ ولگرد جا و پناهگاهی ندارد و بنابراین با سروریک خانواده سنجیده نشده است؛ «نسو» را می زند و مانند آثریانی آشون از گروه آوارگان و گونه ای درویش پرده زن است. (زگد).
۲. شاید منظور از این عبارت نوجوانی است که به سن پانزده سالگی رسیده و آیین «نو-زود» (بستن کشتی و درآمدن به جرگه مزداپرستان) برای وی برگزار شده باشد. توله سگ نیز در چهار ماهگی در خدمت دین مزدا درمی آید و می تواند «نسو» را بزند. (زگد).
۳. «روان مردی را دیدم که وی را دیوان، درست چون سگ می درینند. آن مرد نان به سگان دهد و نخورند و سینه و پای و شکم و ران آن مرد می خورند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان (وی) چنان گران پادافره برد؟ سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که این روان آن مرد دروند است که به گیتی خورش (از) سگهای شبان و خانه بان بازداشت یا (آنها را) زد و کشت.» (ارد. ترجمه مهرداد بهار، پژ. ص ۲۶۹)

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی به سگ خانگی خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی به سگ ولگرد خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش هفتاد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هرگاه کسی به توله سگی خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش پنجاه تازیانه با اسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۸

در میان آفریدگان سپندمینو، این سگ است که اگر بدو خوراک ندهند و همواره سرگرم به کار پاسداری از چیزهایی باشد که بهره ای از آنها بدو نمی رسد، زودتر از همه پیرو ناتوان می شود.
 پس او را شیرو چربی و گوشت بیاور که خوراک بایسته اوست.^۱

۱. هنگامی که کسی خوراک می خورد، باید سه پاره از آن را کنار بگذارد و به سگ بدهد... زیرا در میان بینوایان، سگ از همه بینواتر است. (صدر، ۳۱)

بخش پنجم

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آگر در خانه مزدپرستی، سگی هاریا سگی ناگاه گیر^۱ باشد، مزدپرستان چه
باید بکنند؟

۳۰

اهوره مزدا پاسخ داد:
آنان باید چنبری چوبین به ستبری یک آشتی^۲ — از چوب سخت — و یا به
ستبری دو آشتی — از چوب نرم — برگردن او بگذارند و او را از دو سوی آن چنبر به جایی
ببندند.

۳۱

... اگر چنین نکنند و سگ هاریا سگ ناگاه گیر، تن گوسفندی را به دندان بگزد یا
کسی را زخمی کند، پادافره^۳ گناه خونریزی آگاهانه بر آن سگ رواست.

۳۲

اگر سگی، گوسفندی را به دندان بگزد یا کسی را زخمی کند، نخستین بار باید
گوش راستش را ببرند و دومین بار گوش چپش را...

۳۳

... سومین بار پای راستش را^۴ و چهارمین بار پای چپش را...

۱. سگی که ناگهان و بی پارس کردن می‌گزد.
۲. در متن ashti آمده که دارمستر آن را اندازه‌ای ناشناخته دانسته و اسفندیارجی آن را ishti خوانده و «به ستبری
خشتی (یا آجری)» معنی کرده است.
۳. از آن جا که هیچ تفاوت بنیادی میان مردمان و جانوران نیست، جانور نیز باید پاسخ گوی گناهکاری خویش
باشد. بنابراین «سولون» سگی که کسی را گزیده باشد، باید بدان شخص سپرده شود تا او را به کنده
درخت یا خرسنگی به درازای چهار گز ببندد (Plutarchus, Solon 24)؛ اسپسی که کسی را کشته باشد،
باید کشته شود. (Eusebius, Prep. Evang. 5) [به نقل زگد.]
۴. تنها تکه‌ای از گوشت پایش را می‌برند. (آ.)

۳۴

... و پنجمین بار دمش را.
 بنابراین باید چنین سگی را از دو سوی چنبری که بر گردنش می‌گذارند، به
 جایی ببندند. اگر چنین نکنند...^۱

۳۵

ای دادار جهانِ استومند، ای آشون!
 اگر در خانهٔ مزداپرستی، سگی نابویا یا سگی هارباشد، مزداپرستان چه باید
 بکنند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:
 باید از او نگاهداری کنند و به درمانش بکوشند؛ همان‌گونه که دربارهٔ یکی از
 پرهیزگاران می‌کنند.

۳۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر آنان به درمان آن سگ بکوشند و با ناکامی روبرو شوند، چه باید بکنند؟

۳۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
 آنان باید...^۲

۳۸

اگر چنین نکنند و سگ نابویا در گودال یا چاه یا پرتگاه یا رودخانه یا جویی
 بیفتد و زخمی شود و سپس بمیرد، آنان «پشوتنو» می‌شوند.

بخش ششم

۳۹

ای سپیتمان زرتشت!

.۱ = بند ۳۱

.۲ = بند ۳۰

من — اهوره‌مزدا — آن دارندهٔ جامه و پای پوشِ برتن پیوسته، آن نگاهبان
شب‌زنده‌دار و تیزدندان را آفریدم که زاده شده است تا خوراک خویش را از مردمان
بگیرد و کالا و دارایی آنان را نگاهبانی کند.
من — اهوره‌مزدا — سگ را با تنی نیرومند و هوشی سرشار برای نبرد با بدکاران
و نگاهبانی از کالا و دارایی تو آفریدم.

۴۰

هرآن کس که به بانگ او بیدار شود، نه دزد و نه گرگ می‌تواند بی‌آگاهی او
چیزی از خانهٔ وی بریاید.
گرگ با تن زخم‌خورده و پاره پاره از خانهٔ او دور رانده و گریزان می‌شود.

بخش هفتم

۴۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کدام یک از دو گونهٔ گرگ — گرگی زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه یا
گرگی زاده از گرگی نرینه و سگی مادینه — بیشتر تبهکاری می‌کند و سزاوارتر است که
کشته شود؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

از این دو گونهٔ گرگ، آن که از سگی نرینه و گرگی مادینه است بیشتر
تبهکاری می‌کند و از آن یک که از گرگی نرینه و سگی مادینه زاده شده، سزاوارتر است
که کشته شود.

۴۲

این گونه سگان زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه، به سگ گله، سگ
خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله‌ها را تباه کنند. چنین سگانی برای
گله‌ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همهٔ دیگر سگانند.^۱

۱. میان تعریف این بند از این گونه جانوران که «سگ» خوانده شده‌اند با تعریفی که در بند پیش و بند بعد آمده
است و «گرگ» به شمار آمده‌اند، تناقضی به چشم می‌خورد.

۴۳

این گونه گرگان زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله‌ها را تباه کنند. چنین گرگانی برای گله‌ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همه دیگر گرگانند.

بخش هشتم

۴۴

هر سگی سرشت هشت گونه از مردم را دارد: سرشت آتربان، ارتشتار، برزیگر، خنیاگر آواره، دزد، جانور درنده، روسپی و کودک.

۴۵

همچون آتربان^۱ ریزه خوار خوان دیگران است.
 همچون آتربان سپاسگزار است.
 همچون آتربان به آسانی خورسند می‌شود.
 همچون آتربان تنها خواستار ناپاره‌ای است.
 همچون ارتشتار پیشگام است.
 همچون ارتشتار به نگاهبانی از بهترین چار پایان نبرد می‌کند.
 همچون ارتشتار نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.

۴۶

همچون برزیگر هوشیار و کم خواب است.
 همچون برزیگر نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.
 همچون برزیگر واپسین کسی است که به خانه بازمی‌گردد.
 همچون خنیاگر آواره آوازخوان است.
 همچون خنیاگر آواره میهمان ناخوانده است.
 همچون خنیاگر آواره نزار است.

۱. آتربانی آواره. (← بند ۲۲ همین فرزیر.)

همچون خنیاگر آواره بینواست.

۴۷

همچون دزد تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون دزد در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون دزد بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون دزد نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.^۱
همچون جانور درنده تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون جانور درنده در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون جانور درنده بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون جانور درنده نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.

۴۸

همچون روسپی نغمه سرایی می‌کند.
همچون روسپی میهمان ناخوانده است.
همچون روسپی در گذرگاهها پرسه می‌زند.
همچون روسپی نزار است.
همچون روسپی بینواست.
همچون کودک پر خواب است.
همچون کودک رمنده است.
همچون کودک زبان دراز است.
همچون کودک چهار دست و پا راه می‌رود.

بخش نهم

۴۹

اگر آن دو سگ من — سگ گله و سگ خانگی — گذارشان به خانه هریک

۱. هنگامی که کسی چیزی را با اعتماد بدو می‌سپارد، آن را می‌خورد. (گپ.)

از مردم آشَوَن من افتد، هرگز نباید آنها را بیرون رانند؛ زیرا هیچ خانهٔ اهوره آفریده‌ای روی زمین جز با بودن آن دو سگ من — سگ گله و سگ خانگی — ماندگار نیست.^۱

بخش دهم

۵۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
هنگامی که سگی با مغز استخوان تباه شده و تخمهٔ خشکیده^۲ بمیرد، روان او به کجا می‌رود؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
روانش به سرچشمهٔ آبها^۳ می‌رود و در آن جا از هر هزار سگ نرینه و هر هزار سگ مادینه دو سگ آبی — یک سگ آبی نرینه و یک سگ آبی مادینه — پدید می‌آید.^۴

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!
کسی که سگ آبی را بکشد، چنان خشکسالی پدید می‌آورد که چراگاهها را می‌خشکاند و از آن پس آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه، از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.

۱. اگر سگ نبود، یک سر از ستوران در جهان هستی برجا نمی‌ماند. (صدر، ۳۱)
۲. مغز استخوان جای زندگی و تیرهٔ پشت، ستون و سرچشمهٔ زندگی است. (مهر، بند ۷۱) تخمهٔ مرد از آن آید. (بن، بخش ۱۶۰) هندوان نیز همین باور را دارند و تخمهٔ مرد را majjā-samudbhava می‌گویند که از مغز استخوان زاده می‌شود. افلاطون نیز همین نظر را پذیرفته بود، اما ارسطو آن را رد کرد. (زگد.)
۳. به سرچشمهٔ «اردوی سور» ایزد بانوی آبها.
۴. بنابراین در پیکر هر سگ آبی، همچند هزار سگ، نیروی زندگی و پاکی هست. این برآورد برای درک مفهوم بندهای بعد، ضروری است.

۵۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
کی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۴-۵۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن
گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؛ مگر آن که کشنده سگ
آبی را بکشند و سه شبانروز در برابر آتش فروزان و برسم دسته بسته، هوم بردست گیرند
و روان پاک آن سگ را نیاز پیشکش آورند.^۱

۵۶

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.^۲

۱. ← بند ۵۶-۵۵ فر. ۹، زیر.

۲. ← بندهای ۵۷-۵۳ فر. ۹

فرگرد چهاردهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که سگ آبی را — سگی که از هزار سگ نرینه و هزار سگ مادینه زاده
شده است — چنان بزند که جان از تن وی جدا شود، پادافره گناهش چیست؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید ده هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، ده هزار تازیانه یا سروشو-چرن^۲ بدو بزنند. او
باید آشونانه و پرهیزگاران ده هزار بسته هیزم سخت و خشک و پاک را چون تاوانی به
روان سگ آبی، به آتش اهوره مزدا^۳ بیاورد.

۱. این فرگرد، پوست واپسین بندهای فرگرد پیش (بند ۵۰ به بعد) و شرح مفصلی از چگونگی تاوان دادن برای
کشتن سگ آبی است. از آنجا که سگ آبی، پاک ترین همه سگان و حلقه پیوندی است میان خدا و
سگان، روند تاوان دادن برای خون وی نیز باید سرشتی ویژه داشته باشد. فرگرد چهاردهم بیش از همه
فرگردهای دیگر، این شک را برمی انگیزد که: «آیا داد گذاری و نداد گذاری هرگز به گونه آیینی زنده و واقعی وجود
داشته است؟» (زگد).

۲. او باید ۵۰ «تشافهر» (= ۶۰,۰۰۰ درهم) برای بخشوده شدن گناه خود بدهد. اگر این تاوان را بپذیرد، گناه
او بنابر روشی که در اوستا بیان شده است، بخشود می شود؛ اما اگر نپذیرد، باید برای او یک آیین «یرشَن»^۱
کامل برگزار کنند. (گپ).

۳. این هیزم را باید به آتش بهرام که بنیاد همه آتشفهاست، ببرد. بردن هر چیزی بد بوی به آتشکده و سوزاندن آن در
آتش نارواست. افروختن چوب سبز رنگ — هرچند که سخت و خشک هم باشد — نارواست. باید هیزم را
سه بار وارسی کنند که مبادا مویی یا چیزی ناپاک در میان آن باشد. (روا.) «ارداویراف» در گردش خود

۳

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگاران ده هزار بسته هیزم نرم و خشک و پاک از چوب
 «اورواسنی» یا «وهُو-گَوَن» یا «وهُو-کِرتی» یا «هَذَا-نِیپتا» یا هر گیاه خوشبوی
 دیگری را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آتش اهوره مزدا بیاورد.

۴

او باید اَشَوَنانه و پرهیزگاران ده هزار بسته بَرَسَم را ویژه آیین کند.
 او باید ده هزار زور با هوم و شیر پاک به پاکیزگی آماده و بخوبی واری شده را
 (که اَشَوَنی^۱ آن را به پاکیزگی آماده و بخوبی واری کرده باشد) چون تاوانی به روان
 سگ آبی، پیشکش ایزد بانوی آنها کند.

۵

او باید ده هزار مار بر شکم خزنده را بکشد.
 او باید ده هزار مار سگ نمای^۲ را بکشد.
 او باید ده هزار سنگ پشت را بکشد.
 او باید ده هزار از قورباغگانی را که در خشکی می‌زیند^۳، بکشد.
 او باید ده هزار مور دانه کش را بکشد.^۴

→ در جهان مینوی به جایی می‌رسد که ایزد آذر او را پذیره می‌شود و «ترهیزم» می‌خواند (یعنی کسی که هیزم تر
 بر آتش نهاده است) و در برابر انکار «ارداویراف»، ایزد آذر دریایی بزرگ از آب کبود را بدو نشان می‌دهد و
 می‌گوید: این همان آبی است که از هیزمی که تو بر من نهادی بچکاید. (← ارد. ترجمه دکتر رحیم
 عفیفی، فر. ۱۰، ص ۳۳)

۱. موبدی که او را «سردار» می‌خوانند، همه چیزهایی را که برای برگذاری آیین «بِزَشَن» بایسته است آماده و
 پاکیزه می‌کند و می‌آراید.

۲. در متن «مار بانک» ماران سگ نمای اند که روی بخش پسین تن خود می‌نشینند. به نظر می‌رسد جانوری که
 بدین نام خوانده شده است، همان گربه باشد. در تفسیری بر این بند در یک روایت پارسی گربه در شمار
 جانوران گزندرسان آمده که کشتن آنها برای بخشایش گناهان سفارش شده است. India Office Library, VIII, 13 (زگد.)

۳. قورباغگانی که می‌توانند از آب بیرون روند و بر خشکی هم زندگی کنند. (گپ.)

۴. فردوسی بدین فرمان اعتراض می‌کند:

او باید ده هزار مور گزنده و گودال کن و آسیب رسان^۱ را بکشد.

۶

او باید ده هزار کرم خاکی را بکشد.

او باید ده هزار مگس چندش انگیز^۲ را بکشد.

او باید ده هزار گودال ناپاک را بینبارد.^۳

او باید آشونانه و پرهیزگاران چهارده دست افزارهای آتش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

۷

دو بار سوخت ویژه آتش^۴، جاروب، انبر، دم آتش افروزی^۵ ته پهن و سر

باریک، تبری تیز تیغه با دسته ای نوک تیز^۶ و تیشه ای تیز تیغه با دسته ای نوک تیز که مزداپرستان بتوانند بدانها برای آتش اهوره مزدا هیزم بشکنند.

۸

او باید آشونانه و پرهیزگاران دستی از افزارهای آیین نیایش را که موبدان بکار

گیرند چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

آشتر^۷، شیردان، پنام، خرفسشرغن، سروشو-چرن^۷، آوند میزد، جامهای شیره

گیاه^۸، جامهای هوم، برسم و هاونی برای کوبیدن گیاه هوم.

→ «مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است».

ملا فیروز موبدان موبد مشهور پارسیان، این بیت را در پندنامه خویش آورده است که ممکن است نوید بخش روزگار بهتری برای این جانور باشد. (زگد.)

۱. در گپ مورچگان دارک آمده است، یعنی مورچگان چوب. آیا منظور همان موریانه است؟ (زگد.)

۲. مگس لاشه و مردار.

۳. گودالهایی که شخص ناپاک بر سر آنها شسته می شود. (گپ.) — فر. ۹، بند ۶

۴. منظور دو بار هیزم و دو بار بخور است که بر روی چوب می ریزند تا در آتش بسوزد. (گا.)

۵. یا بادبزن.

۶. اسفندیارچی معنی واژگانی آن را «تیز-خمیده» می نویسد.

۷. فرگردهای پیشین و یاد. زیر اسپه-اشترا و سروشو-چرن.

۸. جامهایی که شیره هوم یا اوروران (ترکه های گیاه هذا-نشتا که همراه با هوم کوبیده شود) را از هاون بدانها

می ریزند. (گپ.)

۹

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ دستی رزم افزار را که ارتشتاران بکار گیرند، چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.^۱ این افزارها چنین است:

نخست زوبین، دوم خنجر، سوم گرز، چهارم کمان، پنجم ترکشی با شانه بند و سی چوبه تیر برنجین پیکان، ششم فلاخنی با بند بازو آویز و سی سنگ فلاخن، هفتم زره، هشتم زره گردن پوش^۲، نهم پنام^۳، دهم خود، یازدهم کمر بند و دوازدهم جفتی ساق پوش.

۱۰

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ دستی از افزارهای کاربرزیگران را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

گاواهنی با چار پای خیش زن (گاویا اسب) و یوغ، تازیانه و گوازه^۴، هاوننی سنگی، دست آسی برای آرد کردن گندم...

۱۱

... بیلی برای کندن و کاشتن زمین، پیمانۀ سیم پیمایی و پیمانۀ زر پیمایی.

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه سیم؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

به بهای نریانی

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه زر؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. رزم افزارهایی که نامهای آنها در این جا آمده است تا اندازه ای با آنچه «هرودوت» از افزارهای جنگی پارسیها و مادها برمی شمارد، هماهنگی دارد. (هر.: کتاب هفتم، ۶۱ و ۶۲)
۲. زره ای که خود را به زره تن پوش می پیوندد و گردن و شانه ها را می پوشاند. (گپ.)
۳. پیراهنی بوده است که رزم آوران در زیر زره می پوشیده اند. (گپ.)
۴. چوب گاورانی.

به بهای اشتری.

۱۲

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ جوی آبی را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای
برزیگری آشون آماده کند.
ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!
جویی به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
به گودی و پهنایی برابر بالای سگی.^۱

۱۳

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ زمینی بارآور را چون تاوانی به روان سگ آبی، به
آشون مردان بدهد.
ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!
زمینی به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
بدان اندازه که بتوان آن را با دو جوی — آنچنان که گفته شد — آبیاری کرد.

۱۴

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ خانه ای با آغلی به درازای نُه هاسر با نُه «نِمت»^۲
را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای آشون مردان بسازد^۳
ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!
خانه ای به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. برآورد می‌شود: یک گام گودی و یک گام پهنای (گپ).

۲. دارمستتر این واژه را ناشناخته تلقی کرده و در گد. گونه های علف که به چار پایان می‌دهند، ترجمه شده است.

۳. او باید کاروانسرای بسازد که کاری است پرهیزگارانۀ (دانا. بخش ۴، بند ۶ و بخش ۳۷، بند ۳۶)

به اندازه‌ای که در بالای آن دوازده و در میان آن نه و در پایین آن شش گذرگاه باشد.

او باید آشونانه و پرهیزگاران بسترهایی نیکو با زیرانداز و روی انداز و بالش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.

۱۵

او باید آشونانه و پرهیزگاران دختر دوشیزه مرد نادیده‌ای را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردی بدهد.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چگونه دختری؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
یکی از خواهران یا دختران جوان وی که از مرز پانزده سالگی گذشته و گوشواره‌هایی در گوشها داشته باشد.

۱۶

او باید آشونانه و پرهیزگاران چهارده سرستور کوچک را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.
او باید چهارده توله سگ را بپرورد و چهارده پل برآبهای روان ببندد.

۱۷

او باید هیجده استبل ویران شده را بازسازی کند و هیجده سگ را از آبگونه‌های چرکین، موی چرکین، کک و شپش و همه ناخوشیهایی که به تن سگ روی می‌آورد، پاک کند و درمان بخشد.
او باید هیجده آشون مرد را به خوراکی سیراز گوشت و نان و «هورا» و شراب میهمان کند.

۱۸

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بردوش کشد تا از گناه کردار ناروای خویش، پاک شود.

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهانِ آشونان درآید؛ اما اگر آن را نپذیرد، به جهانِ دُروندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زاده تاریکی است، فروافتد.^۱

فرگرد پانزدهم

بخش یکم

۱

گناهای که اگر مردمان بدانها دست بیالایند، «پشوتنو» می‌شوند و پشیمانی و دادن تاوان آنان را رهایی نمی‌بخشد چندان است؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت پاک!

شمار چنین گناهای پنج است:

نخست آن که کسی کیش و آیینی بیگانه و نادرست را با دانش و آگاهی از گناه این کار، به یکی از آشوان بیاموزد.
این گناهی است که او را پشوتنو می‌کند.

۳

دوم آن که کسی استخوانی بسیار سخت و ناجویدنی یا خوراکی بسیار داغ به سگ گله یا سگ خانگی بدهد.

۴

اگر آن استخوان چنان در میان دندانهای سگ فرورود یا در گلوی او گیر کند یا آن خوراک داغ چنان دهان و زبانش را بسوزاند که آسیبی ماندگار بدو برسد و بمیرد،

۱. در فرگردهای پیشین بارها دیدیم که پادافره گناه «پشوتنو» دوپست تازیانه است، اما در این بخش، «پشوتنو» را به معنی «مرگ ارزان» و کسی که گناش بخشودنی نیست، می‌بینیم. (۴)

این گناهی است که دهنده استخوان یا خوراک را «پشوتنو» می‌کند.^۱

۵

سوم آن که کسی ماده سگی آبستن را بزندی یا با دویدن از پی وی یا با فریاد زدن یا با بهم کوفتن دستها^۲ بترساندش.

۶

اگر ماده سگ در گودالی یا چاهی یا پرتگاهی یا رودخانه‌ای یا جویی بیفتد و آسیبی مانند گاربدو برسد و بمیرد، این گناهی است که زننده یا ترساننده سگ را «پشوتنو» می‌کند.^۳

۷

چهارم آن که مردی با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند. این گناهی است که آن مرد را «پشوتنو» می‌کند.^۴

۸

پنجم آن که مردی با زنی که جنبش دشتک را در زهدان خویش درمی‌یابد^۵ — خواه شیر در پستانش آمده باشد، خواه نه — درآمیزد.
اگر آسیبی مانند گاربدان زن برسد و بمیرد، این گناهی است که آن مرد را «پشوتنو» می‌کند.^۶

۱. کسی که خوراک بسیار داغ به سگ بدهد که گلوی او را بسوزاند یا استخوانی به سگ بدهد که گلوی او را پاره کند، «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)
۲. یا با پای کوفتن بر زمین. (صدر، ۳۱)
۳. اگر ماچه سگی آبستن باشد و کسی فریاد بزندی یا سنگ بندو پیراند، چنان که توله‌هایش آسیب ببینند و بمیرند، آن شخص «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)
۴. — فر. ۱۶، بند ۱۴
۵. هنگامی که زن، آبستن کودکی چهار ماه و ده روزه باشد؛ زیرا از آن هنگام است که کودک شکل می‌گیرد و روان در تن وی می‌آید. (آ. زند. ج ۲، ص ۵۶۳)
۶. بهتر است گفته شود: اگر کودک بمیرد. «اگر مردی در هنگام آبستنی با همسرش درآمیزد و آن زن دچار آسیب شود و کودکی مرده بزاید، آن مرد «مرگ ارزان» است. (رک. ۱۱۵ ب)

بخش دوم

۹

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان — خواه آن دختری بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه^۱ — همخوابگی کند و آن دختری بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم با آب و گیاه^۲ در خود دشتان نابهنجار پدید آورد.

۱۰

اگر آن دختری بانو از شرم مردم با آب و گیاه در خود دشتان نابهنجار پدید آورد، گناهی بر گردن اوست.^۳

۱۱

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان — خواه آن دختری بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه — همخوابگی کند و آن دختری بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم، میوه زندگی را که در زهدان خویش دارد، نابود کند.

۱۲

اگر آن زن از شرم مردم، میوه زندگی را در زهدان خویش نابود کند، گناه کشتن فرزند بر گردن او و پدر اوست و پادافره گناه کشتن آگاهانه^۴ بر هر دو ان رواست.

۱. خواه شوهری در خانه پدر و مادر خویش داشته باشد یا نه، خواه از خانه پدر و مادر خویش به خانه شوهر رفته باشد (وابسته به سالار خانواده دیگری باشد) یا نه. (گپ.)

۲. با کاربرد داروها.

۳. این گناه «تنافوهر» است. این گناه روی گناه است. (گناه نخستین او این است که اجازه داده است فریبش دهند.) اگر این گناه نخستین بر او وارد نباشد (به زور از راه بدر برده شده باشد) و مرد فریبنده با آگاهی از شرمساری زن بخواهد او را رهایی بخشد، باید پدر و مادر و خواهر و برادران و شوهر و خدمتگزاران و چاکران و سالار و بانوی خانواده زن را فراخواند و بگوید: «این زن، کودکی از من در زهدان خویش دارد و من از این کار شادمانم.» و آنان باید پاسخ دهند: «ما این را می‌دانیم و شادمانیم که شرمساری از میان رفته است.» آنگاه باید آن مرد، مانند یک شوهر از آن زن حمایت کند. (گپ.)

۴. — فر. ۷، بند ۳۸

۱۳

اگر مردی با دختری...^۱ از او آبتن شود و بگوید: «تو مرا آبتن کرده‌ای.» و مرد پاسخ دهد: «به جست و جوی پیرزنی^۲ برای و از او بخواه که دشتک ترا بیندازد.»

۱۴

... و زن نزد پیرزن برود و از او بخواهد که دشتک را بیندازد و پیرزن «بنگ» یا «شیت» یا «غنن» یا «فرسپات» یا داروهای دیگری که دشتک را می‌اندازد، بدو بدهد و مرد بگوید: «میوه زندگی خود را دور بینداز.» و او میوه زندگی خویش را دور بیندازد، گناه این کار به یکسان بر گردن سه تن است: مرد، زن و پیرزن.

بخش سوم

۱۵

اگر مردی با دختری...^۳ از او آبتن شود، باید تا هنگامی که کودک زاده شود، از آن زن نگاهداری کند.

۱۶

اگر او آنچنان که سزاوار است از زن نگاهداری نکند و گزندى به کودک برسد، برای سرباززدن از نگاهداری شایسته، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۱۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر زمان زایمان آن زن فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزدپرستی باید از او نگاهداری کند؟

۱۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله جمله مانند بند ۹ تا «... دختری یا بانو».

۲. پرستار (گا).

۳. مانند بند ۹ تا «... دختری یا بانو».

۱

۱۹

اگر او از زن نگاهداری نکند...^۲
این خویشکاری هر آشون مردی است که هر مادینه بارداری را — خواه دوپا،
خواه چارپا، خواه زن، خواه ماده سگ — نگاهدار باشد.

۲۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آگر زمان زایمان [ماده سگی] ^۳ فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزدپرستی
باید از او نگاهداری کند؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
کسی که خانه اش به زایشگاه سگ نزدیکتر است باید آنچه را برای نگاهداری
از وی بایسته است، فراهم آورد و تا هنگام زادن و بالیدن توله سگها از آنها نگاهداری
کند.

۲۲

اگر او آنچه را که سزاوار است از ماده سگ نگاهداری نکند و به توله ها گزندی
برسد، برای سر باز زدن از نگاهداری شایسته، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۲۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آگر زمان زایمان ماده سگی فرارسد و در اُشترخانی بزاید، کدام مزدپرستی باید

۰۱ = بند ۱۵

۲. جمله ناتمام رها شده است. اسفندیارچی آن را مانند بند ۱۶ تمام کرده است. چنین می نماید که بندهای ۱۷ و ۱۸ بخشی از متن اصلی نبوده است. بند ۱۷ تکرار بند ۲۰ است که به اشتباه در این قسمت داخل شده و اشاره به زایمان زن دارد و بند ۱۸ تکرار بند ۱۵ است که به عنوان پاسخی بدان آمده است.
۳. در متن، نهاد جمله نیامده است و «ماده سگی» آن گونه که معنی ایجاب می کرد، از روی گپ. افزوده شد.

از او نگاهداری کند؟

۲۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که اشترخان را ساخته است یا کسی که آن را در دست دارد^۱ باید
آنچه را...^۲

۲۵

اگر او آنچنان...^۳

۲۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر زمان زایمان...^۴

۲۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور اسب را...^۵

۲۸

اگر او آنچنان...^۳

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر زمان زایمان...^۶

۳۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور گاو را...^۵

۳۱

اگر او آنچنان...^۳

۱. دارنده یا مالک اشترخان یا کسی که آن را به گرو یا به اجاره گرفته است. (گپ. و گا.)

۲. دنباله مانند بند ۲۱

۳. دنباله مانند بند ۲۲

۴. دنباله مانند بند ۲۲ با «آخور اسبی» به جای اشترخانی.

۳۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۱

۳۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آغل گوسفند را...^۲

۳۴

اگر او آنچنان...^۳

۳۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۴

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که دیوار را بر کشیده است یا...^۲

۳۷

اگر او آنچنان...^۳

۳۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۵

→

۵. دنباله مانند بند ۲۴

۶. دنباله مانند بند ۲۳ با «آخور گاوی» به جای اشترخانی.

۱. دنباله مانند بند ۲۳ با «آغل گوسفندی» به جای اشترخانی.

۲. دنباله مانند بند ۲۴

۳. مانند دنباله بند ۲۲

۴. دنباله مانند بند ۲۳ با «برسر دیوارخانه ای» به جای اشترخانی.

۵. دنباله مانند بند ۲۳ با «کنده ای» به جای اشترخانی.

۳۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن کس که گنده را گنده است یا...^۱

۴۰

اگر او آنچنان...^۲

۴۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر زمان زایمان...^۳

۴۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن کس که چراگاه یا کشتزار را کشت کرده است یا...^۱

۴۳

او باید به مهربانی و نیکخواهی سگ را روی شاخ و برگ درختان و برتخته
پهنی جای دهد تا بیاساید.
او باید از ماده سگ نگاهداری کند تا هنگامی که توله هایش بتوانند زندگی
خود را بگذرانند و از خود پدافند کنند.

۴۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کی سگها می توانند زندگی خود را بگذرانند و از خود پدافند کنند؟

۴۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله مانند بند ۲۴

۲. دنباله مانند بند ۲۲

۳. دنباله مانند بند ۲۳ با «میان چراگاه یا کشتزاری» به جای اشترخانی.

هنگامی که بتوانند گرداگرد چهارده خانه بدوندا^۱، می‌توان آنها را به خود وا گذاشت؛ خواه زمستان باشد، خواه تابستان.
توله سگها را تا شش ماه و کودکان آدمی را تا هفت سال باید پرورند.
آذر — پسر اهوره مزدا — همان گونه که نگاهبان یک زن است، از ماده سگ آبستن نیز نگاهبانی می‌کند.^۲

بخش چهارم

۴۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر مزداپرستان بخواهند ماده سگی را به گشن گیری ببرند تا توله ای نیرومندتر بزاید، چه باید بکنند؟

۴۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
باید گودالی در زمین میان آغل گوسفندان بکنند: در زمین سخت به گودی تا زانو و در زمین نرم به گودی تا کمر.

۴۸

آنگاه در آغاز، ماده سگ را از کودکان و از آتش — پسر اهوره مزدا — دور نگاه دارند^۳ و او را بپایند تا سگی نرینه از جایی بیاید و بدو نزدیک شود. پس بگذارند سگ نرینه دیگری بدو نزدیک شود و سرانجام سومین سگ نرینه را بگذارند بدو نزدیک شود و هر یک از این سگان را از دیگری جدا نگاه دارند تا مبادا به یکدیگر بپرند.

۴۹

ماده سگی که بدین گونه سه سگ نرینه بدو نزدیک شده‌اند، آبستن می‌شود و

۱. شاید به اندازه یک «یوخیستی». — فر. ۱۳، بند ۱۷

۲. هنگامی که زنی زانو رنج می‌کشد، آتشی بزرگ برمی‌افروزند تا او و کودک نوزادش را از گزند دیوان ایمن نگاه دارند. (زگد.)

۳. از کودکان تا مبادا آنان را بگذرد و از آتش تا مبادا بدان آسیب برساند. (گپ.)

شیر در پستانهایش می‌آید و توله‌ای که از سه سگ نرینه پدید آمده است می‌زاید.

۵۰

کسی که چنین ماده سگی را بزند — ماده سگی آبستن را از سه سگ نرینه که شیر در پستان آورده و توله‌ای پدید آمده از سه سگ نرینه زاده است — پادافره گنااهش چیست؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتصد تازیانه با سروشو-چرن.^۱

۱. دارمستر در گزارش خود، متن سه بند اخیر (۵۱-۴۹) را مغلطوش و معنی آنها را مسکوک دانسته است.

فرگرد شانزدهم

بخش یکم

۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر در خانهٔ مزداپرستان، زنی باشد که خون دشتان — خواه دشتان بهنجار،
خواه دشتان نابهنجار — از وی روان شود، مزداپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
باید راه او را^۱ از هرگونه گل و بوته ای پاک کنند^۲ و در جایی که او باید بماند،
خاک خشک بر زمین پیاشند^۳ و برای او ساختمانی بر پای دارند^۴ که همچند یک دوم یا
یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم بلندیِ خانه، از خانه بلندتر باشد تا مبادا نگاه او بر
آتش بیفتد.^۵

۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
چه اندازه دور از آتش؟
چه اندازه دور از آب؟

۱. راهی که او را از آن به «دشتانستان» (جای زن دشتان) می برند.
۲. تا مبادا در راه خود با هیزم برخورد یابد و آن را بیالاید.
۳. تا مبادا بر اثر برخورد او با زمین، زمین آلوده شود.
۴. همین ساختمان را «دشتانستان» می نامند که زن دشتان در مدت ناپاکی باید در آن بسربرد.
۵. شخص ناپاک نباید به آتش نزدیک شود یا نفس او به آتش برخورد یا به آتش بنگرد، زیرا آن را می آلود.

چه اندازه دور از دسته‌های برسم ویژه آیین؟
 چه اندازه دور از مردم آشون؟

۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
 پانزده گام دور از آتش.
 پانزده گام دور از آب.
 پانزده گام دور از دسته‌های برسم ویژه آیین.
 سه گام دور از مردم آشون.

۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که برای زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار —
 خوراک می برد، چه اندازه باید از او دور بایستد؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
 کسی که برای زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار —
 خوراک می برد، باید سه گام از او دور بایستد.
 در چه گونه آوندهایی باید برای او خورش ببرند؟ در چه گونه آوندهایی باید برای
 او نان ببرند؟
 در آوندهای برنجین یا سربین یا هر آوند فلزی کم بهای دیگر.^۱

۷

چه اندازه خوراک و چه اندازه نان باید برای او ببرند؟

۱. باید خوراک را در چمچه ای فلزی بریزند و از فاصله ای نزدیک او بگذارند. آوندهای سفالین اگر آلوده شود، پاک شدنی نیست؛ اما آوندهای فلزی را می توان پاک کرد. (— فر. ۷، بند ۷۳)

تنها به اندازه دو دینار نان و به اندازه یک دینار شیر با^۱ تا مبادا نیرو بگیرد.^۲
اگر کودکی با وی برخورد یافته باشد، باید نخست دستها و پس از آن، تن
کودک را بشویند.^۳

۸

اگر زن دشتان پس از گذشت سه شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان
شبانروز چهارم در دشتانستان بماند.
اگر زن دشتان پس از گذشت چهار شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان
شبانروز پنجم در دشتانستان بماند.

۹-۱۰

اگر زن دشتان...^۴

۱۱

اگر زن دشتان پس از گذشت نه شبانروز باز هم خون ببیند، این کاری است
که کارگزاران دیوان برای پرستش و ستایش آنان کرده اند.

بخش دوم

مزدپرستان باید راه را از هرگونه گل و بوته ای پاک کنند.

۱. شیربا: خوراکی ساده که از شیر و برنج یا آرد برنج ترکیب یافته است.
۲. آ. دینار را برابر چهار «تولا» و هر تولا را برابر وزن ۱۰۵ تا ۱۸۵ دانه گندم می‌داند. «سوشیوس» می‌گوید: «تا چهار شبانروز نباید خوراک گوشتی بدو بدهند؛ مبادا که خون‌ریزی وی بیشتر شود. از آن رو که دیو در تن زن دشتان جای دارد، هرگونه نیروی اهریمن می‌افزاید.» (زگد).
۳. منظور کودکی است که آن زن او را شیر می‌دهد. معنی عبارت این است که حتی اگر کودکی با وی برخورد یابد، باید آیین پاک کردن درباره وی برگذار شود. روش معمول، در گپ. شرح داده شده است: هرکس که با زن دشتان برخورد یابد باید تن و جامه خویش را با گمیز و آب بشوید. این کاریک شستشوی ساده است و نه آیین «برشوم»، زیرا خود زن دشتان نیز همان شستشورا بجا می‌آورد. (زگد).
۴. همان جمله که دو بار در بند ۸ آمد، چهار بار دیگر در بندهای ۹ و ۱۰ تکرار می‌شود و شماره‌ها به ترتیب در چهار جمله (پنج و ششم)، (شش و هفتم)، (هفت و هشتم) و (هشت و نهم) است.

۱۲

آنان باید سه گودال در زمین بکنند و برسر دو گودال زن دشتان را با گمیز و برسر سومین گودال با آب بشویند.
 آنان باید خرقشتران را بدین شمار بکشند: اگر تابستان باشد، دویست مور دانه کش و اگر زمستان باشد، دویست خرقشتر از گونه های دیگر که اهریمن آنها را آفریده است.

بخش سوم

۱۳

اگر مزداپرستی، خون زن دشتان را — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — بند آورد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۱۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 اگر مردی بارها آگاهانه با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند، چنان که دشتان بهنجار و نابهنجار آن زن جابجا شود، پادافره گناه آن مرد چیست؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
 نخستین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، سی تازیانه با اسپهه-اشترا، سی تازیانه با سروشو-چرن.
 دومین بار...^۱

۱. مانند نخستین بار با شماره ۵۰ به جای ۳۰.

سومین بار...^۱

۱۶

چهارمین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، اگر تن زن را از زیر جامه
بفشارد، اگر ران ناپاک او را — بی آن که با او درآمیزد — بفشارد، پادافره گناهش
چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن پادافره گناه اوست.

۱۷

کسی که با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار خواه دشتان نابهنجار — به
کامجویی درآمیزد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که تن مرده پسر خویش را
— که از خون خود او زاده شده و به ناخوشی «نیزه»^۲ مرده است — بسوزاند و چربی تن
وی را در آتش بریزد.^۳

۱۸

همه این گونه گناهکاران که «دروج» به پیکرشان راه یافته است،
خوارشمارند گان «داد» ند و همه خوارشمارند گان «داد»، سرکشان در برابر آفرید گارند و
همه سرکشان در برابر آفرید گار، نآشوندند و پادافره هر نآشونی مرگ است.^۴

۱. مانند نخستین بار با شماره ۷۰ به جای ۳۰.

۲. naera نام یکی از بیماریهاست که چگونگی آن روشن نیست. (— فر. ۷، بند ۵۸) اسفندیارجی این واژه
را به معنی دیگرش «نیزه» گرفته و نوشته است که می‌توان ترجمه کرد. «کسی که با نیزه کشته شده است.»
(زگد.)

۳. این دو کردار برابر نیست؛ اما هیچ یک خوب نیست. گناه مورد بحث در این جا، یک «تنافوهر» ساده است.
(— فر. ۱۵، بند ۱۷) بنابراین می‌توان تاوان آن را با پذیرفتن کیفر و ابراز پشیمانی، داد؛ حال آن که
سوزاندن مردار، گناهی است که هیچ تاوانی در برابر آن نیست. (— فر. ۱، بند ۱۷ و فر. ۸، بند ۷۳)
(گپ. و زگد.)

۴. در متن تعبیری آمده که معنی لفظی آن «پشوتنو» است؛ اما چنین کسی یک گناهکار «تنافوهر» یعنی
«مرگ ارزان» است. (گپ.) در نخستین بندهای فرگرد پانزدهم دیدیم که «پشوتنو» هم به معنی گناه
نابخشودنی و مرگ ارزان بکار رفته است.

فرگرد هفدهم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کدام است مرگ آورترین کردار مردمان که نیروی رنج آور دیوان را تا بدان پایه
می افزاید که آیین پرستش و نیازآوری برای آنان برگذار شده باشد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین کرداری آن است که کسی موی خویش را شانه زند یا بتراشد یا ناخنهای
خود را بگیرد و موی و ناخن از تن جدا شده را^۱ در گودال یا شکافی بریزد.^۲

۱. بدون برگذاری آیینهای ویژه.

۲. هر چیز از تن جدا شده در شمار مردار است و از این رو در تصرف «دیو» درمی آید و جای ناپاکی و مرگ
می شود. بنابراین موی و ناخن، همین که از تن بریده شود، بی درنگ از آن اهریمن می شود و باید با نیایشهای
ویژه، دیوان را از درون آنها بیرون راند؛ همان گونه که آنان را از تن مردگان بیرون می رانند. از نیروی این
نیایشها — که نیایشگران برگزیده می خوانند — دیوان به جاهای پنهان درون زمین دور رانده می شوند.
(— فر. ۹، بند ۱۱)

این فرگرد که مجال گسترده ای به بذله گوییهای طعنه آمیز بسیاری از کسان داده است، از دیدگاه
اساطیرشناسان — که اگر نه بنیاد و تأویل جهان، دست کم کهن ترین گزارش خرافه باوری در گستره جهان
را در آن می یابند — سندی گرانبهاست. نه تنها در بمبئی، بلکه در سراسر جهان مردمی یافت می شوند که باور
دارند که موی و ناخن رزم افزارهایی است در دست نیروهای اهریمنی. مردم استونی در کرانه های دریای
بالتیک بیشترین دقت را بکار می برند که تراشه های ناخن خود را روی زمین نیندازند تا مبادا شیطان آنها را

←

۳

آنگاه در پی بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، دیوان در زمین پدیدار می‌شوند.

آنگاه در پی بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، آن خرفشتران که مردمان شپش می‌خوانندشان و آنها که در کشتزارها گندم را می‌خورند و آنها که در جامه خانه‌ها جامه‌ها را می‌چوند، در زمین پدیدار می‌شوند.

۴

ای زرتشت!

هرگاه موی خویش را شانه زدی یا تراشیدی یا ناخن خویش را گرفتی، موی و ناخن جدا شده از تن را ده گام از مردم آشون، بیست گام از آتش، سی گام از آب و

برگیرد و آفتاب گردانی برای کلاه خویش بسازد که نیروی فراوانی برای گزندرسانی به آدمیان بدو می‌بخشد؛ مگر آن که نشان صلیب بر خود بکشند. (سنج . خواندن «آهون ویریه» در بندهای ۶ و ۸ و ۹ همین فر.) «گاجو»های جلگه‌های شیلی از انداختن موهای خویش در باد بیمناکند و آن را در سوراخهایی که در دیوار کنده‌اند، می‌گذارند. (سنج . بندهای ۵ و ۷ همین فر.) در «لیژ» به مردم نیکوکار سفارش می‌شود که موهای خویش را نه در جایی بیندازند و نه در میان دندانهای شاخه برجا بگذارند؛ مبادا که عجزه جادوگری آنها را محکم بردست بگیرد و افسونی را بر آنها طرح بریزد.

چنین می‌نماید که اسطوره ادیک «نگل فر» نیز متعلق به همین رشته باورها باشد که در آن کشتی مرگباری از ناخنهای مردگان ساخته می‌شود و هنگام رستاخیز جهان، انبوه دیوان را به کرانه‌های زمین می‌رساند. (زگد.)

«کریستن سن» با اشاره به اثربخشی پره‌های «سیمرغ» در اساطیر ایران، می‌نویسد: «افسانه‌ای تعلیلی که از نکته‌ای تخیلی — که در شرق بسیار عمومیت دارد — تحول پیدا کرده است: مرغی خیالی یا یک پری، پرهایی را به مردی می‌بخشد و بدو دستور می‌دهد که هرگاه به کمک وی نیاز داشت، آنها را بسوزاند؛ آنگاه این موجود مافوق‌الطبیعه، بی‌درنگ فرامی‌رسد (داستان زیبیه در کتاب «هزار و یکشب» و غیره). این بُن-مایه، از این تصور ابتدایی ناشی می‌شود که میان موجود زنده و اجزاء جدا شده از تن او مانند انگشتان، مویها و پرها ارتباطی جادویی وجود دارد.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۶۳)

گفتنی است که تا دوره ما در اصفهان (و شاید در دیگر جاهای ایران هم) بسیاری از مردم، موی سر و دندانهای کنده شده خود را پنهان و بی آن که آسمان ببیند، در سوراخها و شکافهای دیوار می‌گذارند و تراشه‌های ناخن خود را باخواندن ورد: «غم برو. شادی بیا. محنت برو. روزی بیا. تاریکی برو. روشنایی بیا.» در زیر سُفت (باشنه) در خانه می‌ریزند.

پنجاه گام از برسم دسته بسته دورتر بیر.

۵

پس آنگاه گودالی به ژرفای ده انگشت در زمین سخت و به ژرفای دوازده انگشت در زمین نرم بکن و آن موی و ناخن را در آن جا فرو بگذار و این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوان:

۱

۶

سپس با کاردی فلزی سه یا شش یا نه شیار گرداگرد آن گودال بکش و نیایش «آهون ویریه» را سه یا شش یا نه بار بر خوان. ۲

بخش دوم

۷

بیرون از خانه گودالی بکن به ژرفای نخستین بند انگشت کوچک و تراشه های ناخن را در آن فروریز و این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوان:

۳

۸

۴

۱. = پید . ۴۸ ، بند ۶ . گزینش این گفتار گاهانی در این جا بر اساس وجود واژه « گیاه » در آن است . آدمی را « جهان کوچک » می انگاشتند و چنین می پنداشتند که هر عنصری در وجود او از عنصری همانند آن در طلعت آمده است و پس از مرگ بدان بازمی گردد و از آن جاست که بار دیگر به هنگام رستاخیز ، استخوانهای وی از خاک ، خون وی از آب ، موی وی از گیاهان و زندگی وی از آس بازمی گردد . (بن . بخش ۳۱ و رساله علمای اسلام) این یک نظریه کهن آریایی است که نشانه های آن در هند (Rig-veda X, 16, 3) ، یونان (Ilias VII, 99; Empedocles, fr 378; cf. Epicharmus ap. Plut. Consol. ad Apoll. 15)

و اسکندیناوی (Edda, Grinnismal 40) نیز یافت می شود . (زگد .)

۲ . یعنی با هر شباری که می کشی ، یک بار نیایش « آهون ویریه » را بر خوان (سه خرداد . بند ۶) .

۳ . = پید . ۳۳ ، بند ۷

۴ . = بند ۶ همین فر .

۹

آنگاه این گفتار را بر زبان آور:

ای پرنده «آشوزوشت»!

بدین جا بنگر. در این جا ناخنهایی است که از آن تست. بشود که آنها ترا در نبرد با دیوان مزندری^۱، نیزه‌ها و خنجرها و کمانها و تیرهای به پرشاهین نشانده و سنگهای فلاخن باشد.

۱۰

اگر ناخنها به پرنده «آشوزوشت» پیشکش نشود، نیزه‌ها و خنجرها و کمانها و تیرهای به پرشاهین نشانده و سنگهای فلاخن می‌شود و در دست دیوان مزندری جای می‌گیرد.

۱۱

۲

۱. — فر. ۱۰، بند ۱۶. ناخنها را دوپاره می‌کنند. و خرده ناخنها را با اشاره مستقیم به سوی شمال — که گفته می‌شود نشانه روی به سینۀ دیوان است — (فر. ۷، بند ۲) در گودال می‌ریزند.

(Anquetil, Zend-Avesta II, 117; India office Library, VIII, 80)

۲. = بند ۱۸ فر. ۱۶

فرگرد هیجدهم

بخش یکم

۱

چنین گفت اهوره مزدا:

ای زرتشتِ اَشَوَن!

کسی که «پَنام»^۱ بر دهان بندد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد^۲
هرگاه بگوید: «من اَتْرَبانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ اَشَوَن!

تو او را اَتْرَبانِ مخوان.

چنین گفت اهوره مزدا.

۲

کسی که «خَرْقُشَرَعَن»^۱ بر دست گیرد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته
باشد، هرگاه بگوید: «من اَتْرَبانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ اَشَوَن!

تو او را اَتْرَبانِ مخوان.

۱. — فر. ۱۴، بند ۸

۲. واژه‌ای که در این جا به «بستن» برگردانده شده، همان است که برای بستن «کشتی» (— بند ۵۴ همین فر.) بکار می‌رود. بنابراین معنی کامل عبارت، این است: «کمر به دین نبسته، همچون کمر با کشتی نبسته» و یا به صورت مثبت: «کمر به دین بسته، همچون کمر با کشتی بسته» یعنی کسی که هرگز دست از دین نمی‌کشد یا بدان گونه که از گپ. برمی‌آید، کسی که همه اندیشه او در راه دین است. (— بند ۵ همین فر.)

چنین گفت اهوره مزدا.

۳

کسی که دسته های برسم بردست گیرد، اما کمر به آیین نبسته باشد، هرگاه بگوید: «من آتربانم.» دروغ می گوید.
ای زرتشتِ آشون!
تو او را آتربان مخوان.
چنین گفت اهوره مزدا.

۴

کسی که «آشتر-میریَه» را بکار گیرد، اما...^۱

۵

کسی که در درازنای شب بخوابد، «یسنه» و «گاهان» نسراید، در گفتار و کردار پرستار نباشد، هرگز نیاموزد و نیاموزاند و آرزوی زندگی جاودانه داشته باشد، هرگاه بگوید...^۱

۶

ای زرتشتِ آشون!

تو کسی را آتربان بخوان که در درازنای شب بنشیند و جویای خواست خداوندی شود که: آدمی چگونه می تواند از نگرانی رهایی یابد و با دلی گشاده و سری پر امید، به سر «چینودپل» برسد^۲ و از جهان دیگر - جهانِ آشه، جهان شکوهمند، بهترین جهان (بهشت) - برخوردار شود؟

۷

[ای زرتشت! ای نیکوکار!

از من بخواه؛ از من که آفریدگارم، که بهتر از همه آفریدگانم، که داناترینم، که بهترین پاسخ گوینده ام هر پرسشی را که از من شود.

۱. دنیااله مانند بند ۳.

۲. (← بند ۳۰ فر. ۱۹) یعنی با دلی فوی در برابر چینودپل بایستد. (گب.)

از من بخواه که ترا بهتر است؛ که ترا شادی بخش تراست.

۸

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چیست آنچه نیروی «مَرشون» — آن سیجِ نهران روان — را می‌افزاید؟

۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار کسی است که کیشی نادرست را بیاموزد^۱ و کسی را گمراه کند.
کردار کسی است که سه سال را گُشتی نابسته^۲ و گاهان ناسروده سپری کند و
بی ستایش ایزدبانوی آبها بگذراند.

۱۰

کردار کسی که آن گرفتار در زندان را آزاد کند، بهتر از کردار کسی نیست
که مردی را زنده پوست کند و سر ببرد.^۳

۱۱

آفرین گویی بر یک تن آشموغ نا آشون تباهاکار، از دهان آفرین گوی فراتر
نمی‌رود.
آفرین گویی بر دو تن آشموغ نا آشون تباهاکار، از زبان آفرین گوی فراتر
نمی‌رود.
آفرین گویی بر سه تن، ناسودمند است.
آفرین گویی بر چهارتن، نفرینی بر آفرین گوی است.

۱. آشموغ: گمراه کننده و فریفتار. (گپ.)

۲. ← بند ۵۴ همین فر.

۳. کسی که او را از دوزخ رهایی بخشد. کردارش بهتر از کردار کسی نیست که سر مردی را ببرد و دوباره او را
زنده کند. (گپ.)

۱۲

کسی که آشموغ ناآشون تباهاکار را شیرۀ «هوم» یا پاره‌ای از «میزد» آفرین
بر آن برخوانده بدهد، کردارش بهتر از کردار آن نیست که با هزار اسب به شهرهای
مزدایرستان بتازد و مردمان را از دم تیغ بگذرانند و گله‌های گاوان را به تاراج برد.

بخش دوم

۱۳

[ای زرتشت!] ...^۱

۱۴

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

کیست «سروشاورز»^۲ فرمانبر سروش پارسای نیرومند تن-مئنزه‌ی سخت
رزم افزار، خداوند برترمنش؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

مرغی است به نام «پروڈژش»^۳ — که مردم بدزبان، او را «کهرکتاس»^۴
می‌خوانند — مرغی که هنگام بامداد پگاه بانگ برمی‌دارد:

۱۶

ای مردمان!

.۱ = بند ۷ همین فر.

.۲ سروشاورز کسی است که جهان را به تکاپو درآورد. (گپ.)

.۳ پروڈژش به معنی «آن که دمیدن بامداد پگاه را از دور می‌بیند.» وصفی است برای «خروس».

.۴ کهرکتاس به معنی «هنگامی که چنین خوانده شود، نیرومند است.» وصفی است برای «خروس» از زبان
بدزبانان. (گپ.)

بپاخیزید و بهترین آشه را بستایید که دیوان را فروافگند.^۱
اینک «بوشاسپ»^۲ دراز دست برفراز سر شما آید و همه آفریدگان را که در
همان دم بیدار شده اند، دیگر باره به خواب فروبرد.
بوشاسپ دیو، هریک از مردمان را چنین گوید:
بخواب! در خواب بمان! هنوز هنگام بیداری^۳ فرانسیده است!

۱۷

باز خروس گوید:
هرگز در سه کار نیک، سستی روامدار: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار
نیک.
همواره از سه کاربرد روی گردان باش: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد.

۱۸

در نخستین پاس شب، آتش — پسر اهوره مزدا — خانه خدا را به یاری همی
خواند و گوید:

۱۹

ای خانه خدا!
از جای برخیز. گشتی بر میان بند. جامه بر تن کن. دستان خویش را بشوی و
هیزم برگیر و نزد من آور.
پیش از آن که «آزی»^۴ دیو آفریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا

۱. خروس را طبل جهان خوانده اند. در بامداد پگاه که روشنایی بامدادان دیوان را خیره می کند، خروس بانگ
برمی دارد و با روشنی در پیروزی انباز می شود و مردم بر این باورند که او به بانگ خویش دیوان را دور
می راند. خروس برای نبرد با دیوان و جادوان آفریده شده است... خروس و سگ دو هم پیمان سروش در
ستیز با دیوان اند. (بن. بخش ۱۹) نیز سه تاریخ میرخواند، بخش نخستین پادشاهان ایران و صدر، ۳۲
(زگد).

۲. دیو خواب دیر هنگام و اهریمنی است که همواره با صفت «دراز دست» از او یاد می شود. (— یاد.)

۳. هنگام ورزیدن خویشکاریهای دینی. (گپ.)

۴. چنین می نماید که «آزی» شکل دیگری از «آزی» باشد که در اساطیر کهن با «آتر» (آذر) در ستیزه است.

نابود کند، مرا با هیزم پاک و با دستان پاگ شسته، برافروز. ۱

۲۰

در دومین پاسِ شب، آتش — پسراهوره مزدا — برزیگر را به یاری همی خواند و گوید:

۲۱

ای برزیگر!

از جای برخیز... ۲

۲۲

در سومین پاسِ شب، آتش — پسراهوره مزدا — سروش پارسا را به یاری همی خواند و گوید:

ای سروش پارسای بُرزمند!

به یاری من بشتاب تا یکی از مردمان — پیش از آن که «آزی» دیوا فریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا نابود کند — با دستان پاگ شسته، هیزم پاک نزد من آورد.

۲۳

پس آنگاه، سروش پارسا، مرغی را که «پروذرش» نام دارد — و مردم بد زبان او را «کهرکتاس» می خوانند — بیدار می کند و مرغ، بانگ برمی آورد و دمیدن بامداد را نوید می دهد:

۲۴-۲۵

۳

(زگد.) «اژی» (اژی دهاک) برای ربودن «فرناگرفتنی» در برابر ایزد «آذر» قرار می گیرد. (← زام.

بندهای ۴۶-۵۰)

۱. مزدپرست همین که از خواب برخیزد، باید «کنشتی» برتن ببندد، دستانتش را بشوید و هیزم در آتش بگذارد. (زگد.)

۲. = بند ۱۹ همین فر.

۳. = بندهای ۱۶-۱۷ همین فر.

۲۶

آنگاه هم بستران به یکدیگر می‌گویند:
 برخیز. این خروس است که مرا می‌خواند.
 هریک از آن دو که نخست از جای برخیزد، نخست به بهشت رود.
 هریک از آن دو که نخست با دستان پاگ شسته، هیزم پاک نزد آتش — پسر
 اهوره‌مزدا — برد، آتش از او خشنود شود و براو خشم نگیرد و آنچه را که نیاز دارد، بدو
 بخشد و برای او چنین خواستار افزونی شود:

۲۷

بشود که گله‌های گاوان تو افزون شود و از پسران بسیار بهره‌مند شوی.
 بشود که اندیشه و زیرکی تو افزایش یابد.
 بشود که روان تو در تکاپو باشد.
 بشود که همه شبهای زندگی را با شادکامی و روان خوشی بسرآوری.
 چنین است افزون خواهی آتش، آورنده هیزم خشک را، هیزمی که آشونانه در
 روشنایی روزواری و پاکیزه شده باشد.

۲۸

کسی که به مهربانی و پرهیزگاری جفتی از این مرغ من «پرودرش»
 — نرینه‌ای و مادینه‌ای —^۱ به آشون مردی بدهد، چنان است که خانه‌ای با صد ستون و
 هزار تیرو ده هزار پنجره بزرگ و ده هزار دریچه بدو داده شده باشد.^۲

۲۹

کسی که همچند مرغ من «پرودرش» گوشت به آشون مرد بدهد، من
 — اهوره‌مزدا — نیازی نمی‌بینم که از او پرسشی دیگر باره کنم. او یگراست به بهشت

۱. خروسی و ماکیانی.

۲. در روز پاداش. (گپ.) مفهوم عبارت این است که اندازه نیکی دادن جفتی خروس و ماکیان به مردی
 آشون، در شمار پسین همچند دادن خانه‌ای آنچنان است و یا آن که در بهشت، چنان بجانه‌ای بدو داده خواهد
 شد. (زگد.)

خواهد رفت.

بخش سوم

۳۰

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
آیا تو در جهان استومند، به تنهایی و بی آن که نرینه ای به تو نزدیک شود، بارور
می شوی؟

۳۱

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای برزمنند!
چنین نیست. من در جهان استومند، به تنهایی و بی آن که نرینه ای به من
نزدیک شود، بارور نمی شوم.

۳۲

چهار نرینه اند که از آن منند. آنان همان گونه مرا آستن فرزندان می کنند که
دیگر نرینگان، مادینگان خویش را.

۵

۳۳

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
کیست نخستین تن از نرینگان تو؟

۳۴

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای برزمنند!
نخستین نرینه من کسی است که آشوتی به خانمان وی درآید و او از گنجینه

گرانبهای خویش، چیزی — هرچند اندک مایه — به وی ندهد.^۱

۳۵

چنین کسی همان گونه مرا آبتن فرزندان می‌کند که دیگر نرینگان، مادینگان
خویش را.

۳۶

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروج تیره روز و تبه‌کار!
چه چیز می‌تواند تاوان این کردار باشد؟

۳۷

پس دُروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چنین چیزی آن است که آن مرد به مهربانی و پرهیزگاری و بی آن که از او
خواسته باشند، از گنجینه گرانبهای خویش، چیزی — هرچند اندک مایه — به یکی از
آشونان بدهد.

۳۸

او بدین کار خویش، فرزندان مرا در زهدان چنان از میان می‌برد که گرگی
چار پای، کودکی را از زهدان مادری بیرون کشد و بردرد.

۳۹

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبه‌کار!
کیست دومین تن از نرینگان تو؟

۴۰

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروش پارسای بُرزمند!
دومین نرینه من کسی است که بر همه روی پای خویش بشاشد.

۴۱-۴۲

۱

۴۳

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروش پارسای بُرزمند!

چنین چیزی آن است که آن مرد پس از برخاستن از شاشیدن و سه گام دور رفتن از آن جا، سه بار نیایش «آهون ویریه...»^۲، دو بار نیایش «هومتتم...»^۳، سه بار نیایش «هوخشثروتمام...»^۴ و بار دیگر نیایش «آهون ویریه...» و یک بار نیایش «ینگه هاتم...»^۵ را بخواند.

۴۴

او بدین...^۶

۴۵

سروش پارسا...^۷

۴۶

پس دروج...^۸

۱. = بندهای ۳۶-۳۵ همین فر.
۲. = «آشیم و هو...» (= فر. ۱۰، بند ۸)
۳. یس. ۳۵، بند ۲ (= فر. ۱۰، بند ۴)
۴. یس. ۳۵، بند ۵ (= فر. ۱۰، بند ۸)
۵. یس. ۴، بند ۲۶
۶. = بند ۳۸ همین فر.
۷. = بند ۳۹ همین فر. با دگرگونی شماره به «سومین».
۸. = بند ۴۰ همین فر.

سومین نرینه من کسی است که هنگام خواب منی فروریزد.

۴۷-۴۸

..... ۱

۴۹

پس دُرُوجِ دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروشِ پارسای بُرزمند!

چنین چیزی آن است که آن مرد، هنگام برخاستن از خواب، سه بار نیایش...^۲

۵۰

او بدین...^۵

۵۱

پس آنگاه، آن مرد [منی در خواب فروریخته] امشاسپند سپندارمذ را بگوید:

ای سپندارمذ!

من این مرد را به تومی سپارم. تو این مرد را در روز بزرگ رستاخیز به من باز پس ده. او را بسان مردی شناسای «گاهان» و «یسنه»، مردی دین آگاه و پاسخ گوی رازهای دین، مردی خردمند و زیرک و تن-منشره به من باز پس ده.

۵۲

پس او را به نام «آتش داد» یا «آتش تبار» یا «آتش زاد» یا «آتش بوم» یا هر

نام دیگری که با «آتش» پیوند یافته باشد، بخوان.^۳

۱. = بندهای ۳۶-۳۵.

۲. دنباله مانند بند ۴۳ همین فر.

۳. «نیبرگ» می نویسد: «نطفه بنا بر باورداشت آریایی یک «مرد کوچک» است؛ یک عضو زاییده نشده تیره است. همه تشریفات متوجه این نکته است که برای یک «مرد کوچک» که ناخواسته از مجموعه بزرگ برون تاخته و گمراه شده است، بستگی به تیره را تأمین کند. از این رو وی به «آرمیتی» خدای مادینه تیره سپرده می شود تا از این راه، آن خدا او را به هنگام نوسازی بزرگ جهانی، همچون فرزندی که از همسر خود باردار

۵۳

سروش پارسا، گرزآخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروج تیره روز و تبهارا!
کیست چهارمین تن از نرینگان تو؟

۵۴

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چهارمین نرینه من کسی است — خواه مرد، خواه زن — که پس از پانزده
سالگی «گشتی» برتن نبندد و «سُدَره» نپوشد.

۵۵

در چهارمین گام^۱ ما دیوان، بی درنگ زبان و مغز او را تباه کنیم و او از آن پس
با نیرومندی گام در راه ویران کردن جهان «سپندمینو» گذارد و همچون جادوان و
«زَندیکان»^۲ به تباهی جهان کمر بندد.

۵۶

سروش پارسا، گرزآخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهارا!
چه چیزی می تواند تاوان این کردار باشد؟

۵۷

پس دُروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!

→ شده، معرفی کنند. این چه کسی است؟ از راه نام پسرش اشاره می شود که با «آتر» باید ترکیب شده باشد.
این «وهُومَن» است که صورت تجلی یافته اش آتریعی آتش است. «(دینها. ص ۱۵۶)»
۱. پادافره سه گام برداشتن بی «گشتی»، سه تازیانه با سروش و چون است. از چهارمین گام به بعد، گناه
«تَنافوهر» به شمار می آید. (گپ.)
۲. در متن Zanda آمده و در زگد. به غول یا شخص خشن و ناپروورده ترجمه شده است. در گپ. «زندیک» آمده
به معنی گمراه و پیرو عقیده باطل. (— یاد.)

چنین گناهی را هیچ تاوانی نیست.

۵۸

هنگامی که مردی پس از پانزده سالگی کُشتی نابسته یا سُدَره ناپوشیده، گام بردارد...

۵۹

در چهارمین گام...^۱

بخش چهارم

۶۰

[ای زرتشت!]...^۲

۶۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

کیست که ترا به تلخ‌ترین اندوه دچار می‌کند؟

کیست که ترا با تلخ‌ترین درد، دردمند می‌کند؟

۶۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین کسی «جَهِی»^۳ است که به روسپیگری در پی اَشَوَن و نا اَشَوَن،

مزداپرست و دیوپرست و نیکوکار می‌رود.^۴

۶۳

نگاه او یک سوم از سیلابهای روانِ کوهساران را می‌خشکاند.

۱. = بند ۵۵ همین فر.

۲. = بند ۷ همین فر.

۳. زن روسپی که تجسمی از ماده دیوی به همین نام است.

۴. چه او تن خود را به اَشَوَن بسپارد، چه به نا اَشَوَن یکسان است. هرگاه با سه مرد همخوابه شود، «مرگ ارزان» باشد. (گپ.)

نگاه او یک سوم از گیاهانِ رویانِ زیبای زرین فام را می‌پژمراند.

۶۴

نگاه او یک سوم از رستنیهایی را که پوشش زمین است^۱ می‌پژمراند.
نزدیک شدن بدویک سوم از اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یک سوم
از نیرومندی و توان آسون مرد را می‌کاهد.^۲

۶۵

ای سپیتمان زرتشت!
براستی من — اهوره مزدا — می‌گویم:
چنین آفریدگانی بیش از ماران شیبا^۳، بیش از گرگان زوزه کش، بیش از ماده
گرگی درنده که بر گله شبیخون زند، بیش از ماده غوکی که با هزار گله از تخمهایش
برآنها فرود آید، سزاوار کشتن اند.

۶۶

[ای زرتشت!] ...^۴

۶۷-۶۸

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

۱. یک سوم از نیروی سپندارمذ را. (گپ.)
۲. اگر زن روسپی به آبهای روان بنگرد، بازایستند؛ اگر به گیاهان بنگرد، از رویش بازمانند؛ اگر با مرد پارسا هم سخنی کند، هوش و پاکی مرد پارسا از میان برود. (صدر، ۶۷)
۳. در فرهنگهای فارسی «شیبا» به معنی «افمی» آمده؛ اما «مار شیبا» که در پهلوی هم به صورت «ماری شیپاک» بکار رفته، به معنی مارتندخزنده یا تندرو است. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین گفته است:
«سر دیوار او پر مار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا» (پور. یس. ج ۱، ص ۱۶۲، زیر).
در کتاب دین (اوستا) نوشته شده است: ای زرتشت سپیتمان! دربارهٔ زن، من به تو می‌گویم: هر زنی که تن خویش را در یک روز به دو مرد بسپارد، کشتنی تر از گرگ یا شیریا مار است. کسی که چنین زنی را بکشد، چنان ثوابی بدست می‌آورد که با فراهم آوردن هیزم برای هزار آتشکده یا ویران کردن هزار گنام مار گرزه یا دیگر ماران، کژدم، شیر و یا گرگ می‌تواند بدست آورد. (رک. ۵۹ ب)

اگر مردی دانسته و آگاهانه^۱ با زنی دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند و آن زن به سازگاری و دانسته و آگاهانه بدین دشتان مرزی تن دردهد، تاوان و پادافره آن مرد برای گناهی که او و آن زن کرده‌اند، چیست؟

۶۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
اگر مردی...^۲

۷۰

آن مرد باید آشونانه و پرهیزگاران هزار سرستور کوچک را بکشد و اندرونه آنها را همراه با «زور» به آتش^۳ پیشکش کند.
او باید استخوانهای شانه را به ایزدبانوی آبها پیشکش کند.^۴

۷۱

او باید آشونانه و پرهیزگاران هزار بسته هیزم از چوب نرم «اورواشنی» یا «ووهو-گون» یا «ووهو-کرتی» یا «هَذَا-نَیْتَا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری نزد آتش برد.

۷۲

او باید هزار دسته «برسم» را ببندد و ویژه آیین نیایش کند.
او باید آشونانه و پرهیزگاران هزار «زور» همراه با «هوم» و شیر به پاکیزگی آماده شده — که آشون مردی آنها را از آرایش پالوده باشد — همراه با ریشه‌های گیاه «هَذَا-نَیْتَا» پیشکش ایزدبانوی آبها کند.

۱. با آگاهی از وضعیت زن و دانستن این که این کار گناه است. (گپ.)

۲. مانند بند ۶۷-۶۸ از «اگر مردی...» تا «... تن دردهد.»

۳. آتش بهرام.

۴. استخوانهایی که گوشت آنها را مردم پرهیزگار خورده باشند. (گا.) ایرانیان هریک از اندامهای قربانی را به

یکی از ایزدان پیشکش می‌کردند و ویژه او می‌شمردند. (— یس . ۱۱، بند ۴، زیر.)

۷۳

او باید هزار مار بر شکم خزنده و دوهزار از گونه‌های دیگر ماران را بکشد.^۱
 او باید هزار تا از قورباغگانی را که در خشکی می‌زینند و دوهزار تا از
 قورباغگان آبی را بکشد.^۲
 او باید هزار مور دانه کش و دوهزار از گونه‌های دیگر موران را بکشد.^۳

۷۴

او باید سی پل بر آبراهه‌ها بسازد.
 او باید هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن را برتابد.^۴

۷۵

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بردوش کشد تا از گناه کردار
 ناروای خویش پاک شود.

۷۶

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهان آسوان درمی‌آید؛ اما اگر آن را
 نپذیرد، به جهان دُروندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زاده تاریکی
 است، فرومی‌افتد.

۱. دوهزار «ماربانک» (گپ.) در بند ۵ فر. ۱۴ در متن «ماران سگ‌نمای» و در زیرنویس «ماربانک»، آمده است.
۲. قورباغگان از دوزیستان اند و معلوم نیست چرا در این جا گروهی از آنان زیست کننده در خشکی و دسته‌ای «آبی» معرفی شده‌اند. شاید منظور از گروه دوم، قورباغگان نوزاد باشد که تا پیش از دگرپسی و بلوغ، کاملاً آبی‌اند و در بیرون از آب نمی‌توانند زیست کنند.
۳. درباره مور دانه کش — فر. ۱۴، بند ۵، زیر. ۴
۴. پنج تنافوهر که برابر است با شش هزار درهم.

فرگرد نوزدهم

بخش یکم

۱

اهریمنِ مرگ آفرین، سالار دیوان از سرزمینِ آباختر، از سرزمینهایِ آباختر پیش
تاخت.

اهریمنِ مرگ آفرینِ نیرنگ باز تبهکار چنین گفت:

ای دروج!

به سوی زرتشتِ آشون بتاز و او را تباه کن.

دروج و «بویستی» و «مَرِشون» — آن سیجِ نهران روان، آن دوزخ زاده —

تاخت کنان بیامدند.^۱

۲

زرتشت «آهون و بزیته ...» را به بانگ بلند برخواند:

۱. در این فرگرد، اهریمن می‌کوشد تا زرتشت را بکشد و هنگامی که در این کار شکست می‌خورد، به فریبکاری روی می‌آورد. زرتشت با هر دو گونه رزم افزار استومند و میثوی در برابر این تبهکاری اهریمن ایستادگی می‌کند و از اهوره مزدا خواستار آشکار کردن پاره‌ای از روشهای آیینی می‌شود. چگونه می‌توان دیوان را از خود راند؟ چگونه آفرینش مزدا را باید ستود؟ چگونه ناپاکی را باید شست و از میان برد؟ پس از مرگ، بر روان آدمی چه می‌گذرد؟

اهریمن و گروه دیوان کار گزاروی نو مید می‌شوند و ناتوان از تبهکاری خویش به دوزخ می‌گریزند. این فرگرد را می‌توان «مکاشفه» نامید و استخوان بندی «وندیداد» به شمار آورد. نتیجه آن، در میان بخشهای یکم و سوم جای گرفته است. بخش یکم کوشش دیوان را برای مانع شدن از «مکاشفه» نشان می‌دهد و بخش سوم حاصل این کوشش را بیان می‌دارد و بخش دوم در میان این دو بخش، تجریدی از روشهای آیینی یا فشرده و خلاصه «وندیداد» را دربر می‌گیرد. (یادداشت افزوده بر آغاز این فرگرد در گزارش دارمستر)

.....^۱
 پس آنگاه نیایشی دیگر برخواند؛ آبهای نیک رود «دایتیا»ی نیک^۲ را بستود و به پیروی از «داد» مزدپرستان خستو شد.
 دروج و «بویتی» و «مَرشَوَن» — آن سیجِ نهران روان، آن دوزخ زاده — هراسان رو در گریز نهادند.

۳

دُروج نیرنگ باز، اهریمن را چنین گفت:
 ای اهریمن تباهاکار!

«فر» زرتشت چنان بزرگ است که من کشتن وی را هیچ راهی نمی یابم.
 زرتشت در نهاد خویش، دیوان و «دُرَوَند» ان تباهاکار را دید و با خود اندیشید.
 آنان کشتن مرا به هم سخنی نشسته اند.

۴

زرتشت از جای برخاست و بی هیچ لرزشی از بیم اهریمن و دشواری چپستانهای بدخواهانه او،^۳ سنگی — همچند خانه ای — را^۴ که از آفریدگار اهوره مزدا گرفته بود، در دستهای خویش به چرخش در آورد.
 اهریمن پرسید:

تو که برفراز کوهی در کرانه رود «دَرِجا»^۵ در خانه «پوروشَسَب»^۶ ایستاده ای،

۱. = بند ۱۹ فر. ۸

۲. ← فر. ۱، بند ۳

۳. این پاره ای از یک اسطوره کهن است که در آن زرتشت و اهریمن، به ترتیب نقشهای «ادیپوس» و «ابوالهول» را برعهده دارند. (← «اورمزد و اهریمن»، بندهای ۱۶۵-۱۶۳)

۴. برخی برآند که این سنگ، نماد نیایش «آهونَ وِیرِته» بوده است. همچنین آن را با چوب نه گره که در آیین «ترشَوم» (فر. ۹، بند ۱۴) بکار می رود، یکی شمرده اند. در ار. (بند ۲۰) این سنگ، نماد نیایش «آهونَ وِیرِته...» خوانده شده است.

۵. رودی است که زرتشت برفراز کوهی در کرانه آن، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد. دار آن را با رودی به نام «دَرَه» که از کوه سیلان در آذربایجان سرچشمه می گیرد و به رود ارس می پیوندد، یکی شمرده است.

۶. پدر زرتشت.

این سنگ را از کجای این زمین پهناورِ گوی سانیِ دور کرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش در آورده‌ای؟

۵

زرتشت به اهریمن پاسخ داد:

ای اهریمن تباهاکار!

من آفرینش دیو را فرومی‌گویم.

من «نَسو»ی دیوآفریده را فرومی‌گویم.

من پری «خَتّی تی»^۱ دیوآفریده را فرومی‌گویم.

تا بدان هنگام که سوشیانت پیروز و دیوافکن از دریای «کیانسیه»، از سرزمین

نیمروز، از سرزمینهای نیمروزپا به پهنهٔ زندگی بگذارد.

۶

اهریمن نیرنگ باز، آفریدگارِ جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:

ای زرتشتِ آشون!

آفریدگان مرا نابود مکن.

تو پسر پرورشسبی^۲ و از مادر خویش زاده شده‌ای.^۳

از دین نیکِ مزداپرستان روی برتاب تا از آن کامروایی که آن کشندهٔ مردمان^۴

— فرمانروای جهان — از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

۷

سپیشمان زرتشت در پاسخ به اهریمن چنین گفت:

نه! من هرگز از دین نیکِ مزداپرستان روی برنتابم؛ اگرچه تن و جان و روانم از

۱. — فر. ۱، بند ۱۰

۲. در گپ. پیش از این جمله آمده است: «من می‌دانم.»

۳. — (بند ۴۶ فر.) شاید بتوان گفت که از این جمله چنین برمی‌آید: «مادرت از من یاری خواست.»

گپ. افزوده‌ای اینچنین دارد: «نیاکان تو مرا می‌پرستیدند؛ تو نیز مرا پرستش کن.»

۴. اشاره است به «اژی‌دهاک» موجود اساطیری که بنا بر اسطوره هزار سال به کامروایی بر جهان فرمانروایی کرد.

هم بگسلد.

۸

اهریمن نیرنگ باز، آفریدگار جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:
با کدامین گفتار بر من چیره می شوی و مرا از خود می رانی؟
آفریدگان نیک با کدام رزم افزار بر آفریدگان من — که اهریمنم — چیره
می شوند و آنان را از خود می رانند؟

۹

سپیشمان زرتشت در پاسخ به اهریمن، چنین گفت:
هاون [پاک]، تشت [پاک]، هوم و مئثره ی ورجاوند که مزدا مرا آموخته
است، اینهاست رزم افزارهای من؛ بهترین رزم افزارهای من.
ای اهریمن تباہکار!
با این مئثره ی ورجاوند اهورایی، من بر تو چیره می شوم و ترا از خود می رانم.
آفریدگان نیک، با این رزم افزار بر تو چیره می شوند و ترا از خود می رانند.
این رزم افزار را سپندمینو در زمان بی کرانه^۱ به من داد.
این رزم افزار را امشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش، به من دادند.

۱۰

زرتشت نیایش «آهون ویزیه...» را به بانگ بلند برخواند.
زرتشت آشون به بانگ بلند چنین گفت:

«ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانه دلدادگان تو؟

ای مزدا!

[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد. پس در پرتو

۱. نیایش «آهون ویزیه...» پیش از آفرینش جهان به زرتشت فروفرستاده شد. (پس . ۱۹)

آشَه یِ گرامی، ما را یاری بخش تا منشِ نیک به سوی ما آید.»^۱

بخش دوم

۱۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!
[زرتشت برفراز کوهی در کرانه رود «دَرِجا» نشسته، نیایش کنان و پرستش به بارگاه
اهوره مزدا، به امشاسپندان نیک — بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ — برده بود.]

۱۲

چگونه جهان را از گزند «دُروج» و از آسیب «اهریمن» تباهاکارهایی

بخشم؟

چگونه آرایش آشکار و نهان را از جهان دورکنم؟
چگونه «نَسو» را از خانمان مزداپرستان بیرون برانم؟
چگونه آشون مرد را از آرایش پاک کنم؟
چگونه آشون زن را از آرایش پاک کنم؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت!

دینِ نیکِ مزداپرستی را بستای.

ای زرتشت!

امشاسپندان، شهریاران هفت کشور روی زمین را بستای.

ای زرتشت!

آسمان زَبَرین و زمانِ بی کرانه و «ویو» ایزد زَبَر دست را بستای.

ای زرتشت!

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ — دختر زیبای اهوره مزدا — را بستای.

۱۴

ای زرتشت!

فَرَوَشی مرا — که اهوره مزدایم — بستای.

فَرَوَشی مرا — که بزرگترین، بهترین، زیباترین، استوارترین، هوشیارترین،
بُرمندترین و در آشه بلندپایگاه‌ترین [میثویان] ام و همهٔ روانم مَثْرَه‌ی ورجاوند است —
بستای.

ای زرتشت!

سراسر آفرینش مرا — که اهوره مزدایم — بستای.

۱۵

[اهوره مزدا چنین گفت:]

زرتشت گفتار مرا پذیرفت و پیرو شد [و گفت:]

سراسر آفرینش پاک اهوره مزدا را می‌ستایم.

مهر فراخ چراگاه، آن ایزد در بردارندهٔ بهترین و شکوهمندترین و دیوافکن‌ترین رزم‌افزارها
را می‌ستایم.

سروش پارسای بُرمند را می‌ستایم که گرژی را برای فرو کوفتن بر سر دیوان در

دستهای خویش می‌گرداند.

۱۶

مَثْرَه‌ی ورجاوندِ فرّه‌مند اهورایی را می‌ستایم.

آسمان زبَرین و زمان بی‌کرانه و «ویو» ایزد زبَر دست را می‌ستایم.

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ — دختر زیبای اهوره مزدا — را می‌ستایم.

«داد» نیک مزداپرستی، «داد» دیوستیز زرتشتی را می‌ستایم.

۱۷

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهانِ نیکی! ای اهوره مزدا!

با کدامین نیایش، آفرینش اهوره مزدا را بستاییم. و بدان یاری رسانم؟

۱۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به سوی آن درخت زیبا^۱ — آن درخت فرار و یبده و نیرومند در میان درختان

فرار و یبده — برو و این سخنان را برگو:

درود بر تو ای درختِ آشونِ مزدا آفریده!

«آشَم وُهو...»

۱۹

آشونِی باید تا ترکه^۲ «برسم» را به درازای گاو آهن و به ستبری دانه جو، از آن

درخت ببرد؛ آن را به دست چپ خویش برگردد و هنگام نیایش اهوره مزدا و امشاسپندان

و هوم زرین براننده زیبا و بهمن و «راتا»ی نیک آشونِ مزدا آفریده والا، چشم از آن

برنگیرد.^۲

۲۰

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای دانای دانایان! ای همیشه بیدار! ای همواره هشیار!

آشونِ نیک منش، آشکارا و پنهان دچار آرایش می شود. دیوانی که در تن

مردگان راه یافته اند، او را می آیند.

آشونِ نیک منش، چگونه می تواند تن و جامه خویش را از این آرایش رهایی

بخشد و پاک کند؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. درختی که شاخه های برسم را از آن می چینند.

۲. مزداپرستان برآنند که موبد برگذارکننده آیین نیایش و پرستش، باید در تمام مدت برگذاری آیین، چشم بر

ترکه های برسم که در دست گرفته است، بلوزد. (رک. ۹۷ ب)

گمیزِ وِرزاوِ اخته ناشده‌ای را — بدان سان که روش آیین است —^۱ برگیر و
آشَوَنِ آلوده را به دشت مزدا آفریده^۲ ببر تا برگرد خویش، شیار بکشد.^۳

۲۲

پس نیایش «آشَمِ وُهو...» را یکصد بار برخواند.
آنگاه نیایش «آهَوَنَ وِیژیه...» را دویست بار برخواند.
سپس تن و جامهٔ آلودهٔ خویش را چهار بار با گمیز و دو بار با آب آفریدهٔ بغ
بشوید.^۴

۲۳

بدین سان تن و جامهٔ آشَوَنِ نیک منش پاک شود. پس آنگاه جامهٔ خویش را با
دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ برگیرد و آن را در زیر آسمان
بلند، در پرتو اختران آفریدهٔ بغ بگذارد تا نه شب سپری شود.^۵

۲۴

هنگامی که نه شب سپری شد، زور به آتش نیاز کند، هیزم سخت چوب به
آتش برد، بُخور وُهو-گونَ به آتش برد و تن و جامه را بدان خوشبو کند.

۲۵

بدین سان تن و جامهٔ آشَوَنِ نیک منش پاک شود. پس آنگاه جامهٔ خویش را با
دست چپ و دست راست با دست راست و دست چپ برگیرد و به آوای بلند، چنین
بخواند:

۱. رنگ چنین «وِرزاو»ی باید به طور کامل سفید باشد. حتی اگر یک موی سیاه برتن او باشد، درخور چنین کاری نیست. (Sorābji Kāvāsji Khambātā, in the Indian Antiquary, VII, 180)
۲. منظور همان جای شستشو دادن و پاک کردن آلودگان است که «بَرشَنوم گاه» نام دارد.
۳. (← فر. ۹، بند ۱۰)
۴. این رهنمود پاک کردن تن و جامه با آنچه پیش از این گفته شد (فر. ۸، بند ۳۷ و فر. ۹، بند ۲۸) هماهنگ نیست.
۵. منظور آن است که در این نه شب در داخل خانه و در زیر سقف نخوابد. جامهٔ او نیز باید در این مدت در هوای آزاد گذاشته شود. دربارهٔ جامهٔ مرده ← فر. ۷، بند ۱۲

شکوه از آنِ اهوره مزدا باد!
شکوه از آنِ امشاسپندان باد!
شکوه از آنِ همهٔ دیگر آشَوَنان باد!

۲۶

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای اهوره مزدا! ای دانای دانایان!
آیا آشَوَن مرد و آشَوَن زن را به دین تو فراخوانم؟
آیا دیو پرستِ تبهکار را که زمین مزدا آفریده و آب روان و گندم سرسبز و همهٔ
دیگر چیزهای گرانبهای خویش را بیهوده و بی بهره گیری رها می‌کند، به کار نیک
اهورایی وادارم؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
چنین کن. این خویشکاریِ تست که چنین کنی.

۲۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
کردارهای نیک به کجا می‌روند و در کجا فراهم می‌آیند؟
کردارهای نیکی را که مردمان در زندگانی استومند برای آمرزش روانهای
خویش بجای آورده‌اند، در کجا بازمی‌یابند؟

۲۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
بدان هنگام که روزگارِ زندگی کسی سپری شود و بمیرد، دیوان بدکار دوزخی
بر او می‌تازند.
چون سومین شب بگذرد و بامداد پگاه پدیدار شود و روشنایی برآید و ایزدمهر،
دارندهٔ بهترین رزم‌افزارها، کوهساران سراسر شادی بخش را سرشار کند و خورشید
سربرزند...

۲۹

... دیوی که او را «ویزَرش» خوانند، روانهای دُرَوَندانِ تبهکار در گناه زیسته را فرو بسته می برد. ^۱ روان دُرَوَندانِ تبهکار و نیکوکار، هر دو از راه زمان ساخته که به «چینودپل» می پیوندند، می گذرند. بر سر چینودپل — پل اهوراییِ مزدا آفریده — آنان پاداش کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش بجای آورده اند می جویند. ^۲

۳۰

پس آنگاه دوشیزه ای خوش اندام، نیرومند، بلندبالا، بازشناسنده ^۳، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره دست و بسیار زیرک، با سگانی در دو سوی او ^۴ فرامی رسد. ^۵
او روان نیکوکار را از فراز البرز کوه ^۶ و از چینودپل می گذراند و در برابر ایزدان میثوی جای می دهد.

۳۱

بهمن ^۷ از سریر زرین خویش برمی خیزد و بانگ برمی آورد:

ای آشون!

چگونه از آن جهان پرآسیب بدین جهان جاودانه در آمده ای و به سوی ما

می آیی؟ ^۸

۳۲

روانهای نیکوکاران به شادکامی به نزدیک اورنگ زرین اهوره مزدا، به نزدیک

۱. هرکس بندی بر گردن خویش دارد که پس از مرگ، اگر نیکوکار باشد از گردن او می افتد و اگر تبهکار باشد، او را بدان بند به دوزخ می کشانند. (گپ.) — فر. ۵، بند ۸
۲. — فر. ۳، بند ۳۴ و ۳۵ و فر. ۱۸، بند ۳۳.
۳. بازشناسنده نیکوکار از تبهکار.
۴. سگان نگهبان چینودپل. (— فر. ۱۳، بند ۹)
۵. سنج. هاد. فر. ۲، بند ۹
۶. بنا بر اساطیر ایرانی، البرز کوهی است میثوی که خورشید از آن سرمی زند و آرامگاه ایزدان در آنجاست.
۷. به گفته یکی از موبدان زرتشتی، بهمین نگاهبان در بهشت است. (زگد.)
۸. سنج. فر. ۷، بند ۵۲

تختهای زرین امشاسپندان، به «گرزمان»، به سرایِ اهوره مزدا، به سرای امشاسپندان،
به سرای همه دیگر میتویانِ آشون می‌رسند.

۳۳

دیوانِ تبهکارِ بد کردار پس از مرگ آشون مردی که خود را از آرایش پالوده
باشد، چنان از بویِ خوشِ روان او می‌هراسند که گوسفندیِ گرگ زده^۲.

۳۴

روانهای نیکوکاران در آن جا با ایزد «تریوسنگ»^۳ دوست مزدا اهوره همنشینی
می‌کنند.
ای زرتشت!

تو خود، این جهان آفریده اهوره مزدا را بستای.

۳۵

زرتشت آن گفتار اهوره مزدا را پذیرفت:
جهانِ آشون آفریده اهوره مزدا را می‌ستایم.
زمین و آب مزدا آفریده و درختانِ آشون را می‌ستایم.
دریای فراخ کرت را می‌ستایم.
آسمان درخشان را می‌ستایم.
گیهان زبَرین و درخشان و جاودانه را می‌ستایم.

۳۶

سرای روشن و پرفروغ و سرشار از کامروایی آشونان را می‌ستایم.
گرزمان، سرای اهوره مزدا، سرای امشاسپندان، سرای همه دیگر میتویانِ آشون
را می‌ستایم.

۱. یعنی آیین «برشوم» را برگذار کرده باشد.
۲. اهوره مزدا همه بوی خوش و اهریمن همه آلودگی و گند است. (بن. بخش یکم) روانهای پیروان آنها نیز
چنان است. در آیین برشوم، تن و روان هر دو خوشبو می‌شود.
۳. ایزد پیک و پیام آور اهوره مزدا. (س. فر. ۲۲، بند ۷)

سرای کامروایی جاودانه و چینودیل مزدا آفریده را می ستایم.

۳۷

«سَوگ» ی نیکِ فراخ دیدگاهِ آشَوَن را می ستایم.
 قَرَوَشی های توانای نیکوکاران را می ستایم.
 همه آفرینش نیک را می ستایم.
 ایزد بهرام اهوره آفریده، دارنده فرّ مزدا آفریده را می ستایم.
 تَشتر ستاره روشن و درخشان را که به پیکر گاوی زرین شاخ درآید، می ستایم.

۳۸

گاهانِ آشَوَن نیک، شهریاران همه رَدان^۱ را می ستایم.
 آهونود گاه را می ستایم.
 اَشَتود گاه را می ستایم.
 سپتَمد گاه را می ستایم.
 وُهوخِشتر گاه را می ستایم.
 وهیشتوایشْت گاه را می ستایم.

۳۹

کشورهای آرزهی و سَوهی را می ستایم.
 کشورهای قَرَدَدَفشو و ویدَدَفشو را می ستایم.
 کشورهای وُاورو بَرَشتی و وُاورو جَرَشتی را می ستایم.
 «خَونیرت» درخشان را می ستایم.
 هیرمند درخشان و قَرَه مند را می ستایم.^۲
 آشَی نیک را می ستایم.
 چِیستی نیک را می ستایم.

۱. شهریاران آفرینش که بر همه دیگر رَدان و فرمانروایان، فرمان می رانند و به وسیله آنان است که دیگر آفریدگان ستوده می شوند. (گپ.)

۲. فر. ۱

بهترین چستی را می‌ستایم.
فَرَسْرَمینهای ایرانی را می‌ستایم.
فَرَجَمِ خوب رَمه را می‌ستایم.

۴۰

سروش پارسای بُرزمند دیوافکن را چون پرستش و نیایش کنند، شادمان شود و آن پرستش و نیایش را بپذیرد.
زُور و هیزم سختِ چوب به آتش ببر.
بخورُوهُو- گونَ به آتش ببر.
آتش وازیشْت، فروافکننده شِیْنَجَفَرِ دیو را پرستش و نیایش کن و گوشت پخته و شیرِ جوشان نزد وی ببر.

۴۱

سروش پارسا را پرستش و نیایش کن که کوند^۱ دیوبی می‌مست را فروافکند؛
دیوی که بر دُرُوجِ مردانِ سست^۲، بر دیو پرستانِ تبهکارِ در گناه زیسته فروافتد.

۴۲

کَرَماهی را می‌ستایم که در ژرفای دریاچه‌ها، در زیر آبها می‌زید.
کهکشان زَبَرین و کهن، بزرگترین آوردگاه دو مینو^۳ را می‌ستایم.
هفتورنگ درخشان را با فرزندان و گله‌هاشان^۴ می‌ستایم.

بخش سوم

۴۳

اهریمن مرگ آفرین، سالار دیوان، ایندَر دیو سَوَرُو دیو، نانگ هَیْثیه دیو،

۱. = کوندی. — فر. ۱۱، بند ۹

۲. پیروان دروج که خویشکاریهای دینی را فرومی‌گذارند.

۳. شِیْنَت مینو و آنگَر مینو.

۴. هفتورنگ یا ستارگان هفت گانه مشهور به هفت برادران را به گونه هفت تن دارای فرزندان و گله‌ها (کنابه از

ستارگان) مجسم کرده‌اند.

توروی دیو، زیریچ دیو، دیوِ خشمِ خونینِ درفش، اکتش دیو، زاوَرُون دیو کشته پدران، بویتی دیو، دُریوی دیو، دیوی دیو، کسوی دیو، پیتی شه دیو و مَرشون دیو آساترین همه دیوان، نگران و اندیشناک بدین سوی و آن سوی می رفتند.

۴۴

اهریمن نیرنگ باز تبهکارِ مرگ آفرین، چنین گفت:
چرا درنگ کرده ایم؟
دیوان تبهکارِ بدسرشت بر فراز «آرزور»^۱ گرد آیند.

۴۵

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و به بدچشمی نگریستند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و بانگ برآوردند:
بر فراز آرزور گرد آیم...

۴۶

... هم اکنون زرتشتِ آشون در خانه پوروشسب زاده شد. چگونه کشتن او را دست به کار کنیم؟
هستی او، خود رزم افزاری است دیوافگن. اوست که با دیوان و دُروجان و دیو پرستان و «نسو»ی دیو آفریده بستیزد و دروغ دروغگویان را ناچیز کند.

۴۷

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت به ژرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند.
«آشیم و هو...»

۱. دروازه دوزخ. («آرزور» در یاد.)

فرگرد بیستم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

«ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون! چه کسی بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، روین تن^۱ و پیشداد؟^۲»

چه کسی بود که بیماری را به بیماری بازگرداند؟^۳

چه کسی بود که مرگ را به مرگ بازگرداند؟^۴

چه کسی بود که نخستین بار نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور راند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

«ثریث» بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، روین تن و پیشداد که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور راند.^۴

۱. که همچون اسفندیار، هیچ رزم‌افزاری در او کارگر نمی‌افتد. (گپ).
۲. پیشداد یا پیشدادی نام نخستین دودمان شاهان داستانی ایران است و معنی واژگانی آن «کسی که پیش از دیگران داد آورد» است.

۳. یعنی بیماری و مرگ را به بند کشید. (گپ).

۴. ثریث نخستین کسی است که بیماری و مرگ را از جهان دور می‌راند. اهوره مزدا ده هزار گیاه دارویی را که بر گرداگرد درخت جاودانگی — گوگیرن یا هوم سفید — روییده است، از بهشت می‌آورد و در دسترس او می‌نهد. نام ثریث را جز در این فرگرد، تنها یک بار در اوستا (یس . ۹، بند ۷) می‌بینیم که در شمار نخستین

او بود که به جست و جوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و امشاسپند «شهریور»^۱ برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و پوسیدگی و گندیدگی — که اهریمن به پتیارگی خویش برای گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید — داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت...

→ نیایشگران «هوم» پدیدار می‌شود. آنچه دربارهٔ چیره‌دستی ثریت در کار پزشکی و درمان بخشی آمده است، با هوم پیوند دارد. از آن‌جا که هوم مایهٔ زندگی و تندرستی است، نخستین نیایشگران وی نیز باید نخستین پزشکان باشد.

ثریت در اصل با «ثُریتون» یکی بوده است. از یک سو در «ریگ‌ودا» می‌بینیم که پیروزی بزرگ ثُریتون به «ثریت» یا «ثُرایتان» یا «ثریت آیه» (پسر آنها) نسبت داده می‌شود که هم نیایشگری آسمانی است و هوم را در باران می‌افشانند و هم پهلوانی گیهانی است و ازدهای توفان را می‌کشد. از سوی دیگر می‌بینیم که ثُریتون همان خویشکاری‌هایی را به سرانجام می‌رساند که ثُریت.

بنا به نوشتهٔ «حمزهٔ اصفهانی» او بنیان‌گذار دانش پزشکی و داروسازی است و بر تعویذها یا عزایمی که برای دفع موجودات شریر و درمان بیماریها بکار می‌رود، نام او را می‌نگارند. در خود اوستا برای از میان بردن بیماریهای گری، تب، آبگونه‌های چرکین گوناگون، ناتوانی و آسیبهای دیگری که از مار پدید آمده است، فروشی ثُریتون ستوده می‌شود. (فرور. بند ۱۳۱) از این بند چنین برمی‌آید که ایرانیان، بیماریها را پدید آمده از مار و به دیگر سخن، گونه‌ای زهر آلودگی می‌دانسته‌اند. این نظریه که دانش جدید نیز آن را یکسره رد نمی‌کند، نقش بزرگ مار را در پرستش «آسکلپیوس» یادآوری می‌کند. (در اساطیر یونان، آسکلپیوس یا اسکولاپ در عین حال هم قهرمان و هم خدای پزشکی به شمار می‌آید و از نشانه‌های ویژهٔ او مارهای پیچیده به دور یک چوب است. فایر.) همان‌گونه که بیماری از مار پدید می‌آید، درمان آن نیز باید — یا می‌تواند — از آن پدید آید و به هر حال سبب آن که کشندهٔ مار را می‌ستوند، آن بود که می‌خواستند کاری بر ضد مار بکنند.

بدین سان «ثریت» یا «ثُریتون» برای داشتن عنوان «نخستین پزشک» حقی دوگانه دارد؛ چه هم نیایشگر هوم و هم چیره‌شونده بر ازدها (= مار) است. به نظر می‌رسد که در وداها نیز «ثریت» خدای پزشکی بوده است. (رو. کتاب هشتم، بخش ۴۷، بند ۱۳) (دار.)

۱. امشاسپند «خُشترَویزیه» (= شهریور) نگاهبان فلزهاست و کاردی زرنشان به ثُریت می‌دهد. بنابراین، او نخستین کسی است که «کارد پزشکی» می‌کند. (— فر. ۷، بند ۴۴) از بند ۴ همین فرگرد برمی‌آید که ثُریت در عین حال نخستین کسی است که با گیاهان دارویی و با مئثره‌ی ورجاوند به کار پزشکی و درمان دست می‌زند. (— فر. ۲۲)

۴

... و من — که اهوره مزدایم — گیاهان دارویی را — که صدها و هزارها و ده هزارها، گرداگرد درخت گوکِرِن^۱ رویده است — بدو فرو فرستادم.

۵

همهٔ این گیاهان دارویی را با بزرگداشت و آفرین و نیایش برای درمان تن مردمان فرامی خوانیم ...

۶

... پایداری در برابر بیماری، مرگ، درد، تب، سردرد، تب لرزه، بیماری، «آژَن» [؟]، بیماری «آژَهو» [؟]، خوره، مارگزیدگی، بیماری «دوروگ» [؟]، بیماری همه گیر، بدچشمی، پوسیدگی و گندیدگی را که اهریمن به پتیارگی خویش برای گزندرسانی به تن مردمان آفرید.

۷

من می گویم: ای بیماری دور شو.
من می گویم: ای مرگ دور شو.
من می گویم: ای درد دور شو.
من می گویم: ای تب دور شو.
من می گویم: ای ناخوشی دور شو.^۲

۸

به نیروی گیاهان دارویی «دُروج» را فرومی کوبیم.

۱. گوکِرِن یا هوم سفید را شهریار گیاهان دارویی خوانده اند. گفته شده است که گیاهان دارویی به شمار ده هزار آفریده شده اند تا در برابر بیماریهای بسیاری که اهریمن آفریده است، چاره گریاشند. (بن. بخش ۹. همچنین — فر. ۲۲، بند ۲) در هند نیز گفته شده است که «سوم» (= هوم ایرانیان) شهریار گیاهان دارویی است و این گیاهان از آسمان آمده اند. «گیاهان دارویی» هنگام فرود آمدن از آسمان، گفتند: هریک از مردمان که بر ما دست زند، هرگز از هیچ زخمی رنج نبرد. (رو. بخش ۱۰، بندهای ۱۷ و ۹۷)
۲. دروندیداد ساده، این دورباش به همهٔ بیماریهای گفته شده در بند پیش نیز داده شده است.

به نیروی آنها می‌توان «دُروج» را فرو کوفت.
ای اهوره!

آنها می‌توانند ما را نیرو و توان بخشند.

۹

من بیماری را دور می‌رانم.

من مرگ را دور می‌رانم.

من تب را دور می‌رانم.

من پوسیدگی و گندیدگی را — که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای
گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید — دور می‌رانم.

۱۰

من همه گونه‌های بیماریها و مرگها را دور می‌رانم.

من همه جادوان و پریان و همه «جینی»^۱ های تبهکار را دور می‌رانم.

۱۱

بشود که «آیرِیَمَن»^۲ گرمی بدین جا آید، شادمانی مردان و زنان زرتشتی را؛
شادمانی آشون را با پاداشی سزاوار که پیروی از دین اهورایی پدید آورد؛ با بخشش
پسندیده‌اشه که اهوره‌مزدا ارزانی دارد.

۱۲

بشود که «آیرِیَمَن» گرمی همه گونه‌های بیماریها و مرگها را، همه جادوان و
پریان را و همه جینی های تبهکار را فرو کوبد.

۱۳-۱۴

۳

۱. ← فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۱، بند ۲. در گد. جینی های تبهکار به «جن های کافر» برگردانده شده
است. (۴)

۲. ← فر. ۲۲

۳. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ فر. ۸

فرگرد بیست و یکم

بخش یکم

۱

درود بر گاو پاک.^۱
درود بر تو ای گاونیکوکار.
درود بر تو که افزونی می بخشی.
درود بر تو که می رویانی.
درود بر تو که بهترین آشون و آشونِ هنوز نازاده را بهروزی می بخشی.
درود بر تو که «جَهِی»^۲ و «آشموغ» نآشون و فروانروای ستمگر را نابود می کنی.

بخش دوم

۲

ای ابریا! شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میان هوا به سوی زمین، هزار دانه،
ده هزاران دانه باران فروبار!
ای زرتشتِ آشون!

۱. گاو نخستین که اهوره مزدا او را بیافرید و اهریمن با یاری «جَهِی» او را کشت. ستایش گاو پاک، سرآغازی است بر ستایش آب. در یک اسطوره کهن ابری را می بینیم که به گاوی همانند شده است و باران از آن فرومی بارد. («اورمزد و اهریمن»، بند ۱۲۲) این بند را هنگام برخورد با گاو نریا هرگونه چار پای دیگری می خوانند. (روا. ۳۸۶)

۲. = جَینی. ← فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۰، بند ۱۰

چنین بگوی تا همه بیماریها را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ را یکباره نابود کنی؛
تا همه بیماریهای پدید آورده جینی را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ پدید آورده جینی را
یکباره نابود کنی؛ تا «گد» و «آپه گد» [؟] را یکباره نابود کنی.

۳

اگر بیماری مرگ زای شامگاهان فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
اگر بیماری مرگ زای بامدادان فراز آید، درمان آن شامگاهان برسد.
اگر بیماری مرگ زای شب هنگام فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
بشود که باران، آبهای تازه فروبارد؛ خاک را نو کند؛ درختان را سرسبز کند و
تندرستی نو و توانایی تازه در کار درمان پدید آورد.

بخش سوم
(الف)

۴

ای ابر!

دریای فراخ کرت جای گردآمدن همه آبهاست.^۱ تونیز برای و به راه هوایی فراز
رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به راه هوایی فراز رو.^۲
ای آن که اهوره مزدا راه هوایی را برای برآمدن و بالیدن تو پدید آورده است!
برای و به چرخش در آی.

۱. ایرانیان بر این باور بودند که آب و روشنایی از یک چشمه اند و در یک بستر روان می‌شوند. همچنان که
روشنایی از البرز — [کوهی که گرداگرد جهان را فرا گرفته است] — برمی‌آید، آنها نیز از همان جا می‌جوشند
و به همان جا بازمی‌گردند. (بن، ۲۰) هر روز خورشید و ماه و ستارگان از البرز برمی‌آیند و هر روز همه آبهای
روی زمین با هم به دریای فراخ کرت بازمی‌گردند و در آن جا فراهم می‌آیند تا بار دیگر از فرازهای البرز به
زمین فرویزند. (بن، ۷-روا، ۴۳۱، وند. فر. ۵، بند ۱۵) از آن جا که روشنایی از سه سرچشمه (خورشید و
ماه و ستارگان) پدید می‌آید، آنها را سه بار می‌ستایند: یک بار با خورشید، بار دیگر با ماه و سرانجام با
ستارگان؛ چنان که گویی باران به خاستگاه دارد که با سه سرچشمه روشنایی پیوسته است. گفتنی است
که تاکنون نیز مردم ایران در تعبیر رؤیا، آب را نشانی از روشنایی می‌دانند.

۲. آنها از آسمان به زمین فرود می‌آیند و از زمین به آسمان فرامی‌روند. (سفر. ۵، بند ۱۵)

۵

ای خورشید تیزاسب!
برآی! از فراز البرز برآی و در درازنای آسمان به چرخش درآی و برج جهان فروغ
بیفشان. در درازنای راهِ مزدا آفریده، در درازنای راهی که ایزدان ساخته اند، راهی آبی^۱
که آنان گشوده اند.

۶

تو بدین نیایش ورجاوند، از گزند اهریمن آسوده خواهی ماند.^۲
ای کودک!
من ترا در زادن و بالیدن پاک می‌کنم.
ای زن!
من نیرو و تن ترا بی آرایش می‌کنم. من ترا زنی پر فرزند و پر شیر می‌کنم...

۷

... زنی^۳ پر تخمه، پر شیر، پر چربی، پر مغز استخوان و پر فرزند.
من ترا هزار چشمه جوشان و روان به سوی کشتزارها پدید می‌آورم که فرزندان را
خوراک دهند.

بخش سوم

(ب)

۸

ای ابر. ...^۴

۱. راه ابر و باران.
۲. این بند و بند پس از آن، از زبان «اردویسور اناهیتا» ایزدانوی آبهاست. (— آب.)
۳. بهتر است که در این جا به جای زنی، «مادینه ای» باشد. در متن برای «شیر» دو واژه آمده است که یکی اشاره به شیر زن دارد و دیگری به شیر گاو.
۴. = بند ۴ همین فر.

۹

ای ماهِ دربرگیرندهٔ تخمهٔ گاو!^۱
برآی! از فراز البرز...^۲

۱۰-۱۱

.....^۳

بخش سوم

(پ)

۱۲

ای ابر! ...^۴

۱۳

ای ستارگانِ دربرگیرندهٔ تخمهٔ آبها!^۵
برآید! از فراز البرز...^۲

۱۴-۱۶

.....^۶

۱۷

ای خورشید! ای ماه! ای ستارگان!

۱. هنگامی که گاو (گاو نخستین) مرد، هرچه در تخمهٔ او روشن و نیرومند بود به فلک ماه برده شد و پس از پاک شدن در پرتو نور ستارگان، دو آفریده از آنها شکل گرفتند که یکی نرینه بود و دیگری مادینه و از آنان دو یست و هفتاد گونه از جانوران پدید آمدند. (بن، ۴، ۱۰- اورمزد و اهریمن، ۱۲۵ و ۱۲۷)

۲. = بند ۵ همین فر.

۳. = بندهای ۶ و ۷ همین فر.

۴. = بند ۴ همین فر.

۵. هنگامی که «تشت» ایزد باران به شکل ستاره ای در می آید، چنین می نماید که میان ستاره و باران پیوندی هست.

۶. = بندهای ۶ و ۷ و ۴ همین فر.

برآييد با خروش! دور راندن «گخوژي» را، دور راندن «آيهي» را ، دور راندن «جهي» به جادويي خوگرفته را.

بخش چهارم

۱۸-۲۳

۷

فرگرد بیست و دوم

بخش یکم

۱

اهوره مزدا به سپیثمان زرتشت چنین گفت:

من — اهوره مزدا، دادار آفرینش نیک — بدان هنگام که این سرای^۱ را ساختم، چنان کردم که چشم اندازی زیبا و درخشان داشته باشد.^۲

۱. گرزمان. (گپ.)

۲. موضوع این فرگرد «آیریتمن، مئثره ی ورجاوند و درمان بیماریها» است. اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری می آفریند و اهوره مزدا برای درمان آنها از آیریتمن و مئثره ی ورجاوند یاری می خواهد.

«آیریتمن» (در سنسکریت «آریتمن») یکی از ایزدان کهن هند و ایرانی است. در «ریگ ودا» او یک «آدیته» شمرده شده است که به ندرت او را به تنهایی می ستایند. او تقریباً همیشه همراه با «میترا» و «ورون» ستوده می شود. معنی نام او مانند نام میترا، «دوست» است و او نیز همانند میترا، خدای روشنایی آسمانی، مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در اوستا نام «آیریتمن» همان معنیهای ودایی را دارد؛ اما منش این ایزد دگرگونی زیادی پیدا کرده است؛ حال آن که در سرودهای ودایی، منشی متمایز از دیگر خدایان ندارد. در این جا به پیکر ایزدی درمان بخش پدیدار می شود که به گونه ای بسیار طبیعی، از شخصیت عام و پیشین وی مایه می گیرد.

«آیریتمن» در سرایی بسر می برد که «خانمان آیریتمن» (airyamnô-nmānem) خوانده می شود و همان «خانه درخشان» میترا، آریتمن و ورون در ادبیات ودایی و یا به تعبیر دیگر آسمان است. بنا به نوشته اسفندیارچی، پارسیان دوره های اخیر نیز آیریتمن را ایزد آسمان می دانند.

این فرگرد ناتمام است و یا درست تر بگوییم پایان آن را خواننده باید خود دریابد. آیریتمن از خانه خویش فراخوانده می شود. می آید و نه شیار بر زمین می کشد. شک نیست که این شیارها را برای آیین برششوم (سفر. فر. ۹) یا آیینی دیگر از همان دست می کشد و منظور از آنها پاک کردن ناپاک (و به دیگر سخن «بیمار») و بازگرداندن تندرستی بدو از راه بهره گیری از فضیلت «نیرنگ» و «مئثره ی ورجاوند» است. بنابراین فرگرد بیست و دوم با نیایشهایی برای دور راندن بیماری و مرگ پایان می پذیرد. (یادداشت دار. در

۲

پس، آن نا آشونِ هرزه در من نگرِست. ^۱ اهریمن نا آشونِ هرزه، آن مرگ آفرین،
به پتیارگیِ خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.
ای مَثَرَه یِ ورجاوند! ای قَرَه مندترین مینویان!
تو مرا به درمان بخشی یاور باش.

۳

من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار توسن تیزتیک بادپای می بخشم.
من این بادپایان را پیشکش «سَوگ» یِ نیکِ آشونِ مزدا آفریده می کنم.
من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار اُشترِ بلند کوهانِ تیزتیک بادپای
می بخشم.
من این بادپایان را پیشکش سَوگِ یِ نیکِ آشونِ مزدا آفریده می کنم.

۴

من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار گاویِ نیرومندِ جوانِ خرمایی رنگ
می بخشم.
من این گاوان را پیشکش سَوگِ یِ نیکِ آشونِ مزدا آفریده می کنم.
من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار سراز همه گونه های ستورانِ کوچک
می بخشم.
من این ستوران را پیشکش سَوگِ یِ نیکِ آشونِ مزدا آفریده می کنم.

۵

من با نیایشِ نیکِ ورجاوند ترا آفرین می گویم؛ نیایشی دوستانه و ورجاوند که
نیازمندان را بی نیاز و بی نیازان را بی نیازتر می کند؛ نیایشی که بیماران را به یاری می آید
و تندرستی دیگر باره می بخشد.

→ آغاز فر. (۲۲) موضوع این فرگرد را می توان با «اردیبهشت یشت» هم سنجید.

۱. چشم بد بر من دوخت. «اهریمن با چشم بد دوختن بر آفریدگان نیک اهوره مزدا، آنها را تباه کرد.» (Eznig)

۶

«مَثْرَه‌ی وَرْجَاوَنْد» — قَرَه‌مَنْد‌تَرین مینو یان — در پاسخ به من گفت:

چگونه ترا به درمان بخشی یاور باشم؟
چگونه آن ۹۹۹۹۹ بیماری را از تو دور کنم؟

بخش دوم

۷

دادار اهوره مزدا ایزد «نریوسنگ» را فراخواند و بدو گفت:

ای نریوسنگ! ای پیک ایزدی!

شتابان به سرای «آیریمَن» رو و او را چنین بگوی:

۸

«چنین گفت ترا اهوره مزدا ی آشون:

من — اهوره مزدا، آفریدگار آفرینش نیک — ...^۱

۹

پس، آن نا آشون هرزه در من نگریست. اهریمن نا آشون هرزه، آن مرگ آفرین،

به پتیارگی خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.

ای آیریمَن بسیار پسندیده!

تو مرا به درمان بخشی یاور باش.»

۱۰-۱۲

.....^۲

بخش سوم

۱۳

نریوسنگ، پیک ایزدی، فرمانبرداری گفتار اهوره مزدا را شتابان به سرای

۱. = بند ۱

۲. = بندهای ۳-۵

آیریمَن رفت و او را چنین گفت:

۱۴-۱۸

۱

بخش چهارم

۱۹

آیریمَن بسیار پسندیده بی درنگ، شتابان و آرزومندانه به سوی کوه پرسشهای ایزدی^۲، به سوی جنگل پرسشهای ایزدی رفت.

۲۰

آیریمَن پسندیده، نُه نریان با خود برد.^۳

آیریمَن پسندیده، نُه اشتر با خود برد.

آیریمَن پسندیده، نُه گاو با خود برد.

آیریمَن پسندیده، نُه ستور کوچک با خود برد.

آیریمَن پسندیده، نُه شاخه چوب^۴ با خود برد و نُه شیار بر زمین کشید.^۵

۲۱-۲۵

۶

۱. = بندهای ۸ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵.

۲. کوهی که زرتشت و اهوره مزدا در آن جا هم سخنی کردند. (— فر. ۱۹، بند ۱۱)

۳. اسفندیارچی می گوید. او نیروی نُه نریان را با خود برد تا در تن بیماران بدمد. (— تیر. بند ۲۴)

۴. چوب نُه گره. (گا.) همچنین — فر. ۹، بند ۱۴.

۵. این شیارها را برای برگذاری آیین «بَرشَنوم» می کشد که بزرگترین «نیرنگ-دین» به شمار می آید و در آن، همه

شرها و بدیهای روانی و تنی از ناخوشیها و بیماریهای اهریمنی گرفته تا مرگ، از میان می رود. (Wilson

The Parsi Religion, p. 341)

۶. = بندهای ۱۴-۹ فر. ۲۰ و بندهای ۲۳-۱۹ فر. ۲۱

آبان: (در پهلوی آبان) نام مینوی همه آبها و صفت ایزدبانو «اردویسور اناهیتا» ست. در پاره‌ای از نوشته‌های پهلوی «بُرزیزد» خوانده شده و با «اپام نیات» (= نیات اپام) یکی شمرده شده است. دهمین روز ماه و هشتمین ماه سال بدین نام خوانده می‌شود.
(← اپام نیات، اردویسور اناهیتا و بُرزیزد)

آبان (روز...): دهمین روز ماه است.

آبانگان (جشن...): دهمین روز ماه آبان را که نام روز و ماه یکی می‌شد، بدین نام جشن می‌گرفتند. در برهان قاطع آمده است: «آبانگاه بروزن آبان ماه روز دهم فروردین ماه باشد و نام فرشته‌ای نیز هست که موکل بر آب است. گویند اگر در این روز باران بیارد، آبانگاه زنان باشد و ایشان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون و مبارک دانند.»
احتمال دارد که در این نوشته برهان قاطع، «آبانگاه» به جای آبانگان» و «دهم فروردین» به جای «دهم آبان» آمده باشد.

آبان نیایش: (← اردویسور بانو نیایش)

آبان یشت: پنجمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستا و ویژه نیایش و ستایش ایزد بانو اردویسور اناهیتاست. این یشت، سی کرده و یکصد و سی و سه بند دارد.
آبتین: (در اوستا آتویه و در سنسکریت آبتیه) نام پدر فریدون است. این نام را در فارسی به گونه آبتین نیز نوشته‌اند. در اوستا آتوین صفت است به معنی «از خاندان آتویه» و این همان واژه است که در پهلوی «آسپیان» شده و در برخی از کتابهای عربی و فارسی به صورت «اثقیان» آمده است.
آبرت: (در اوستا آبرت) عنوان پنجمین تن از هشت موبد یا پیشوایی است که در روزگار باستان برگذاری «بَرشَن» (آیین نیایش و ستایش مزداپرستان) را برعهده داشتند. کار «آبرت» آوردن آب

بدین آیین و کارهای مربوط به آب بود. واژه «آبرت» به معنی «آورنده» است. امروزه تنها دو تن از پیشوایان هشت گانه با عنوانهای «زوت» و «راسپی» به جانشینی آن هشت تن «یزشن» را برگذار می‌کنند.

(← آتروخش، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن)

آبریزگان: جشنی بوده است که در روز سی ام بهمن ماه بر پا می‌داشته‌اند.

(← فرن یغ)

آب زور: (→ زور)

آب زور نیایش: (← اردویسور بانو نیایش)

آبتین: (← آبتین)

آثر بان: (در اوستا آثرَوَن یا آثُورَوَن و در پهلوی آسَرَوَن یا آسَرُون) به معنی نگاهبان آتش، عنوان پیشوایان دینی یا موبدان بود. آسرونان یکی از گروه‌های سه گانه اجتماعی بودند در کنار ارتشتاران (سپاهیان و رزمیان) و واستریوشان (کشاورزان). در فارسی این واژه را آذربان نیز نوشته‌اند.

آتروخش: عنوان سومین تن از هشت موبد برگذار کننده «یَرَشَن» است. نگاهداری آتش به این موبد واگذار می‌شد و او از سوی راست در برابر آتش می‌ایستاد.

(← آبرت، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن)

آتش بهرام: (در پهلوی آتخشی و هرامان یا آتخشی و زهران) بزرگترین و مقدس‌ترین آتش و آتشکده است. (ف.پ.)

و زهران / وهران آتخش برترین آتش زردشتیان است. (وگژ. ص ۲۲۵)

«آذر بهرام (آتش بهرام) یکی از هفت آتشکده ایران (در زمان ساسانیان) به شمار رفته، نام

آتشکده مخصوص نبوده، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آذر بهرام برقرار بود ...

اردشیر بابکان هنگام رهایی یافتن از چنگ اردوان و رسیدن به خلیج فارس، بدان جا

روستایی به نام اردشیر بنا نهاد و ده آتش بهرام بر کنار دریا فرمود نشانند.

در فرهنگها «آذرانشاه» را لقب «آذر بهرام» دانسته‌اند. (لد. زیر آذرانشاه) دارمستتر در

«زندی اوستا» ی خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است. معابد بزرگ را آتش بهرام می‌نامند و

معابد کوچک را آدران یا آگیاری خوانند. در بمبئی سه آتش بهرام و در حدود صد آگیاری موجود

است. فرق بین آتش بهرام و آدران اساساً در چگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیه آن

می‌باشد. تهیه آتش بهرام یک سال به طول می‌انجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف تشکیل

می‌شود و در خود جواهر آنها را که به منزله روح همه آتشفشانها می‌باشد، تمرکز می‌دهد. تهیه و تصفیه این آتشفشان مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده شده است. (س وند. فر. ۸) «طبق سنت زرتشتیان، هریک از حوزه‌های بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد. بعضی از دستوران معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد؛ چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجد. امروزیکی از مهمترین آتشفشانهای بهرام، آتشکده نوساری هندوستان است که تقریباً هفصد سال از بنای آن می‌گذرد.

در فرهنگهای پارسی، آتشکده بهرام را کنایه از برج حمل دانسته‌اند، بواسطه آن که حمل خانه بهرام (مربخ) است.

در یسنه (۱۷ بند ۱۱) از پنج قسم آتش نام برده شده و به هریک جداگانه درود فرستاده شده است که نام نخستین آنها «برزی سونگه» به «بلند سود» یا «بزرگ سود» ترجمه گردیده و در تفسیر پهلوی نام عمومی آتش بهرام خوانده شده است. (مزد.، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۳۵۴ تا ۳۶۰) دارمستتر نوشته است: «آتش بهرام هزار و یک آتش وابسته به شانزده گروه است (نود و یک آتش مردار سوز، هشتاد آتش رنگرزان و جز آن) که با هم در آمیخته و نماد زمینی آتش آسمانی است. این آتش، کانون پاکی است که هر آتش زمینی برای آن که به کانون نخستین خود پیوندد، آرزوی بازگشت بدان را دارد.» (وند. فر. ۸، بند ۸۱، زیر.)

در وندیداد «دایتیوگاتو» آمده که در گزارش پهلوی «داتگاس» (= دادگاه به معنی مطلق آتشکده) شده است. (وند. فر. ۸، بند ۸۱) دارمستتر این ترکیب را مترادف «آتش بهرام» دانسته، اما در برخی از منابع دیگر، آتش بهرام در کنار آتش آذران و آتش دادگاه یکی از سه آتش مقدس زرتشتیان شمرده شده است. (زگد.)

«م. بویس» می‌نویسد: «آتشفشانهای مقدس سه درجه دارند. مهم‌ترین آنها آتش بهرام است که با زحمات و کوشش فراوان از ترکیب شانزده نوع آتش (از جمله آتش حادث از رعده برق) به وجود آمده و تقدیس و ستایش می‌شود... آتش بهرام باید همواره — حتی در شب — با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد. مراسم و عبادات خاصی برای احترام و بزرگداشت آن بعمل می‌آید و در آغاز هر پنج‌گاه، چوبهای خوش بو داخل آن سوزانده می‌شود. فقط موبدی که از هر لحاظ حائز صلاحیت کامل باشد، می‌تواند وارد حریم آن آتش شود و فقط ادعیه و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید در جوار آن از حفظ تلاوت گردد. بهدینان و موبدان معمولی فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد، ببینند و از همان جا ادعیه و نیایش خوانده و چوبهای صندل خوش بو نثار نمایند.» (دیانت. ص ۱۵۷ — ۱۵۶)

«آتش بهرام از شانزده آتش گوناگون پدید می‌آید که هریک خود پس از بجای آوردن

آیینهای پیچیده، دشوار و طولانی که سبب تطهیر آن می‌شود، بدست می‌آید هنگامی که هریک از شانزده آتش پس از طی مراسم فراهم آمد، در نخستین روز از پنج روز پایان سال (خمسه مسترقه) آتشها را به یک آتشدان می‌نهند و در همه نخستین ماه سال نو سرودهای دینی به گرد آن می‌خوانند. سپس در روزی مقدس موبدان صفی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها را که نشانه‌های ایزد بهرام است، در دست می‌گیرند و آتش را در نهایت احترام و با مراقبت تمام در اطاقک داخل آتشکده بر جای خویش می‌نهند، شمشیری و گزری بر دیوار آن می‌آویزند و در هر کنجی زنگی برنجین به زنجیری می‌آویزند و در هریک از پنج گاه روز که باید سرودی بر آتش خوانند، آنها را به صدا در می‌آورند...

سه آتش اصلی ایرانیان باستان — قرن یغ، گشتسپ و بُرزین مهر — از نوع آذر بهرام‌اند.»

(پژ. ص ۱۰۱-۱۰۰)

آتش بهرام نیایش: پنجمین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که ۲۰ بند دارد. این نیایش را در هر پنج گاه شبانروز، موبدان در آتشکده‌ها می‌خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می‌شود.

(← آتش بهرام)

آتش زوهر: (← زور)

آتش دادگاه: (← آتش بهرام)

آدا: به معنی پاداش میثوی نیکوکاران و پادافره گناهکاران هردو، بارها در گاهان و اوستای نوبکار رفته است. گاه این واژه نام ایزدی است (یس . ۴۹، بند ۱؛ یس . ۶۸، بند ۲۱؛ ویس . ۴، بند ۱)

این نام با نام ایزد بانوآشی (= آرت) ایزد توانگری و پاداش همراه آمده و برخی برآنند که نام دیگری برای اشی است.

آدان و آدا و آذا گونه‌های دیگر این نام، همه از مصدر «دا» به معنی دادن و بخشیدن آمده و در گزارش پهلوی به «دهش» (دهش یا پاداش روزشمار) برگردانده شده است.

آذرَن: نام کوهی است در شمار نامهای کوههای دوهزار و دویست و چهل و چهار گانه روی زمین که در زامیاد یشت (بند ۳) آمده است.

آدیتیه: در «زیگ ودا» نام گروهی از مهبین ایزدان (همانند امشاسپندان در اوستا) است که آریمن (= آریمن در اوستا) یکی از آنهاست. (← آریمن، آریمن ایشیه و آریمن و ورون)

آذر: (= آتش) ایزد نگاهبان آتش و یکی از بزرگترین ایزدان دین مزدایستی است. در اوستا آتر و آترش و در پهلوی آتر و آتخش آمده است.

برای بزرگداشت ایزد آذر، او را پسر اهوره مزدا خوانده و گاه در گروه امشاسپندان جای داده‌اند. (یس . ۱، بند ۲) در اساطیر دینی ایرانیان، کارهای مهمی برعهده ایزد آذر است که از آن جمله می‌توان همراهی با امشاسپند اردیبهشت و ایزدان «وای» و «دین» در نبرد با آن گروه از دیوان که در فروباریدن باران درنگ پدید می‌آورند و همکاری در داوری پسین درباره کردار مردمان را برشمرد. (یس . ۳۶، بندهای ۲ و ۳) «آذر» همچنین در کشمکش برسر دست‌یابی به فر ناکرنتی و در نبرد با آزی (= اژی‌دهاک) نقش چشم‌گیری دارد. (— زام. بندهای ۵۰-۴۶)

نهمین روز ماه و نهمین ماه سال به نام این ایزد خوانده شده و به نوشته بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) گل «آذرگون» ویژه اوست. (— آذرگان و آزی)

آذر(روز...): نام روز نهم ماه است. (— آذر)

آذر بُر زین مهر: (— برزین مهر)

آذر قرن یغ: (— فرن یغ)

آذر فروزان (آزمون...): آزمایش بزرگ ایزدی در روز پسین که در برابر آذر فروزان برگذار می‌گردد و از تابش آن آتش، آشون از دُر وند و کِرفه کار (ثوابکار) از گناهکار باز شناخته می‌شود و هریک از دو گروه نیکوکاران و گناهکاران، پاداش و پادافره سزاوار خویش را می‌یابند. برخی از پژوهشگران برآنند که کاربردهای چندگانه این ترکیب در گاهان جنبه کنایی دارد و مقصود از آن، دشواریهای طاقت‌فرسایی است که آدمی در کشاکش زندگی، ناگزیر با آنها روبرو می‌شود و برای رسیدن به هدف نهایی، باید آنها را برتابد؛ اما در اوستای نوبدین تعبیر، مفهومی عینی داده‌اند.

این نام همچنین اشاره‌ای است به گونه‌ای از «ور»ها (آیینهای دادرسی) در ایران باستان.

(— ور)

آذرگان (جشن...): نام جشنی است که در روز نهم ماه آذر برگذار می‌شود و ابوریحان بیرونی آن را «آذر جشن» خوانده است. در این روز بویژه به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند. (— آذر)

آذر گشنسپ: (— گشنسپ)

آراستی: بنا به سنت زرتشتیان و نوشته بندهشن، نام عموی زرتشت و پدر «میدیویی ما ونگه» (میدیوماه) نخستین گرونده به دین مزدپرستی است. (— میدیوماه سپتمان)

آرش: نام تیرانداز بلند آوازه ایرانی است که در روزگار منوچهر شاه با پرتاب تیری از یکی از بلندیهای البرز به سوی کوهی در کرانه آمودریا، مرز ایران و توران را نشان گذاری کرد.

در تیریش (بندهای ۶ و ۳۷) از آرش یاد شده و شتاب رفتن «تشت» — ایزد باران —

به سوی دریای «فراخ کرت» به شتاب تیر او مانند شده است. نام او در اوستا «اِرخش» و صفت او

«خشوئی ایشو» (سخت کمان، دارای تیر تیزرو) و در پهلوی «شپاک تیر» و در فارسی «شیواتیر» (مجمَل التواریخ والقصاص) و «آرش کمانگیر» (ویس و رامین) ضبط شده است.

بهرام چوبین سردار نامدار ایرانی و همستار خسرو پرویز ساسانی، خود را از تبار آرش می‌شمرد. در ادب و تاریخ ایران، داستان تیراندازی آرش برای نشان گذاری مرز ایران و توران مشهور است. فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه ویس و رامین می‌گوید:

«اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر
تواندازی به جان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب

(ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۷۸)

بیرونی درباره جشن تیرگان که در تیرروز از ماه تیر برگزار می‌شد، چنین می‌نویسد:
«پس از آن که افراسیاب بر منوچهر چیره شد، او را در طبرستان محاصره کرد و قرار بر این نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معین شود. در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر شد و فرمان داد تا تیر و کمانی چنان که در ابستا (اوستا) بیان شده است، برگزینند.^۱ آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود، برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد و بدن خویش را به حاضران بنمود و گفت:

— ای پادشاه و ای مردم! به تنم بنگرید. مرا زخم و بیماری نیست؛ اما یقین دارم که پس از انداختن تیر، پاره پاره شوم و فدای شما گردم.

پس از آن، دست به چلّه کمان برد و به نیروی خدا داد تیر از شست رها کرد و خود جان داد. خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگاهداری کند. آن تیر از کوه رویان به دورترین نقطه خاور، به فرغانه رسید و به ریشه درخت گردکانی — که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود — نشست. آن جا را مرز ایران و توران شناختند. گویند از آن جا که تیر پرتاب شد تا بدان جایی که فرونشست، شصت هزار فرسنگ فاصله است. جشن تیرگان به مناسبت آشتی میان ایران و توران بر پا می‌شد.»
(آثار، ص ۲۲۰)

در تاریخ طبری و ترجمه بلعمی از آن و نیز در نوروزنامه و روضة الصفا، این داستان با اندک دگرگونی آمده است.

آرمیتی: (= آرمیتی) یکی از فروزه‌های «مزدااهوره» است که در گاهان، خویشکاری مهمی دارد و در اوستای نو در ترکیب با صفت «سپینت» (= سپند) به صورت «سپینت آرمیتی» (= سپندارمذ)

۱. در اوستای کنونی — چنان که گفته شد — تنها اشاره‌ای به آرش شده و از جزئیات داستان اوستایی در میان نیست. از نوشته ابوریحان می‌توان دریافت که اوستای روزگار او کامل‌تر از اوستای کنونی بوده است.

درآمده و یکی از امشاسپندان خوانده شده است. (← سپندارمذ)

آز: (← آزی)

آزی: در اوستا آزی و در پهلوی و فارسی آرنام دیوآز و افزون خواهی است. در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۷) درباره این دیو آمده است: «آز دیو آن است که هر چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. او آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد. چنین گوید که چشم آزمندان دمنی است که او را سامان نیست.»

(پژ. ص ۱۳۰)

در اوستا نام این دیو بیشتر با صفت «دئودات» (دیوداد یا دیوآفریده) آمده و گاه از او با وصف «اهریمنی» یاد شده است.

از وندیداد (فر ۱۸، بندهای ۱۹ و ۲۱) برمی آید که دیوآز دشمن ایزد آذر است و آن ایزد هر بامداد از خانه خدا و برزیگر می خواهد که هیزم بر آتش نهند و آذر پاک را فروزان کنند تا آزی دیوآفریده نتواند با وی بستیزد و او را نابود کند. آوردن شیر و چربی به آیین نیایش، دیوآز را از پای درمی آورد. (← یس. ۱۶ بند ۸ و ۶۸ بند ۸)

دارمستتر گفته است: «چنین می نماید که آزی شکل دیگری از آزی باشد که در اساطیر کهن با آتر (= آذر) در ستیزه است.» (وند. فر. ۱۸، بند ۱۹، زگد.) یکی از نمایان ترین عرصه های درگیری «آزی» با «آذر» را می توان در زامیادیش (بندهای ۵۰-۴۶) دید. در دینکرت آمده است: «آز اهریمنی، تباہ کردن خُره (= فر) را با مردمان در آمیخته است. آفریدگار، خِرد را آفرید تا خُره را از آزر بپاید... زندگی خُره از فرزاندگی خرد است و مرگ آن از خود کامگی ورن (شهوَت).» (دین. ص ۳۴۲ و ۳۵۰ به نقل فتح الله مجتبائی در «شهر ریبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان) آقای مجتبائی در کتاب یاد شده، این بیت حافظ را در زیر نقل قول از دینکرت آورده است که می تواند نشانه روشنی از تداوم همان اندیشه مندرج در دینکرت (تقابل «آز» و «خرد») در ادب فارسی باشد:

«سالها بندگی مذهب زندان کردم تا به فتوای خِرد، حرص به زندان کردم»

ردپای «آز» را در جاهای دیگر از ادبیات فارسی نیز می بینیم. از آن جمله است:

«آزت هر روز به فردا دهد وعده چیزی که نباشد چنان»

(دیوان ناصر خسرو، تصحیح حاج سید نصرالله تقوی، از انتشارات کتاب فروشی تأیید

اصفهان، ص ۳۱۷)

در شاهنامه نیز در گفت و شنودی میان خسرو انوشیروان و بزرگمهر می خوانیم:

«بدو گفت کسری که: ده دیو چیست کز ایشان خود را ببايد گريست؟»

وبزرگمهر

«چنين داد پاسخ که: آزونياز دو ديوند با زور و گردن فراز»
آنگاه خسرو پرسيد که: کدام يک از آن ده ديو، به اهريمن زورمند باز بسته تر است؟ و

بزرگمهر

«چنين داد پاسخ به کسری که: آز ستمکاره ديوی بود دیرساز»

(شا. ج ۸، ص ۱۹۶)

پيشينه اين بحثهای شاهنامه درباره ديو «آز» را در متنهای پهلوی «دادستان دینی» و

«مينوی خرد» می توان دید.

(J.C. Coyajee: Studies in Shâhnâme, Bombay-1939, pp. 25-28 —)

آسکلیپوس: (= آسکولاپ) در اساطير يونان ورم (قهرمان و خدای پزشکی قرینه «ثریت») در اساطير ايراني) است. (— وند. فر. ۲۰، بند ۲، زیر. وثریت در همین یادداشتها)

آسمان: در اوستا و سنسکريت و پارسی باستان «آسمَن» و «آسن» به معنی سنگ است و چون سپهر را بسان سنگ می پنداشته اند، آن را بدین نام خوانده اند. در پهلوی «آسمان» آمده و در فارسی گذشته از آسمان، در ترکیبهایی چون آسیاب، بادآس، دست آس، خراس و جز آن نیز ریشه این واژه را می بینیم.

آسمان همچنین نام ایزد نگاهبان سپهر است که چندین بار در اوستای نوسخن از ستایش او رفته و روز بیست و هفتم ماه به نام او خوانده شده است. اوست که دارایی می بخشد و در نبرد با اهريمن، کار دشوار زندانی کردن اهريمن و دیوان را برعهده دارد و «آگاهی پرهیزگاران» سواره و نیزه در دست، بیرون از آسمان ایستاده است تا آسمان را در پیکار با اهريمن یاری برساند.

آسمان (روز...): نام روز بیست و هفتم ماه است. (— آسمان)

آستتر: (در پهلوی آستتار) عنوان ششمین تن از پیشوایان (موبدان) برگذارکننده «یژشن» بود و کار شستن ظرفها و افزارها و پالودن نوشابه هوم را برعهده داشت و در سوی چپ یزشنگاه قرار می گرفت. (— آبرت، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر، هاونن و یزشن)

آشتی: ذر اوستا «آخشتی» و در پهلوی «آشت» و «آشتیه» (آشتی و سازگاری و صلح) نام ایزد آشتی است که در هفتن یشت کوچک (بند ۶) و سی روزه کوچک (بند ۲) و سی روزه بزرگ (بند ۲) با صفتهای پیروز و سرآمد دیگر آفریدگان ستوده می شود.

آفرینگان: نام دسته ای از نیایشهای زرتشتیان است که در درازای سال در جشنها و هنگامهای گوناگون می خوانند. از آن میان چهار آفرینگان دهمان، گاهان، گهنبار و ریثون (— همین

نامها) از همه مهمتر است.

در فرهنگهای فارسی «آفرینگان» را نام یکی از نسکهای بیست و یک گانه اوستای روزگار باستان خوانده‌اند؛ اما در منابع معتبر، هیچ کدام از نسکهای اوستا بدین نام خوانده نشده است. با اشاره به چنین پنداشتی است که لیبی می‌گوید:

«از اطاعت با پدر، زرتشت پیر خود به نسک آفرینگان گفته است»

آفرینگان دهمان: در اوستا «دَهَم» به معنی نیک و پاک است و آفرینگان دهمان (که «دَهَم آفریتی» و «دَهمان آفرین» نیز خوانده شده) نام نخستین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان و به معنی نیایش و آفرین پاکان و نیکان است که در روزهای چهارم و دهم و سی ام و در سر سال پس از درگذشت هر کس می‌خوانند و برای بازماندگان او نیایش بجای می‌آورند و برای فرّوشی آشوتان خواستار رستگاری می‌شوند.

برخی این آفرینگان را آفرینگان تندرستی نامیده‌اند. آفرینگان دهمان ۱۳ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (← دهم آفریتی و دهمان آفرین)

آفرینگان ریشوین: نام چهارمین آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که هنگام نیمروز و در آغاز و انجام تابستان بزرگ (به تقویم ایران باستان از آغاز فروردین تا پایان مهرماه) برای خشنودی «ریشوین» ایزد نگاهبان تابستان خوانده می‌شود.

در بندهشن (بخش ۲۷) آمده است که ریشوین هفت ماه تابستان را روی زمین بسر می‌برد و در آغاز و انجام تابستان باید فرود و بدرود او را درود و سپاس گویند.

بدین سان «آفرینگان ریشوین» باید در هُرمزد روز از ماه فروردین و در انیران روز از ماه مهر خوانده شود؛ اما زرتشتیان ایران در خرداد روز از ماه فروردین و در مهراسپند (ماراسپند) روز از ماه مهر این آفرینگان را می‌خوانند و از آن‌جا که خرداد روز از ماه فروردین روزی گرمی و بزرگ برای ایرانیان است و ابوریحان بیرونی آن را «نوروز بزرگ» ایرانیان خوانده، این روز را برای نخستین برگذاری آفرینگان ریشوین برگزیده‌اند. پارسیان هند، اردیبهشت روز از ماه فروردین را برای نخستین سرایش این آفرینگان تعیین کرده‌اند؛ زیرا امشاسپند اردیبهشت که نگاهبانی این روز بدو سپرده شده و در جهان استومند نگاهبانی آتش است، با ریشوین ایزد تابستان که زمین را پس از سرمای زمستانی گرما می‌بخشد، پیوندی دارد.

آفرینگان ریشوین ۱۰ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفرینگان گاهان: نام دومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در پنج روز افزوده به پایان سال یا اندرگاه (روزهایی که به نام گاهان پنجگانه نامگذاری شده است) خوانده می‌شود. این آفرینگان را «آفرینگان فروردگان» نیز می‌گویند؛ زیرا نیایشی است برای

خشنودی قَرَوَشی ها که هنگام خواندن این آفرینگان بر روی زمین بسر می‌برند.

آفرینگان گاهان ۶ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفرینگان گهنبار (گاهنبار): نام سومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در هریک از پنج روز گهنبارهای ششگانه سال می‌خوانند:

یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت ماه

یازدهم تا پانزدهم تیرماه

بیست و ششم تا سی ام شهریورماه

بیست و ششم تا سی ام مهرماه

شانزدهم تا بیستم دی ماه

پنج روز اندرگاه (روزهای افزوده به پایان سال)

آفرینگان گهنبار ۱۹ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (← گهنبار)

آگِرِپَت: به معنی «گرفتن» و به تعبیر وندیداد، نام گناه کسی است که رزم افزار بردست گیرد و قصد زدن دیگری را بکند. (← وند. فر. ۴، بند ۱۷ به بعد)

آهن گدازان (آزمون...): آزمایشی است برای بازشناختن کرفه کار از گناهکار و آشون از دُرَوند در روز پسین که در گاهان چندین بار در کنار «آزمون آذر فروزان» از آن یاد شده و یک بار هم به صورت «آهن روان» آمده است. در یس. ۳۰، بند ۷، ۳۱ بندهای ۳ و ۹، ۴۳ بند ۴، ۴۷ بند ۶ و ۵۱ بند ۹، سخن از رستاخیز و آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به میان می‌آید.

«پاداش و پادافره هر دو گروه از مردان: مزدیسان و دیویسان یا پیروان دین راستین و پیروان کیش دروغین، پس از این آزمایش داده خواهد شد. نیکی و بدی و کرفه و گناه مانند زرسره و ناسره در برابر زبانه آذر میثوی و تابش آهن گداخته هویدا خواهد گردید. در آن روز، پاک از ناپاک شناخته خواهد شد و آنگاه آسیب پیروان دروغ و رستگاری پیروان راستی نشانه آن آزمایش بزرگ خواهد بود.» (گات. یس. ۵۱، بند ۹، زیر، ص ۱۴۱-۱۴۰)

گذر از میان خرمن آتش یا ریختن فلز گداخته برتن برای نشان دادن بیگناهی، از آزمایشهای معمول در ایران باستان (و گاه نزد اقوام دیگر) بوده و داستان سیاوش در شاهنامه یکی از مشهورترین نمونه‌های آن است. در داستان ویس و رامین هم به دستور موبد قرار می‌شود که «ویس» و «رامین» برای اثبات بیگناهی خویش از میان دو کوه آتش بگذرند.

داستان رفتن زرتشت در آتش و ریختن فلز گداخته بر سینه او و افسردن آن و نمایش پاکی زرتشت در ادبیات دینی زرتشتیان (که همانند آن را در داستان آذر پاد مهر اسپندان و ارداویراف نیز می‌بینیم) از جمله این آزمونهاست.

آیین بازشناسی گناهکار از بیگناه را «پساخت» و «چاره آتشان» نیز می‌خوانده‌اند. «ور» در پهلوی (= ورتگه در اوستا) نام دسته‌ای از این آیینهاست. — آذر فروزان (آزمون...) و «ور»

آیین دادرسی: (— ور)

۱

اَیْرَخ: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳).

اَیْرَوُگَه: نام یکی از هماوردان بزرگ گرشاسپ است. (— رام. بند ۲۸)

اَپاختر: به معنی «شمال»، در اساطیر و دین ایرانیان، جای دوزخ و گنم اهریمن و دیوان و دروجان و همه آفریدگان و کارگزاران اهریمن است و در تقابل با «نیمروز» (= جنوب) قرار می‌گیرد که سمت و سوی اهورایی و ایزدی است. (— نیمروز)

اَپارسن: (— اوپایری سنن)

اَپام نپات: نام ایزد آب است. معنی این ترکیب «نیبره آبها» است. در پهلوی این ایزد را «بُرزیزد» و «آبان» هم می‌نامند. در اوستا این ترکیب را گاه به گونه «نپات آپام» هم می‌بینیم و غالباً با صفت‌های رَد بزرگوار، شهریار شیدور و تیزاسب همراه می‌آید. در «ودا»، نامه دینی هندوان نیز «آپام نپات» خدای آبهاست. (— آبان و اردویسور اناهیتا)

اَپوشن: (در پهلوی اَپش، گویا به معنی پوشاننده و از میان برنده آب) نام دیو خشکسالی و بی بارانی و دشمن و همستار ایزد «تیشتر» (تیر) است که در تیریش (بندهای ۲۱ و ۲۷) به کالبد اسب سیاه سهمناکی با گوشها و یال و دم گل در برابر تشر پدیدار می‌شود و نمادی است از تابستانهای خشک و سوزان در بیشتر سرزمینهای ایرانی. تشر در نخستین نبرد از اپوش شکست می‌خورد و نالان از چیرگی خشکسالی بر ایران زمین، می‌گریزد؛ اما در دومین نبرد، اپوش را بسختی شکست می‌دهد و دور می‌راند و سرزمینهای ایرانی را نوید باران و آب و آبادانی می‌بخشد.

(— تشر)

اَپَه گَد: نام بیماری ناشناخته‌ای است (وند. فر. ۲۱، بند ۲) (— گَد)

اَپَه مان: نام مدت زمانی است که خویشاوندان مرده باید دور از دیگران و در تنهایی بگذرانند. این

مدت به نسبت خویشاوندی که هر کس با شخص مرده دارد، تغییر می‌کند و شرح چگونگی هریک از موردهای آن را در وندیدا (فر. ۱۲) می‌خوانیم.

دارمستتر می‌نویسد: «آنچه باید از این واژه برآید، شرح داده نشده است؛ اما چنین پیداست که منظور از آن، مدت ماندن ناپاک در آرمشگاه است که باید در طی آن جدا از دیگر پرهیزگاران و از هر چیز پاک بسر برد. چنین می‌نماید که خویشاوندان مرده صرفاً به سبب بستگی با او ناپاک به‌شمار می‌آیند و به همین دلیل آنان را از بخشهای عادی خانه و از تماس با دیگران دور نگاه می‌دارند. بنابراین افزون بر ناپاکی همگانی که از برخورد با تن مرده پدید می‌آید، گونه‌ای دیگر از ناپاکی هست که انگیزه آن، خویشاوندی با مرده است. رشته پیوند خونی که عضوهای یک خانواده را با یکدیگر مربوط می‌کند، به گونه‌ای است که هیچ کس در آن خانواده نمی‌میرد مگر آن که مرگ در هستی همه عضوهای آن خانواده راه‌یابد. این که آیا این شکل کهن سوگواری است یا تنها یکی از گونه‌های آن، مطلبی است که در این جا بدان نمی‌پردازیم.

از سوی دیگر خانه نیز در مدت اپه‌مان — دست کم به سبب بودن خویشاوندان مرده در آن — ناپاک است و باید بی‌درنگ پس از مرگ پاک شود و البته این پاک کردن را نباید با آن پاک کردن که شرح آن در فرگرد هشتم وندیداد آمده است، اشتباه کرد. چنان که پیداست، پس از مرگ، درخانه، تنها به روی کسانی که با مرده پیوندی ندارند، گشوده می‌شوند.

حتی امروز در ایران، خانه‌ای که یکی از خویشاوندان در آن درگذشته باشد، بدشگون است و با بیزاری و تنفیری بسیار بیشتر از آنچه در اوستا دیده می‌شود، بدان می‌نگرند. پسر، خانه‌ای را که پدرش در آن مرده است، خراب می‌کند. او نمی‌تواند در آن خانه بدقدم زندگی کند. خانه هر مرده‌ای باید با خود او از میان برود و بنابراین، او (پسر) خانه را ویران می‌کند و خانه‌ای دیگر در جایی دور از آن‌جا می‌سازد. (سفرنامه شاردن، متن اصلی، ج ۳-ص ۷ و ۳۳ / ایرانیان، نوشته پولاک، متن اصلی، ج ۱-ص ۵۲)

این رسمی است که در زند اوستا هم اشاره‌هایی بدان شده است. «(زگد).

باید بدان چه دارمستتر به استناد روایتهای شاردن و پولاک درباره‌ی خانه‌ی شخص مرده آورده است، بیفزاییم که امروزه بعضی از مردم ایران — و نه همه آنان — خانه‌ای را که یکی از عزیزانشان (بویره اگر جوان باشد) در آن درگذشته باشد، می‌فروشند و خانه‌ای دیگر می‌خرند که البته این ادامه‌ی همان سنت است به شکلی منطقی تر و عملی تر.

آترت: در اوستا «آتریث» نام پدر گرشاسپ است که در تاریخ و ادبیات فارسی، غالباً با املای «آترط» نوشته شده است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) آترت نیکوکارترین مرد خاندان سام، سومین کسی است که گیاه هوم را می‌فشارد و از آن نوشابه‌ی آیینی هوم را می‌سازد.

در وندیدا (فر. ۲۰) ثریب نخستین پزشک در میان مردمان است. (← ثریب)
آثار توش آشات چیت هچا...: دنباله جمله آغاز نیایش مشهور «یته آهو ویریو...» است که در بیشتر بخشهای اوستا، «زوت» سرودن آن را از پارسای دانا خواستار می‌شود. گزارش فارسی این نیایش، زیر «یته آهو ویریو...» در آغاز دفتر خرده اوستا در همین کتاب آمده است. (← یته آهو ویریو...)

آختیه: نام یکی از دیوپرستان است که یوایشت (یوشت) از خاندان فریان، نود و نه چیستان او را گشود و بر او — که می‌خواست شهری را به آتش و خون بکشد — چیره شد و او را کشت.
 داستان یوایشت و اختیه در کتاب کوچکی به زبان پهلوی (شامل ۳۰۰۰ واژه) به نام «ماتیکان یوشت فریان» آمده که در آن به جای نود و نه چیستان از سی و سه چیستان سخن رفته است.

درباره داستان یوایشت و اختیه و بازتاب آن در کتاب مرزبان‌نامه، دکتر محمد معین رساله‌ای به نام «یوشت فریان و مرزبان‌نامه» به دوزبان فارسی و روسی منتشر کرده است. (تهران، چاپخانه مجلس-۱۳۲۲) متن این رساله پهلوی را نیز «محمود جعفری» همراه با ترجمه و توضیح در سال ۱۳۶۵ در تهران منتشر کرده است (← فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع در پایان کتاب)

آذوتو: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۶).
 آرزو وصف دچار شدگان به یکی از بیماریهاست که در آبان یشت (بند ۹۳) آمده است؛ اما از چگونگی این بیماری آگاهی نداریم.

آرت: شکل پهلوی نام «آشی» ایزد بانوی پاداش و توانگری و گنجور اهوره مزداست. (← آشی)
آرت یشت: هفدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانوی پاداش و توانگری «آشی» که شصت و دو بند دارد. (← آشی)

آرت: نام یکی از ایزد بانوان دین مزدپرستی است که در گزارش پهلوی اوستا به «رتس» تبدیل شده است. از خویشکاری این ایزد بانو آگاهی نداریم؛ اما از آنجا که نام او غالباً همراه با «رتسات» و «آشی» و «چیستا» می‌آید، ناگزیر می‌توان پنداشت که از همکاران و یاوران آنان است.

آرتن: نام گونه‌ای از جانوران گزندرسان اهریمنی (خرفستران) است در آبان یشت (بند ۹۰) که آگاهی دیگری از آنها نداریم. در آبان یشت این جانوران از ماران شمرده شده‌اند.
 (← ورنویش و ووژک)

آرجاسپ: (= ارجاسب) ← آرجاسپ خیون)

آرجاسپ خیون: در اوستا «آرجت آسپ» (به معنی دارنده اسب گرانبها) نام پادشاه دیوپرست توران از قبیله خیون (هیون) است که با زرتشت و پذیرندگان دین وی سرستیز دارد و داستان نبردهای او با سپاهیان گشتاسپ در کتاب پهلوی «ایاتکار زریران» و در شاهنامه فردوسی به تفصیل آمده است. ارجاسپ سرانجام به دست اسفندیار پسر گشتاسپ کشته می‌شود.
آرد: یکی از شکل‌های نام ایزدبانوی پاداش و توانگری و پاداش «آشی» در زبان پهلوی است.
(← ارت واشی)

آرد (روز...): نام روز بیست و پنجم ماه است که نگاهبانی آن به ایزدبانو آشی (= ارد) سپرده شده است.

آرداویراف‌نامه: نام رساله‌ای است به زبان پهلوی که شرح سفریایا معراج یکی از پیشوایان دین زرتشتی به نام «ویراف»^۱ به جهان میثوی و دیدارش از بهشت و همیستگان (برزخ) و دوزخ و صحنه‌های نمایشگر پاداش و پادافره کردارهای نیکوکاران و گناهکاران است.

از این رساله چند ترجمه به زبانهای اروپایی و فارسی در دست است که آخرین آنها ترجمه فارسی دکتر مهرداد بهار در پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، بخش بیست و یکم است.

آردت فذری: نام مادر سومین و آخرین موعود زرتشتی (سوشیانت یا سوشیانس) است. معنی این نام «مایه آبروی پدر» و به تعبیری «دارای پدری کامیاب» است. آردت فذری سومین دوشیزه پانزده ساله‌ای است که هنگام تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) از تخمه (یا فرّه) بازمانده از زرتشت بارور خواهد شد و «آستوت ایت» (سوشیانت) را خواهد زایید. (← استوت ارت، سوشیانت، کیانسیه و هامون)

آردوش: نام گناه کسی است که با رزم افزار آغاز به زدن کسی کند؛ اما به گونه‌ای که او را زخمی نسازد یا زخمی که بر او وارد می‌آورد، در مدت سه روز درمان پذیرد. (← وند. فر. ۴، بند ۱۷ به بعد)

آردوی: نام رودی است اساطیری. معنی آن را بارتولومه «رطوبت و نمناکی» نوشته است؛ اما بهار می‌نویسد: «ظاهراً به معنی پربرکت و حاصل خیز است.» و در زیرنویس می‌افزاید: «گیری آن را بزرگ و عظیم معنا می‌کند.» (پژ. ص ۴۹)

۱. «در باره نام این شخص که ویراف است یا Viraz، بحث‌های بسیار شده است. ← مقاله‌ای در 3-7، 1949، J. A. از شادروان مناس و به اثر هنینگ موسوم به Zoroastar، ص ۵۱، ی ۳ و نیبرگ در جلد دوم Manval. « (پژ. ص ۲۸۴)

اردوی همچنین جزء نخست نام ایزد بانوی آبهاست. (← اردویسور اناهیتا)

آردوی: ظاهراً یکی از واحدهای اندازه گیری درازا یا بلندا بوده است. در وندیداد، (فر. ۲، بند ۲۲) آنجا که سخن از زمستان دیوآفریده می رود، ستبری برف به بلندای «اردوی» است. دارمستتر درباره این واژه نوشته است: «اندازه ای است.» (زگد.) بهاردر گزارش خود از این فرگرد (پژ. بخش ۱۵) این عبارت را به «بریلندی اردوی» برگردانده و در یادداشت پایان بخش، اردوی را همان رود اساطیری خوانده است.

آردویسور اناهیتا: نام ایزد بانوی آبهاست که «آبان یشت» — یکی از بلندترین یشتهای اوستا — در ستایش و نیایش اوست. نام این ایزد بانو از سه جزء ترکیب یافته است: جزء نخست همان «اردوی» است که جداگانه از آن سخن گفتیم (← اردوی) و در این ترکیب معمولاً به معنی مطلق «رود» گرفته می شود. جزء دوم «سورا» یا «سور» به معنی نیرومند و جزء سوم «آناهیتا» به معنی پاک و بی آلاش، همان است که در پهلوی آناهید و در ارمنی آناهیت و در فارسی ناهید شده و نام ستاره زهره نیز هست. بر روی هم این ترکیب به معنی «رود نیرومند بی آلاش» است.

آبان (در پهلوی آپان) مینوی همه آبها و صفتی برای اردویسور اناهیتاست.

(← آبان، آبان نیایش، آبان یشت، آب زور نیایش، اردویسور بانو نیایش و اناهیتا)

آردویسور بانو نیایش: چهارمین نیایش از پنج نیایش مزدپرستان در خرده اوستاست. این نیایش ۱۱ بند دارد و در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز (دهم) هر ماه خوانده می شود. آبان نیایش، نام دیگر آن است.

آردیبهشت: در اوستای نو «آشه وهیشت» به معنی «بهترین آشه» نام یکی از مهم ترین امشاسپندان (میهن ایزدان) است که پس از «بهمن» و در دومین پایگاه امشاسپندان جای می گیرد. در گاهان، آردیبهشت غالباً به صورت آشه آمده و یکی از فروزه های اهوره مزداست که ارج فراوان دارد و آنان که یار اویند، بهترین پاداشها را خواهند یافت. اهوره مزدا او را از نیروی خرد خویش آفریده و پدر اوست. آردیبهشت نگاهبان مرغزارها و گیاهان روی زمین است و پرهیزگاران در مرغزارهای او بسر می برند. به یاری او بود که اهوره مزدا هنگام آفرینش، گیاهان را برویانید. در اشاره به همین خویشکاری امشاسپند آردیبهشت (نگاهبانی مرغزارها و گیاهان روی زمین) است که دقیقی می گوید:

«درافکنند ای صنم ابر بهشتی به گیتی خلعت آردیبهشتی»

در یشتها، آردیبهشت زیباترین امشاسپند و دشمن دیو خشم و از میان برنده بیماری و مرگ و جادوان و خرفستران است. در ویسپرد آمده است که اهوره مزدا آنچه را که به دست بهمن آفریده است، به دستیاری آردیبهشت افزایش خواهد داد.

در ادبیات پهلوی هُرمزد با بهمن و اردیبهشت رایزنی می‌کند و اردیبهشت است که آتش را می‌پاید و از میان کماله دیوان (دیوان بزرگ و کارگزاران اصلی آنگَرَمَینِیو) «ایندَر» — که به نوشته بند هشن دیو فریفتار و گمراه کننده است — همستار اردیبهشت است.

در بندهشن می‌خوانیم: «اردیبهشت را خویشکاری این است که دیوان را نهلد تا روان دُروندان را اندر دوزخ، بیش از گناهی که ایشان را هست، پادافره کنند و دیوان را از ایشان بازدارد.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

در همان کتاب آمده است: «اردیبهشت را به گیتی آتش خویش است. آن که آتش را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه اردیبهشت از او آسوده یا آزرده بود.» (همان. ص ۱۱۱)

ایزدان آذر و سروش و بهرام از یاوران و همکاران امشاسپند اردیبهشت اند. سومین یشت اوستا ویژه ستایش و نیایش این امشاسپند و دومین ماه سال و سومین روز ماه به نام اوست و به نوشته بندهشن گل مرزنگوش بدو اختصاص دارد.

نیایش معروف «آشیم و هو...» را نیز «نماز آشه» می‌خوانند و به این امشاسپند نسبت می‌دهند.

(← آشه وهیشت و نماز آشه و آشیم و هو...)

آردیبهشت (روز...): نام سومین روز هر ماه است که به نام امشاسپند اردیبهشت خوانده شده.

آردیبهشتگان (جشن...): نام جشنی است که در اردیبهشت روز (سومین روز) از ماه اردیبهشت برگزار می‌شد.

آردیبهشت یشت: نام سومین یشت اوستاست در ستایش و نیایش امشاسپند اردیبهشت که ۱۹ بند دارد. (← اردیبهشت)

آرزوز: نام کوهی است اساطیری (وند. فر. ۳، بند ۷ و فر. ۱۹، بندهای ۴۴ و ۴۵) که گردنه و قلّه آن جای گرد آمدن دیوان خوانده شده است.

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۱۶) گردنه آرزور کوهی است بر دروازه دوزخ که دیوان از آن جا به پیش می‌تازند. در دادستان دینی (بخش ۳۳، بند ۵) آمده است که آرزور در شمال جای دارد و گننام دیوان است. در مینوی خرد (بخش ۲۷، بند ۱۵) آرزور نام دیوی است که به دست گیومرت کشته شد و احتمال آن هست که میان نام این دیو و نام کوه و قلّه ای که جای دیوان و دروازه دوزخ است، پیوندی باشد. دارمستر می‌نویسد که شاید آرزور نام کوهی بوده که این دیو در آن به بند کشیده شده است؛ همچنان که فریدون اثری دهاک را در کوه دماوند به بند کشید. (زگد.)

آرزوز: نام ششمین کوه روی زمین است در زامیاد یشت (بند ۲). در بندهشن آرزور کوهی است

در روم.

آرژوشمن: نام یکی از هماوردان و دشمنان گرشاسپ است که در زامیاد یشت (بند ۴۲) از او با صفت «دارنده دلیری مردانه» یاد شده. آرژوشمن از گرشاسپ شکست خورد و به دست او کشته شد.

آرزه: (در پهلوی آرزه) نام یکی از هفت بوم یا کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش بندی جهان در ایران باستان (همچنان که نزد هندوان) است. ارزهی کشوری است در خاور جهان.

ارزی: نام رودی است که به دریاچه هامون می ریزد. (— زام. بند ۶۷)

ارزیش: نام یکی از کوههاست. (— زام. بند ۲) معنی این نام «راست برافراشته» است.

ارزیفیه: نام رشته کوهی است که در زامیاد یشت (بند ۲) پنجمین کوه برآمده از زمین خوانده شده. معنی این نام «شاهین» است.

در آبان یشت (بند ۴۵) ارزیفیه نام کوهی است که کاووس بر فراز آن پیشکش نزد ایزد بانو اردویسور اناهیتا می برد و او را می ستاید و خواستار کامیابی و پیروزی می شود.

آرشتاد: (در اوستا آرشتات و آرشتی و در پهلوی و فارسی آرشتاد و آشتاد) نام یکی از ایزد بانوان دین زرتشتی است. نام این ایزد بانو به معنی «راستی و درستی» است و با صفتهای «جهان پرور» و «گیتی افزای» از او یاد می شود.

در باره خویشکاری این ایزدبانو، دارمستتر (زند اوستا، ج ۲-ص ۳۲۱) به نقل از بندهشن بزرگ می نویسد: «ارشتاد راهنمای مینویان و جهانیان و زامیاد، مینوی زمین است و گفته شده است که رشن روانهای مردگان را می شمارد و ارشتاد و زامیاد آنها را به ترازو می گذارند.» و باز در جای دیگر از همان کتاب (ج ۲، ص ۶۱۱) به نقل از همان مأخذ، نوشته است: «هنگامی که روانهای مردگان برای شمار کردار نیک و بد به سر چینودپل آیند، ارشتاد دستیار امرداد — امشاسپند نگاهبان گیاهان و بیمرگی — همراه با رشن و زامیاد فرارسند.»

بدین سان بنا به نوشته بندهشن، خویشکاری ایزد بانو ارشتاد، همکاری با دیگر ایزدان و مینویان در برگذاری آیین شمار پسین و سنجش کردارهای مردمان است. در دیگر کتابهای پازند و پهلوی از جمله اوگمدنچا، ارداویراف نامه و شایست نشایست نیز بدین خویشکاری ارشتاد اشاره رفته است.

نام ارشتاد غالباً با رشن — ایزد دادگری — همراه آمده و ازیاران و همکاران او به شمار آمده است، زیرا راستی و درستی با دادگری هماهنگی دارد.

هیجدهمین یشت اوستا (اشتاد یشت) در ستایش و نیایش این ایزدبانو و بیست و ششمین روز ماه به نام اوست.

آرشتی: (← ارشتاد)

آرمشیت: راکد، مانده، بی حرکت، ناتوان، تنبل، علیل. (فپ.)
آن گونه که از وندیداد (فر. ۵، بند ۵۹) برمی آید، شخص ناتوان و شکسته و از کار افتاده و یا شخص ناپاک (در دوره ناپاکی) را ارمشت می گویند.

آرمشتگاه: (در پهلوی آرمشیت گاس) انزوآگاه، جا و محل زنان در مدت قاعدگی. (فپ.)
در وندیداد افزون بر جای ویژه اقامت و زیست زن دشتان در مدت ناپاکی، جای دیگر ناپاکان و آلودگان نیز بدین نام خوانده شده است و از آن جمله (در فر. ۳، بندهای ۱۸-۱۵) می خوانیم که جای کسی که پیکر مرده ای را به تنهایی به دخمه برده باشد، جایی است متروک و دور از آتش و آب و مردمان که گرداگرد آن چینه ای برمی آورند و چنین کسی را در آن جا تنها می گذارند.

دار مستتر نوشته است که چنین جایی را ارمشتگاه یعنی جای شخص ناپاک می خوانند.

(زگد.) (← دشتانستان)

جای دادن زنان در خانه یا اتاقی جداگانه در مدت عادت ماهانه، در میان دیگر اقوام نیز معمول بوده است. «الیاده» می نویسد: «نزد Wemale ها، قرص ماه یک «خدا-دما» است و معتقدند که دوره بی نمازی آن در وقت ماه نو (هلال) است که ماه در این دوره به مدت سه شب از دیده ها پنهان می گردد و به همین علت است که زنان به هنگام قاعدگی در کلبه های مخصوصی تنها می مانند و از دیگران دوری می جویند. هرگونه تخلف از این منع و نهی، موجب برگذاری تشریفاتی برای جبران مافات و دادن کفاره گناه سر پیچی از دستور می شود.» (اسطوره. ص ۱۱۳)

آرتنگ: یکی از درود مهم و مقدس در اساطیر ایران است که رنگها نیز خوانده شده است.

(← رنگها)

آرتنوگ: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اژی دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمیگزیند و پس از پیروزی فریدون بر اژی دهاک، هر دو به همسری فریدون در می آیند.

در شاهنامه این زن ارنواز و خواهرش شهرناز خوانده شده است:

«دوپا کیزه از خانه جم شید	برون آوریدند لرزان چوبید
که جمشید را هر دو دختر بدند	سربانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن به نام ارنواز»

(ش. ج ۱-ص ۵۱)

آزوتدتر: (← اوروتت تر)

آریمَن: (← آدیثیه و آیریمَن)

آزیرین: نام ایزد نگاهبان یکی از پنج گاه شبانروزی یعنی از عصر تا فرورفتن خورشید (یا سرشب) است و دو ایزد «فراذت ویر» و «دَخیوم» از همکاران اویند.

آزیرینگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروزی یعنی از عصر تا فرورفتن خورشید (یا سرشب) است.

آزیرینگاه: نام یکی از نمازها یا نیایشهای پنجگانه شبانروز است که در خرده اوستا آمده.

آزدهای شاخدار: نام آزدهایی است اساطیری که اسبان و مردان را به کام خویش فرومی برد و زهر زردگون او به بلندای نیزه‌ای روان بود و گرشاسپ پهلوی دردیگی بر پشت او خوراک می پخت.

این آزدها سرانجام بر دست گرشاسپ کشته شد. (← یس . ۹، بند ۱۱)

آژَن: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

آژهُو: نام بیماری ناشناخته‌ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

آژی دهاگ: (در اوستا آژی دهاگ و در پهلوی آزدهاگ و در فارسی آزدها و ضحاک) نام آزدهایی است سه کله و سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند و آنگرمینو (اهریمن) به پتیارگی خود، او را بدین خویشکاری اهریمنی و دیوآسا آفریده است. ایزد آذر دشمن و هیستار اوست و بر سر دست یافتن به فرایزدی با او می‌ستیزد و اپام نپات بر او چیره می‌شود و سرانجام فریدون به نبرد با آژی دهاگ برمی‌خیزد و او را فرومی‌کوبد و به بند می‌کشد.

در اوستای کنونی هیچ‌گونه سخنی از این که آژی دهاگ آفریده‌ای انسانی و شاه باشد، در میان نیست و اگر چه او نیز همانند شاهان و پهلوانان پیشکش نزد ایزدان می‌برد و از ایشان خواستار پیروزی می‌شود، ذکری از نشستن او بر جای جمشید و فرمانروایی درازمدت وی نرفته است.

در ودا «ویشوه روپه» همانند آژی دهاگ، آزدهایی سه کله است که گاوها را می‌رباید. سنجش این اسطوره با آن بخش از داستان ضحاک در شاهنامه که گاو برمایون به دست او کشته می‌شود، می‌تواند به روشنی یادآور بنیاد کهن و مشترک دو اسطوره ایرانی و هندی باشد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) آزدهاگ مردی تازی است که به ایران می‌تازد و بر جمشید چیرگی می‌یابد و پس از هزار سال فرمانروایی اهریمنی، سرانجام فریدون بر او می‌شورد و او را شکست می‌دهد و در کوه دُباوند (دماوند) به بند می‌کشد. گفته شده است که او در هزاره هوشیدر ماه (دومین موعود زرتشتی) بند می‌گسلد و یک سوم از جهان را به تباهی می‌کشد و سرانجام اهوره مزدا به ایزدان سروش و نریوسنگ فرمان می‌دهد تا گرشاسپ را — که در دشت پیشیانسیه در کابلستان به خواب فرورفته است — برای نبرد با آزدهاگ بیدار کنند و گرشاسپ پس از برخاستن از خواب با گرز خویش، آن پتیاره اهریمنی را فرومی‌کوبد.

در کتابهای پهلوی و در شاهنامه به اژی دهاک لقب «بیور اسب» (دارای ده هزار اسب) داده شده و در شاهنامه نام او «ضحاک ماردوش» شده است.

در نوشته های فارسی و عربی (و از آن جمله در آثار الباقیه) گاه سخن از ضحاک دیگری می رود که با از میان برداشتن جمشید، زمینها را از مالکان آنها بازمی ستاند و به دهقانان می دهد و زنان را نیز از آن همگان می شمارد. دکتر مهرداد بهار چنین انگاشته است که این ضحاک معترف قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است. (پژ. ص ۱۵۳)

نگارنده گمان می برد که شاهان و موبدان دوره ساسانی (از روزگار خسرو اول به بعد) مزدک بامدادان را که خواستار دگرگونیهای بنیادی در سازمان اجتماعی آن دوران بود و قیام او به خون کشیده شد، از سر کین توی و دشمنی، ضحاک خوانده بوده اند و بعدها این نام با آن توصیف در برخی از نوشته ها باقی مانده است.

در دینکرت درباره علت این که فریدون، ضحاک را نشکست و در بند کرد، چنین آمده

است:

«در باره غلبه فریدون بر ضحاک. برای میراندن ضحاک گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هُرمزَد به فریدون که او را مشکاف که ضحاک است؛ زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ.» (دین. ۱۱۸ به نقل پژ. ص ۱۵۴)

در گزیده های زاد سپرم (بخش ۲۴) آمده است که: «جز دهاک (=ضحاک)، همه کس به دادِ فرَشگرد کرداری (= قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاک توبه ناکرده کشته شود.» (گزر. ص ۳۵)

(در باره اژی دهاک و جنبه های گوناگون اساطیری و تاریخی شخصیت او — آیین.

گفتار نهم: «اژی دهاک در افسانه و تاریخ»)

آسِن بَن: نام یکی از خاندانهای تورانی از قبیله «دانو» است که در آبان یشت (بند ۷۳) از «کَر» و «وَر» دو تن از بستگان بدین خاندان نام برده می شود.

آسپَرِن: یک درهم. (— وند. فر. ۴، بند ۴۸ و فر. ۵، بند ۶۰)

آسپَرِس: (در پهلوی آسپرس) میدان اسب دوانی، میدان چوگان بازی.

آسپَرِس: واحد اندازه گیری درازای راه بوده که با طول میدان اسب دوانی برآورد می شده است. در ایران باستان، واحدهای اندازه گیری راهها با فاصله های میدان اسب دوانی ارتباط داشته است.

چنین می‌نماید که زمین اسپریس اندازه معین و مشهوری داشته است؛ زیرا در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۵) اهوره مزدا به جم فرمان می‌دهد که: «مردمان و جانوران را «وَر»ی بساز، هریک از چهار برش به درازای اسپریسی.»

در گزارش پهلوی، درازای هریک از برهای آن «وَر» دو «هاسر» (= هاسر) یعنی دو فرسنگ ذکر شده و بدین سان باید گفت که اسپریس زمینی به درازا (و احتمالاً به پهنا)ی دو فرسنگ بوده است. اما برای هاسر اندازه‌های گوناگونی را ذکر کرده‌اند. در بندهشن (بخش ۱۴، بند ۴) آمده است که هر هاسری بر زمین، درست به اندازه فرسنگی است و در جای دیگری از همین متن (بخش ۱۶، بند ۷) هاسریک چهارم فرسنگ شمرده شده است. بهاریه نقل از هنینگ می‌نویسد: «در اصل اوستایی خود، یک هاسر برابر طول یک اسپریس بوده است که محتملاً حدود ۷۰۰ متر برآورد می‌شده است.» (پژ. ص ۳۷-۳۶)

واژه «اسپریس» در زبان ارمنی به صورت «آسپارز» معمول است و بنا بر حواشی ترجمه فارسی تاریخ ارمنستان علاوه بر معنی «میدان اسب دوانی»، معنی واحد مسافت هم دارد که معادل ۲۳۰ متر است و گاه میان ۱۵۹۸ تا ۲۶۶ متر نوسان دارد. (موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه گ. نعلبندیان. نشریات دانشگاه یروان، ۱۹۸۴، ص ۳۰۲-۳۰۱)

آسپهه-آشتر: نام یکی از افزارهای مجازات گناهکاران بوده است. دارمستتر نوشته است: «از گزارش اسفندیارجی و ریشه‌یابی در منابع سنسکریت و یونانی برمی‌آید که نام گونه‌ای تسمه یا تازیانه بوده که بدان، اسب را به تند-تاختن برمی‌انگیخته‌اند.» (وند. فر. ۳، بند ۳۶، زگد.)

برخی از گزارشگران، این ترکیب را به «سیخ اسب رانی» برگردانده‌اند و این تعبیر، همان است که در مورد «آشتر» در فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) نیز نوشته‌اند و درست در نمی‌آید.

آن گونه که از کاربرد این ترکیب در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) برمی‌آید، روشن است که نام گونه‌ای تازیانه و افزار مجازات و تنبیه گناهکاران بوده است و غالباً با «سروشو-چرن» همراه آورده شده. «نیبرگ» بدون هیچ گونه توضیحی «اسپهه اشتر» و «سروشو-چرن» را «تازیانه اسب» و «تازیانه تسمه‌ای» می‌خواند. (← آشتر و سروشو-چرن)

آستوت-ارت: نام سومین و آخرین شوشیانت (موعود) مزدپرستان است که در پایان سومین هزاره پس از زرتشت، از تخمه (یا فرّه) بازمانده‌ی در آب دریاچه کیانسیه (هامون) و از مادری به نام «اردت فذری» زاده می‌شود و کار قزشگرد (نوکردن جهان و دین مزدپرستی) را به پایان می‌رساند.

در زامیاد یشت (بندهای ۹۶-۹۳) از خویشکاری و کامیابی «استوت ارت» سخن به میان آمده است. در اوستا هر جا که «سوشیانت» مفرد آمده است به استوت ارت اشاره دارد و غالباً به جای نام او همین صفت بکار می‌رود و صفت پیروز را نیز همراه دارد.

از نشانه‌های پدیدار شدن استوت ارت ایستادن خورشید در میان آسمان است و چون او پیدا شود، همه جاودانگان (کیخسرو و گودرز و گیو و توس و پشتون و گرشاسپ و دیگران) به وی پیوندند و رستاخیز بر پا گردد و جهان استومند پایان پذیرد و جهان آشه (جهان میثوی) آغاز شود.
(← یردت فذری، سوشیانت و کیانسیه)

آستودان: (به معنی جای نگاهداری استخوان) چاه یا گودال یا شکافی است در کنار دخمه یا برج خاموشی، دور از دسترس جانوران که استخوانهای مردگان را در آن فرومی‌ریزند. در برهان قاطع به معنی «دخمه و مقبره گبران» آمده است.

آستومند: استخوان‌دار، جسمانی، مادی، خاکی، گیتیانه. «آستومندان: عناصر، ارکان. کلمه استومند چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می‌باشد با آنچه به زبان یونانی «آستوئیخون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت «أسطقس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان به عربی همان ارکان می‌باشد که به جای عناصر بکار رفته است. ریشه لغت «استومند» از «آست» آمده که به معنی استخوان است (لاتین اُس و یونانی اُستون) و در کلمات هسته، ستون، استوانه، استودان و استخوان باقی مانده است. شاید «اُس» و «اساس» عربی نیز با ریشه «آست» یکی باشد. «صادق هدایت: ترجمه زند و هومن یسن، بخش یکم، درسوم، زیرنویس بند ۶)

آستومند (جهان...): جهان مادی، گیتی، جهانی که اهوره مزدا در آغاز سه هزاره دوم آفرینش، آفرید و در آن به مینوها تن بخشید.

(← استومند، مینو، میثوی)

آستو ویذتو: (در پهلوی «آستویهاد» به معنی «زوال تن» یا «بخش کننده استخوانها») نام دیو مرگ است که زندگی را از میان می‌برد و در ادبیات پارسی میانه، او را با «بدوای» یکی خوانده‌اند. در امان ماندن از گزند این دیو و دیو خشم، به یاری ایزدان سروش و مهر ممکن است.

در بندهشن درباره این دیو می‌خوانیم: «استویهاد وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ آید و چون سایه افگند، تب آید و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد.» (به نقل پژ. ص ۱۳۱)

در وندیداد (فر. ۵، بندهای ۹-۸) از آستو ویذتو و بدوای جداگانه و همچون دو دیو همکار نام برده شده است.

گاهی به جای دو جزء نام این دیو، تنها جزء دوم (ویذتو) همراه با صفت «دیو آفریده» آمده است. (← بدوای و ویذتو)

آسکولاپ: (← آسکلپوس)

آسموخوانونت: نام یکی از نخستین گروندگان به دین زرتشت است که در هرمزد یشت (بند ۳۰) به فرّوشی او درود فرستاده شده و در فروردین یشت (بند ۹۶) نام او در سرهمه پاکان و آشونانی که فرّوشی آنان ستوده شده است، جای دارد. معنی این نام «فروغ آسمان» است.

آستونت: (در پهلوی آستونند) نام کوهی است. (زامیادیش، بند ۵). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۶) می‌خوانیم که استونند کوهی است در آذربایجان و در همان کتاب (بخش ۱۷، بند ۷) آمده است که کیخسرو آتشکده آذرگشنسپ را در کوه استونند بنا نهاد. در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۶، بند ۲۲) نیز آمده است که آذرگشنسپ پیروز در کنار دریاچه چیچست (ارومیه) واقع است و باز در همان کتاب (بخش ۱۱، بند ۹) می‌خوانیم که آذرگشنسپ در کوه استونند در آذربایجان است. همچنین در همین متن (بخش ۲۳) آمده است که: «مینوی دریاها و رودها با زرتشت به همپرسگی (دیدار، ملاقات) آمد و به استونند کوه، هُرمزد درباره نگاهداری و سپاسداری آنها سخن گفت.» (به نقل پژ. ص ۲۰۷)

بنابراین استونت (استونند) کوه باید نزدیک دریاچه ارومیه باشد؛ اما نمی‌دانیم کدام یک از کوه‌های آن ناحیه است. جکسن گمان برده است که این کوه همان «سهند» باشد که در جنوب شهر تبریز است. (جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۵۶-۵۵).

پیوند استونت کوه با آذر (آتش) روشن است و در دوسی روزه کوچک و بزرگ (بند ۹، آذر روز) و در «آتش بهرام نیایش» (بند ۵) از این کوه یاد شده است.

آستیه: نام ایزد نگاهبان پنج گاه شبانروز است.

آستیه: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۴).

آشتاد: (← ارشتاد)

آشتاد (روز...): نام روز بیست و ششم ماه است. (← ارشتاد)

آشتادیش: نام هیجدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانو ارشتاد (اشتاد). این یشت از جمله یشتهای کوتاه اوستاست که تنها ۹ بند دارد.

آشت آوزونت: نام یکی از رقیبان و همستاران گشتاسپ است. (گو. بندهای ۳۰-۲۹)

معنی لفظی این نام «دارنده هشت [اسب] تیزرو» است و احتمالاً این شخص از تورانیان دیوپرست (دشمن مزدپرستان) و از قبیله خیون بوده است. در «گوش (درواسپ) یشت» (بند ۳۰) از او با توصیف «دارای خود سرتیز، سپر سرتیز و گردن ستر و دارنده هفتصد اشتر» یاد شده است.

آشتر: (در پهلوی «آشتر») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می‌دهد تا او را در

فرمانروایی بر مردمان بکار آید. در وندیداد (فر. ۲، بند ۶) از این دو افزار که «آشترای زر نشان» و «سوورای زرین» نام دارد، سخن به میان می‌آید.

پژوهندگان اوستا و ادبیات پهلوی درباره این دو افزار، بسیار نوشته‌اند؛ اما هنوز کسی به نتیجه‌ای پذیرفتنی و بی‌چون و چرا نرسیده است. دوهارله اشتر را سیخ یا سیخک اسب‌رانی معنی کرده، ولف آن را تازیانه دانسته، دارمستتر آن را شمشیر پنداشته، بارتولومه نظر ولف را تأیید کرده و پورداود معنی عصا یا چوب‌دست را برای آن آورده است.

در سالهای اخیر نیز پژوهشهایی درباره این دو افزار شده است که از آن جمله می‌توان به یادداشتهای دکتر محمد مقدم (جم.) و مهرداد بهار (پژ.) و مقاله «شهرام (م) هدایتی» به نام «سوورا و اشتر در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شماره ۲ - تهران ۱۳۴۲) اشاره کرد.

از مجموع این پژوهشها در مورد «سوورا» (چنان که در زیر این نام خواهد آمد) می‌توان به احتمال بسیار زیاد، آن را گونه‌ای نفیر یا گاودُم (افزاری برای بانگ برآوردن و ساز نواختن) دانست؛ اما در مورد اشتر هنوز هم تشتت در آراء و برداشتها کم نیست.

بهار نوشته است: «در مورد واژه اشتر، کار بدین آسانی نیست. واژه اشتر در اوستا و پهلوی به معنای شلاق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو معنا بکار می‌رفته است. یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی.» (پژ. ص ۱۷۹)

باید گفت که معنی تازیانه برای اشتر در اوستا شناخته و قطعی است و در ترکیب «آسپَهه-آشتر» بارها در وندیداد (فر. ۳ به بعد) بکار رفته است. (← اسپهه - اشتر در همین یادداشتهای)

اما هیچ گونه نشانه‌ای از این که در جایی به معنی گونه‌ای ساز یا افزار بانگ برآوردن آمده باشد، در اوستا و ادبیات پهلوی وجود ندارد و آقای بهار هم تنها به حدس و گمان و با قید «ممکن است» معنی مفروض «آلتی برای نواختن سازی» را برای آن ذکر کرده است.

در کتاب «روایت پهلوی» درباره رویدادهای دوران اوشیدر (هوشیدر) نخستین موعود مزدپرستان آمده است که: «نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر یک جای برهم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد و سی و سه گام است، پدیدار شود. به دستوری اوشیدر، مردم سپاه آریند و به کارزار آن گرگ شوند... پس مردمان، آن دروج را به اشتر و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند...» (به نقل پژ. ص ۲۲۹)

بهار در یادداشتی درباره این مطلب کتاب روایت پهلوی، نوشته است: «اشتر در این جا ظاهراً سلاحی است.»

آشکار است که در این جا اشتر را - بی‌هیچ گونه توضیح اضافی - می‌توان رزم‌افزار

(سلاح)ی در ردیف کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر دانست؛ اما آیا اشتر به همان معنی شناخته خود (تازیانه) نمی‌تواند در عین حال گونه‌ای رزم‌افزار یا آلت نبرد و پیکار هم باشد؟ در موردی مانند آنچه در کتاب روایت پهلوی آمده است، آیا مردم نمی‌توانسته‌اند اشتر (تازیانه) را هم در کنار دیگر رزم‌افزارها برای فرو کوفتن و از پای در آوردن آن پتیاره اهریمنی بکار گیرند؟

از سوی دیگر می‌توان و باید پرسید که: در داستان جم، آیا می‌شود هر دو افزار بخشیده اهوره مزدا به جم (سوورا و اشترا) را آلتی برای نواختن ساز و بانگ برآوردن دانست و دلیلی پذیرفتنی برای آن ارائه داشت؟

به گمان نگارنده این یادداشت، می‌توان «اشترا» را در وندیداد (فر. ۲، همچنان که در دیگر فرگردها) به معنی تازیانه دانست که جز کاربرد مجازات گناهکاران، در مواردی هم می‌توانسته است در نبرد با دشمن یا همستار همچون رزم‌افزاری بکار آید.

در داستان جم بویژه، اهوره مزدا سوورا و اشترا را به‌عنوان افزارهای ضروری برای فرمانروایی و شهریاری به جم می‌بخشد و مگر نه آن است که در سرتاسر اساطیر و تاریخ، همین دو افزار (افزار بانگ برآوردن و آوازه‌گری^۱ و افزار هراس‌انگیزی و مجازات و سرکوب) اصلی‌ترین افزارهای فرمانروایی بوده است؟^۲

اشترا-میریه: نام دیگر «اسپه-اشترا» است. این نام تنها یک بار در وندیداد (فر. ۱۸، بند ۴) بکار رفته است و از کاربرد آن، اهمیت آیینی این افزار بیشتر شناخته می‌شود.

در باره نخستین جزء این ترکیب (اشترا) در یادداشت مربوط به آن سخن گفتیم. جزء دوم آن (میریه) صفت است به معنی گناهکار و سزاوار مرگ که در بسیاری از جاهای اوستا و از جمله «در واسپ یش» (بندهای ۱۸ و ۲۲) برای افراسیاب شاه توران آمده و ناگزیر در ترکیب کنونی (اشترا-میریه) معنی آن «تازیانه‌ای برای پادافره دادن به گناهکاران» است.

(— اسپه-اشترا و اشترا)

اَشْتَوَد گاه: (= اوشتَویتی گاتا) نام دومین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که به نام دومین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت، نامگذاری شده. (— اندرگاه)

آشتی: ظاهراً واحدی برای اندازه‌گیری ستبری بوده است. در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۳۰) این واژه به‌عنوان واحدی برای اندازه‌گیری ستبری (کلفتی) آمده و دارمستر در زیرنویس گزارش خود آن را اندازه‌ای ناشناخته خوانده است. اسفندیارچی آن را «ایشتی» خوانده و در گزارش خود، به

۱. همان که اکتونیان نام فریبده «رسانه‌های گروهی» را بدان داده‌اند.

۲. گونه‌های تکامل‌یافته و امروزی این افزارها را همگان می‌بینند و می‌شناسند.

«خشت» (آجر) برگردانده است.

آشتی گفیه: (= استی گفیه) یکی از رقیبان و همستاران گرشاسپ است که به دست او کشته می‌شود. (رام. کر. ۷، بندهای ۲۸-۲۷)

آش سیمین: نام کوهی است و معنی «پناه‌بخش آشه» دارد. (رام. بند ۵)
 آشموغ: در اوستا «آشه موغ» و در پهلوی آشموغ یا آشموک یا آهرموک یا آهلموک و در پازند آشموغ به معنی «برهم زن آشه» است و در ادبیات دینی مزدپرستان به مفهوم بی دین، از دین برگشته، ملحد، بی تقوا، ناپرهیزگار، گمراه کننده و روحانی دروغی آمده و در متن پهلوی مینوی خرد به معنی «بدعت گذار» بکار رفته است.

این صفت یا عنوان در اوستا غالباً معنی گمراه کننده و فریفتار دارد و از آن جمله است در «هرمزد یشت» (بند ۱۰). در گزارش پهلوی همین بند، سه گونه آشموغ بازشناخته شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند) و سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل می‌دهد و از او پیروی می‌کند.

اشموغ را در بیشتر کاربردهایش در تراز تباهاکاران و گناهکاران و در برابر آشوانان و پرهیزگاران می‌بینیم. در بندهشن از این صفت، اسم مصدر «اشموغی» نیز ساخته شده و در برابر آشونی بکار رفته است.

در وندیداد (فر. ۴، بند ۴۹) از اشموغ ناپارسا سخن به میان می‌آید که از خوردن خوراک سر باز می‌زند. دارمستر این بیان را اشاره‌ای به درگیریهای فکری میان پیشوایان زرتشتی با مسیحیان و مانویان می‌داند که روشهای انزواجویی و ریاضت کشی را تبلیغ می‌کردند.

آشموغ: نام دیو فریفتار و گمراه کننده است در ادبیات دینی زرتشتیان. در فرهنگهای فارسی و نیز در ادبیات فارسی این واژه به صورت «آسموغ» آمده است. در برهان قاطع زیر همین نام می‌خوانیم: «آسموغ نام دیوی است از متابعان اهرمن که سخن چینی و فتنه‌انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت بهم رسانیدن، تعلق به او دارد.»

در لغت نامه دهخدا در زیر واژه «آسموغ» بیتی از «طیان» آمده است:

«گفته‌اش جملگی دروغ بود او سخن چین چو آسموغ بود»

آشیم و هو...: نام یکی از سه نیایش (نماز) مشهور و مهم دینی مزدپرستان است که به نام نخستین واژه‌های آغاز آن، خوانده می‌شود. این نیایش را «آشه وهیشت» و «نماز آشه» نیز خوانده‌اند و گزارش فارسی آن چنین است:

«آشه بهترین نیکی [و مایه] بهروزی است. بهروزی از آن کسی است که درست کردار

[و خواستار] بهترین آشه است.»

(← آشه وهیشت، نماز آشه ویتَه آهوویژیو... و نیز برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش ← پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

آشوزد نَگَهه: (در پهلوی «آشوزد» شده و معنی «از آشه پایدار» دارد) نام دوتن از پارسیان نامدار در دین مزداپرستی است که یکی پسر «پوروداخشتی» و دیگری پسر «سایوژذری» خوانده شده. (آب. کر. ۱۸، بند ۷۲)

در فرورین یشت (بندهای ۱۱۳ - ۱۱۲) به فرَوشی این هر دو «اشوزدنگه» درود فرستاده شده است. در کتابهای پهلوی بارها از «آشوزد» پسر «پوروداخشت» یاد شده و از آن جمله در کتاب نهم دینکرت (بخش ۱۶، بند ۱۷) یکی از جاودانگان به شمار آمده است که در خونیرث شهر یاری می‌کند. در دادستان دینی (بخش ۹۰، بند ۷) نیز او در زمره هفت تن جاودانگان و فرمانروا و شهریار خونیرث است. در بندهشن (بخش ۲۹، بتد ۶) هم نام او در شمار جاودانگانی چون نرسی، توس، گیو و گودرز می‌آید که در پایان جهان برمی‌خیزند و سوشیانت را یاری می‌رسانند.

آشوزوشت: به معنی «دوستدار راستی» نام پرنده‌ای است (مرغ حق؟) اساطیری که به نوشته وندیداد (فر. ۱۷، بند ۹) مزداپرستان هنگام دور ریختن تراشه‌های ناخن خود، نیایشی را خطاب بدو می‌خوانند و برآنند که با این کار، دیوان می‌لرزد و توان آن را نمی‌یابند که تراشه‌های ناخن را برگیرند.

در بندهشن (بخش ۱۹) آمده است که اگر مردمان هنگام ریختن تراشه‌های ناخن، این نیایش را نخوانند، دیوان و جادوان آنها را همچون تیرهایی به پرنده آشوزوشت پرتاب می‌کنند و او را می‌کشند و هنگامی که ریختن تراشه‌های ناخن با خواندن نیایش همراه باشد، پرنده آنها را برمی‌گیرد و می‌خورد تا دیوان و جادوان نتوانند آنها را وسیله آسیب‌رسانی قرار دهند. در سنت جدیدتر زرتشتیان، این پرنده با «جغد» یکی شمرده شده است.

(← وند. فر. ۱۷، بند ۲ و ۵، زیرنویس دارمستتر درباره همانندی آیین دورریزی تراشه‌های ناخن در ایران با آیینها و باورهای ملتها و اقوام دیگر)

آشون: پرو «آشه»، رهرو راه «آشه»، ضد «دروند». (← آشه و دروند)

آشه: (= آشا) به معنی «راستی» و جزء اصلی نام امشاسپند «آردیبهشت» (در اوستا «آشه وهیشت») است. معنی «آشه» را در گزارشهای مختلف گاهان در هند و اروپا و ایران، راستی، حق، حقیقت، دادگری، سامان آفاق، قانون ابدی آفرینش، نظم و ترتیب کامل، سامان مقرر مزدایی و تعبیرهای دیگری از این دست نوشته‌اند. با این حال، هنوز کسی حرف آخر را نزده و نتوانسته است تعریف جامع و مانعی از این اصل و اصطلاح گاهانی بدست دهد. از همین روست

که برخی از گزارشگران گاهان ترجیح داده‌اند خود واژه «آشه» را ترجمه ناکرده در گزارش خویش بیاورند. در گزارش کنونی نیز از این روش پیروی شده است.

«آشه» به صورت آهیخته، یکی از اصول اساسی و مهم دین مزدپرستی است که در سراسر اوستا (بویژه در گاهان پنجگانه) همواره بدان اشاره می‌رود و می‌توان گفت که در این دین، همه راههای رستگاری به «آشه» می‌پیوندد.

«آشه» گاه به جای «آشم و هو...» (= آشه و هیش) نام یکی از سه نیایش مهم مزدپرستان بکار می‌رود. (← اردیبهشت، اشه و هیش و اشم و هو و نماز اشه. درباره آشه همچنین ← محمود عبادیان: آشا در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۸۷-۲۶۷)

آشه و هیش: (← اردیبهشت)

آشهین: (= اوشهین) نام زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید (یکی از پنج گاه شبانروز) است. در اوستا «اوشه» به معنی «سپیده‌دم» است.

آشهین: نام ایزد نگاهبان زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید است.

آشهینگاه: (اشهین) نام زمان میان نیمه شب تا بامداد پگاه (برآمدن خورشید) است.

آشهینگاه: نام نیایش (نماز) ویژه اشهین (زمان از نیمه شب تا بامداد پگاه) است که یکی از نیایشهای پنجگانه شبانروزی مزدپرستان به شمار می‌آید و در خرده اوستا جای دارد.

آشی: (در پهلوت آرت و آرد) نام ایزد بانوی توانگری و پاداش و گنجور اهوره مزداست که غالباً با صفت «وَنگوهی» (به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی گاه نام و صفت او را درهم آمیخته و به گونه «آرششونگ» (یا آشیشونگ یا آششونگ یا آهرشونگ یا آهلش ونگ) در آورده‌اند.

در گاهان (گذشته از فروزه‌های مزدا اهوره) از آشی در کنار آذر و سروش نام برده می‌شود؛ اما برخی از پژوهندگان گاهان برآنند که این نامها در سرودهای زرتشت، جنبه شخصی ندارد و مفاهیمی آهیخته را بیان می‌دارد. در اوستای نوخوشکاری این ایزد بانو در جهان استومند، بخشیدن دارایی و خواسته و خوشی به پرهیزگاران و آشونان است و در جهان میثوی در روز پسین، بخشیدن پاداش کردارهای نیک و پادافره کردارهای بد به دست اوست.

در تفسیر واژه «آشی» آمده است: «توانگری که از درستکاری و آشونی است.» (گپ.)

آشی از همنشینان و یاوران ایزد سروش است و نگاهبانی بیست و پنجمین روز ماه بدو سپرده شده و شکوفه‌های بهاری ویژه اوست. ایزدبانو «پارندی» (پارند) از یاران و همراهان آشی است و نام این دو غالباً در کنار هم می‌آید. «آدا» را که در بخشهایی از اوستای نو نام ایزد بخشنده پاداش و پادافره است، برخی با آشی یکی شمرده‌اند.

ایزدبانو آشی، را دختر اهوره مزدا، خواهر امشاسپندان و برخوردار از خیرد سوشیانتها خوانده‌اند. (ار. بند ۲) همچنین اهوره مزدا پدر وی، سپندارمذ مادرش و سروش و رشن و مهر، برادرانش و دین خواهرش شمرده شده‌اند.

«ارت یشت» (هفدهمین یشت) سرود ویژه ستایش و نیایش این ایزدبانوست.

(— ارت، ارت یشت، ارد)

آغریرث: (در اوستا آغریرث به معنی دارنده گردونه پیشتاز) نام پسر پشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است که در بسیاری از جاها با صفت «نرَو» (نر، دلیر، مرد، پهلوان) از او یاد شده است. برخی از پژوهشگران «نرَو» را نام خانوادگی آغریرث دانسته‌اند و پیوندی میان او و افراسیاب قائل نیستند.

در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان، از این سردار تورانی همواره به نیکی سخن رفته و بدو درود فرستاده شده است. در پهلوی او را «گوپت شاه» یا «گوتدشاه» خوانده‌اند و به نوشته بندهشن، در شمار جاودانگان دین زرتشتی است. در گزیده‌های زادسپرم آمده است که گاو اساطیری «هدیوش» دربارویی فلزین به سرداری «گوتدشاه» نگاهداری می‌شود و این همان گاوی است که در پایان نبرد هُرمزد و اهریمن در هزاره دوازدهم، سوشیانت برای ساختن «آنوش» او را می‌کشد. صفت یا عنوان «گوپت» (گوپت) که در پهلوی جانشین نام آغریرث شده، خود به همین معنی «گاو بان» یا «نگاهبان گاو» است که در اسطوره یاد شده، خویشکاری وی به شمار آمده است.

در بندهشن و دادستان دینی از کشوری به نام سوگوستان در نزدیکی آب دایتی در ایرانویج نام برده شده که آن را «گوپت» هم می‌گفته‌اند و آغریرث پسر پشنگ و برادر افراسیاب بر آن فرمانروایی می‌کرده و بدان سبب گوپت شاه خوانده شده است.

به نظر می‌رسد که این روایت، جدید و ساخته دوره‌های پسین ادبیات دینی ایرانیان باشد و روایت گزیده‌های زادسپرم، ریشه اساطیری کهن تری دارد.

دکتر احمد تفضلی نوشته است: «پسر آغریرث است. جزء اول نام او است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گو» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند.» (مینو، ص ۸۱، زیر.)

در شاهنامه آغریرث سپهدار لشکر توران است و برخلاف برادر دیگرش گرسیوز نسبت به ایرانیان احساس دوستداری و مهربانی دارد. سرداران و ناموران سپاه ایران که پس از شکست شاه نوذر گرفتار افراسیاب شده بودند، به پایمردی او آزاد شدند؛ اما خود او به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد و در متنهای ایرانی از کار افراسیاب به عنوان یکی از گناهان بزرگ او

یاد شده است.

افراسیاب: (در اوستا «فرنگرَسین» به معنی «هراس انگیز» یا «کسی که به هراس افگند») در پهلوی «فَراسِیاو» یا «فَراسِیاب» یا «فَراسِیاب» نام شاه نامدار توران، پسر پشنگ، پهلوان اصلی تمام درگیریها و جنگهای طولانی میان ایرانیان و تورانیان از دوره نوذرشاه تا روزگار شهریاری کیخسرو است که می‌توان گفت بخش عمده حماسه ایران را دربر می‌گیرد.

از مهم‌ترین رویدادهای زندگی افراسیاب، کشتن برادرش اغریث (— همین.) و سیاوش شاهزاده و پهلوان ایرانی و پسر کاووس شاه است و همین دورویداد است که در اوستا همواره بزرگترین گناهان افراسیاب شمرده شده و کشته شدن او به دست نبیره اش کیخسرو و پسر سیاوش، نتیجه دست‌زدن به این گناهان است.

در برابر کارهای اهریمنی و گناهانی که کارنامه افراسیاب را سیاه کرده، کارنیکی هم بدو نسبت داده شده و آن کشتن «زین گاو دُرُونِد» تازی است که بر ایران چیره شده بود و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را شکست داد و کشت. (— زام. بند ۹۳ و زین گاو)

سرگذشت افراسیاب و داستان جنگهای خونین و پر کشمکش وی با ایرانیان در اوستای کنونی و متنهای پهلوی به کوتاهی و در حد اشاره آمده است و شخصیت او در این متنها بیشتر اساطیری و دیوآساست تا داستانی و حماسی. اما در شاهنامه و برخی دیگر از متنهای تاریخی-ادبی فارسی، داستان او به تفصیل بیان شده و شخص او بیشتر منش شاهان و پهلوانان را پیدا کرده است که البته پایگاهی انیرانی و اهریمنی دارد.

شخصیت شاه-پهلوان که افراسیاب در برخی از بخشهای اوستای نو و متنهای پهلوی و بویژه در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی (و عربی) دارد، شخصیت ثانوی و متأخر اوست؛ و گرنه در بیشتر بخشهای اوستای نو (از آن جمله در زامیادیش) و ادبیات پهلوی، نشانه‌های آشکاری از منش اصلی اساطیری او — که ریشه در یادگارهای کهن فرهنگ هند و ایرانی دارد — به چشم می‌خورد. او در این کالبد دیرینه، نه یک شاه-پهلوان که در شمار اژدهایان و دیوان است و در نبردهای کیهانی ایزدان و دیوان درگیر می‌شود. چنان که در زامیادیش شناوری او را در دریای فراخ کرت در پی دست‌یافتن به فرایانی می‌بینیم و خشم و خروش او و ناسزاگویی اش که می‌خواهد همه نیک و بد و تر و خشک را در جهان آفرینش بهم درآمیزد و اهوره مزدا را به تنگنا درافگند، یادآور نبردی همتراز نبرد هرمزد و اهریمن است.

بازداشتن باران از ایران‌شهر که به نوشته بندهشن یکی از کارهای اهریمنی افراسیاب است و در شاهنامه بدون ذکر نام افراسیاب، تنها اشاره‌ای مبهم بدان می‌رود، شکل دگرگون شده‌ای از اسطوره کهنی است که در آن، افراسیاب شخصیتی اژدهاگونه دارد و آنها را در کام می‌کشد و

خشکسالی پدید می‌آورد. به‌نوشته‌گزیده‌های زادسپهرم، این امشاسپند سپندارمذ است که کار افراسیاب را بی‌اثر می‌کند و آب را دیگر باره به ایرانشهر بازمی‌گرداند.

همانند همین روایت است داستان رودی به نام «واتئینی» در سیستان که به دریاچه کیانسیه می‌ریخت و افراسیاب آن را لگد کوب کرد و از میان برد. این داستان در بندهشن آمده و ریشه اساطیری شخصیت افراسیاب را در آن به روشنی می‌توان دید.

آفسمَن: در گاهان به معنی بند، گزارش و پاسخ آمده و یک سطر شعر بدین نام خوانده شده است. در گزارش پهلوی اوستا، گاه «پتمان» (= پیمان به معنی اندازه و مقیاس) و گاه «گاس» (= گانا یا سرود) در برابر این واژه آمده است.

معنی واژه «افسمن» بریسته و بهم پیوسته و به تعبیر ادبی امروز به نظم در آمده و منظوم یا موزون و دارای وزن است. در فارسی نیز پیوستن به معنی به نظم در آوردن و سخن منظوم سرودن آمده است. فردوسی درباره‌ی دقیقی می‌گوید:

«بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین دَر آکنده را»

(به نقل مزد. ج ۲، ص ۵)

آگتَش: (به معنی «آفریننده‌ی بدی») نام دیوی است. نام این دیو دوبار در اوستا آمده (فر. ۱۰ بند بند ۱۳ و فر. ۱۹ بند ۴۳) و با دیو خشم مربوط است.

در وندیداد نام آگتَش در شمار نام دیوان مشهور و یاوران و کارگزاران اهریمن آمده؛ اما سخنی از خویشکاری وی در میان نیست.

در بندهشن آگتَش دیو در وجه انکار (پهلوی نیگراییه) است که آفریدگان را از چیز نیکو منکر (پهلوی نیگرای) کند. چنین گوید که کسی که چیز بدان کس دهد که مردم را از چیز نیکو منکر دارد، آن گاه آگتَش دیواز او راضی شود. (به نقل پژ. ص ۱۳۰)

آگَمَن: (در اوستا «آگَمَن» یا «آگَمَنگَه» و در پهلوی «آکومن») به معنی اندیشه‌ی بد یا منش (بد) نام دیوی است از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی آنگَرَمینویا اهریمن) که همستار امشاسپند بهمین به شمار می‌آید. در گاهان (یس. ۳۰ بند ۶) این نام مفهومی آهیخته و اخلاقی دارد و گفته شده است که «دیوگزینان، راست را برنگزیدند و به بدترین منش گرویدند.» که در این مورد، «بدترین منش» برگردان «آچیشْت مَنگَه» اوستایی است. در زامیادیشْت (بند ۶۶) اک من پیک و پیام آور اهریمن خوانده شده است.

در بندهشن آمده است: «اکومن را کار این که بداندیشی و ناآشتی به آفریدگان دهد.»

(به نقل پژ. ص ۱۲۸)

در گزیده‌های زادسپهرم درباره‌ی این دیو می‌خوانیم: «سرانجام اهریمن، اکومن را بفرستاد و

گفت که: تو مینوتری، زیرا که اندرونی‌ترینی (= محرم‌ترین دیوان هستی). برای فریفتن بر اندیشه زردشت برو [و] اندیشه او را به سوی ما که دیویم بگردان (= متمایل کن)...» (گزر. ص ۲۳)

(← بدترین منش، بهمن و کماله دیوان)

آلبرز: (در اوستا «هرا»، «هریتی» و «هرابریتی» و در پهلوی «هریژ») نام کوهی است اساطیری که در فارسی البرز شده و اکنون رشته کوه‌های معروف شمال ایران را بدین نام می‌خوانیم.

در سرتاسر اوستای نوبارها به نام و ستایش این کوه برمی‌خوریم. در زامیاد یشت (بند ۱) کوه هرا همه کشورهای خاوری و باختری را فرا گرفته و نخستین و بزرگترین کوه جهان است. در رشن یشت (بند ۲۵) می‌خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد ستیغ کوه هریتی چرخانند. در مهریشت (بند ۱۳) آمده است که مهر ایزد نگاهبان فروغ و پاسدار پیمان، نخستین ایزدی است که پیش از دمیدن خورشید از کوه هرا به سراسر سرزمینهای ایرانی می‌نگرد. در همان یشت (بند ۵۰) می‌خوانیم که آرامگاه مهر بر فراز کوه هریتی جای دارد که در آن جا نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلاینش دیو آفریده. از فراز کوه هریتی مه برنخیزد.

کاخ ایزد سروش که یک هزار ستون دارد و خود روشن و ستاره آذین است، بر فراز البرز جای دارد. (یس . ۵۷، بند ۲۱) گیاه هوم که نوشابه آیینی «هوم» را از آن برمی‌گیرند، بر فراز البرز می‌روید. (یس . ۱۰)

در بندهشن (بخش ۱۲) آمده است که همه کوهها در هیجده سال رویدند؛ اما البرز در هشتصد سال به کمال رسید: به دویست سال تا به ستاره پایه، به دویست سال تا به ماه پایه، به دویست سال تا به خورشید پایه و به دویست سال تا به آسمان زترین رُست و دوهزار و دویست و چهل و چهار کوه روی زمین از البرز جدا شد.

در دینکرت گفته شده که یک سر «چینودیل» بر البرز کوه نهاده شده است.

آم: ایزد نیرو و دلیری است که نام او بیشتر همراه نام ایزد بهرام می‌آید و صفت‌های «نیک آفریده» و «بُرزتمند» را در پی دارد. معنی این نام نیرو و دلیری و جرأت است و صفت آن در اوستا «آمونت» و در پهلوی (در متن مینوی خرد) «آماوند» به معنی دلیر و نیرومند و با جرأت آمده است. در بهرام یشت (بندهای ۷ و ۹) هنگامی که ایزد بهرام به کالبدهای گاونر و اسب نمایان می‌شود، «آم» بر فراز شاخهای گاو و بر پیشانی اسب پدیدار است.

آمرداد: (در اوستا «آمره‌تات»، در پهلوی «آمرداد» یا «آمردات» و در فارسی «آمرداد» یا «مرداد» به معنی «جاودانگی و بيمرگی») در گاهان یکی از فروزه‌های مزدا اهوره است؛ اما در

اوستای نوبه صورت امشاسپند بانویی تجسم یافته که نام وی همیشه همراه با نام امشاسپند بانو خرداد می‌آید. امرداد در جهان میثوی نماینده پایداری و جاودانگی اهوره مزداست و در جهان استومند، نگاهبانی گیاهان و خوردنیها خویشکاری اوست.

بنا بر تفسیر «تاراپوروالا»، امرداد و خرداد و سپندارمذ، گروه سه گانه امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند که نماد مادر خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آیند. (پیش . بخش ۴)

پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه به نام این امشاسپند بانو و گل «چمبک»^۱ ویژه اوست. ایزدان رشن و ارشئات و زامیاد از یاران و همکاران امشاسپند بانو امرداد و «زیربج» (دیو گرسنگی) یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی انگرمینویا اهریمن) همستار اوست.

در بند هشن درباره این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «امرداد بی مرگ سرور گیاهان بی شمار است؛ زیرا او را به گیتی گیاه خویش است. گیاهان را رویاند و رمة گوسفند را افزایش؛ زیرا همه دامها از او خوردند و زیست کنند. به قرشکرد سوشیانت و نوسازی جهان نیز آتوش از امرداد آریند. اگر کسی گیاه را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه امرداد (از او) آسوده یا آزرده بود...»

(به نقل پژ. ص ۱۱۷)

آمرداد (روز...): نام هفتمین روز ماه است که به نام امشاسپند بانو امرداد نامیده شده. با اشاره به خویشکاری این امشاسپند در جهان استومند که نگاهبانی از گیاهان روی زمین و سرسبز و بارور نگاه داشتن آنهاست و با توجه به این که وی نماد جاودانگی و بی‌مرگی و جوانی همیشگی است، مسعود سعد سلمان می‌گوید:

روز مرداد مژده داد بدان که جهان شد به طبع باز جوان»

آمردادگان (جشن...): نام جشنی است که در امرداد روز (هفتمین روز) ماه مرداد برگزار می‌شد.

آمشاسپند: (در اوستای نو «آمش شپنت» و در پهلوی «آمش شپند» یا «آمهر شپند» به معنی «ورجاوند جاودانه») عنوان یهین ایزدان یا گروه میثویان در دین مزداپرستی است که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد را شامل می‌شود و نزدیک ترین میثویان به آفریدگارند و اصلی ترین خویشکاریها در آفرینش و نگاهبانی آفریدگان و نمایش جنبه‌های گوناگون منش اهوره مزدا برعهده آنهاست.

اهوره مزدا (سپند مینویا شپنت مینوی) در سر امشاسپندان جای دارد و از این رو غالباً سخن از

۱. گلی است زرد رنگ و خوش بو و تند. در تحفة المؤمنین آمده است که گل زنبق را به هندی چمبک گویند.

هفت امشاسپندان می‌رود. گاه ایزد سروش را در سر امشاسپندان جای داده‌اند.
(برای آگاهی بیشتر درباره امشاسپندان ← نام هریک از آنها در همین یادداشتها و پیش
بخش ۴)

امشاسپندبانو: گروه سه گانه «سپندارمذ، خرداد، امرداد» را که مادینه پنداشته شده و نماد
مادرخدایی آفریدگارند، در این گزارش، «امشاسپندبانو» نامیده‌ایم. (س پیش. بخش ۴)
آناهیتا: (← آردویسور آناهیتا)
آنتردنگه: (به معنی «جای گرفته در میان کشور») نام دهمین کوه برآمده از زمین است. (زام.
بند ۲)

در مهریشت (بند ۱۴۴) همین ترکیب صفتی است برای ایزدمهر.
آنترکنگه: (به معنی «جای گرفته در میان کنگ») نام کوهی است. (زام. بند ۴)
(← سیچی دَو)

آندرگاه: عنوان کلی پنج روزی است که ایرانیان باستان در سال شماری خود برای رساندن
روزهای سال به سیصد و شصت و پنج روز و نگاه داشتن کیسه بر پایان دوازدهمین ماه سال
(اسفند) می‌افزودند و هریک از آن روزها را به نام یکی از گاهان پنجگانه زرتشت می‌خواندند.
این کیسه سال را در پهلوی «وَهیجک» و در فارسی بهیزک، پنجه دزدیده، پنج روز
گاهانی، پنج گاه، پنجه، پنجه نیکو، گاه و اندرگاه خوانده‌اند و در کتابهای عربی «خمسه
مسترقه» آمده است.

اندرماه: (در اوستا «آنترماونگه») بنا به گزارش پهلوی اوستا و نوشته بندهشن و دینکرت،
روزهای یکم تا پنجم هرماه بدین نام خوانده شده و نیز همین ترکیب نام ایزد نگاهبان این پنج روز
است که در بسیاری از نیایشهای اوستا ستوده می‌شود. (← پُرماه و ویشپتت)
آندرِوای: (در اوستا «آنترِویو» یا «ویو») و در پهلوی و فارسی «اندرِوای» یا «دروا» یا «وای»
به معنی هوا) نام ایزد هواست که غالباً با صفت «زبردست» همراه می‌آید. در پهلوی «رام» نام
دیگر این ایزد و «رام‌یشت» (یشت پانزدهم) در ستایش و نیایش وی و روز بیست و یکم ماه به نام
اوست.

بنا به نوشته «رام‌یشت» ویو نام بهنه کیهانی میان جهان میثوی و جهان تیره اهریمنی
است و ویوآفرینش «شپنت مینیو» را از آفرینش «آنگر مینیو» جدا می‌کند.
در بندهشن (بخش یکم) می‌خوانیم که در بخش زبَرین این جو، فروغ جاودانی
فرمانرواست و آن جایگاه اهوره مزداست و بخش زیرین آن که تیرگی ابدی آن را فرا گرفته، جای

اهریمن است. ویو (هوا) در میان این دو بخش پرفروغ و تیره جای گرفته و آوردگاه دو میثوی نیکی و بدی است. بهشت در بخش پرفروغ و دوزخ در بخش تیره و همیستگان (برزخ) در بخش میانی (هوا) جای دارد.

بنابراین هوایی که در نزدیکی جهان میثوی است، از پاکی اهورایی برخوردار است و ایزد ویو (اندروای) به نگاهبانی آن گماشته شده و درخور نیایش و شایسته ستایش است. اما هوایی که نزدیک به جهان تیرگی و جای اهریمن است، ناپاک و اهریمنی است و نماد و نگاهبان آن را دیوی دانسته اند.

در رام پشت و دیگر جاهای اوستا، بارها می‌خوانیم که: «ای اندروای! آنچه از ترا که از آن سپند مینوست، می‌ستاییم.» بدین سان دو ویو (وای) هست. یکی ایزد نگاهبان هوای پاک و سودبخش و اهورایی که او را «وای درنگ خدای» نیز خوانده‌اند و دیگری دیو هوای ناپاک و زیان‌بخش و اهریمنی. در رام پشت از دیو هوای ناپاک نام برده نشده؛ اما در وندیداد (فر. ۵) از این دیو سخن به میان آمده و از همکاران و دستیاران «آستوویذتو» (دیو مرگ) شمرده شده است. بندهشن دیو هوای بد را با استوویذتو (آستویهاد پهلوی) یکی شمرده است.

در «مینوی خرد» (بخش ۲، بند ۱۱۵) از «وای وه» و «وای وتر» (هوا خوب و هوای بد) سخن گفته شده و وای وتر همراه آستوویذتو و دیگر دیوان در برابر وای وه و سروش و بهرام در سرچینودپل می‌کوشند که روان مرده را به دوزخ بکشانند.

ما در این گزارش، این دو «وای» را «به‌وای» و «بدوای» نامیده‌ایم. افزون بر آنچه درباره اندروای گفته شد، بندهشن او را ایزد جنگ و نگاهبان آفرینش نیک نیز می‌خواند. «وای نیکو جامه زرین، سیمین، گوهر نشان، والغونه (سرخ‌گون) و بس رنگ پوشیده که جامه ارتشکاری است، زیرا فراز رونده بودن از پس دشمنان و پتیاره را از میان بردن و آفرینش را پاسبانی کردن، خویشکاری اوست.» (بن. به نقل پژ. ص ۳۹-۳۸) اندروای گاه با ایزد «باد» (اوستایی: وات) یکی شمرده شده است.

(— استوویذتو، باد، بدوای، به‌وای، رام، رام‌پشت، وای، وای درنگ خدای و ویذتو)

آنقران: (در اوستا «آنقر روجاو» یا «آنقر روجه» به معنی «فروغ بی‌آغاز» یا «روشنایی ازلی») نام دیگر «گرزمان» (گرودمان) برترین بهشت یا جهان روشن اهوره مزداست. در ادبیات دینی ایرانیان این واژه نام ایزدی است که نگاهبانی سی امین روز ماه بدو سپرده شده. در بندهشن این نام را به گونه آنقر و آنقران می‌بینیم و در شمارش هفت پایه آسمان در این متن پهلوی می‌خوانیم: «... پنجم گرودمان که انقر روشن خوانده شود و خورشید بدان پایه ایستد...» (به نقل پژ. ص ۳۹) و باز در همان کتاب آمده است: «انقران میثوی، انقر روشن است که خانه گوهر نشان،

سفته یا قوت و مینوان ساخته است.» (همان. ص ۱۱۳)

در پهلوی و فارسی این نام را «انیران» نیز نوشته اند که نباید آن را با «انیران» به معنی نایرانی و بیگانه اشتباه کرد.

(— گرزمان)

آنغران (روز): نام روز سی ام ماه است. (— آنغران = گرزمان)

آنگرَمینو: (— اهریمن)

آنوش: (در اوستا «آنْ اوش» به معنی «بی مرگ») در پهلوی به معنای پادزهر و تریاق و اکسیر آمده است.

در بندهشن این واژه نام خوراکی است که در فرَشگردسازی جهان (در روزگار سوشیانت) از در آمیختن پیه گاو «هدیوش» و «گوکرن» (گوکِرِن) یا «هوم سفید» درست می کنند و به مردم می دهند و آنان با خوردن آن جاودانه و بی مرگ می شوند.

(— اغریث، گوکرن، هدیوش، هوم سفید)

انیران: (در اوستا «آنْ آیره» و در پهلوی «آنیران» و در فارسی «انیران» یا «نیران» به معنی نایرانی، غیرایرانی، بیگانه) نامی است که ایرانیان به همه قومها و مردمان جز خود داده بودند.

انیران = انغران (— همین.)

انیران (روز...): (— انغران)

آوآیرِشت: (به معنی «تاب دادن و گرداندن») نام گناه کسی است که رزم افزاری را تاب دهد و بگرداند و آهنگ زدن دیگری را بکند.

اوپایری سَین: (به معنی «برتر از [پرش] شاهین یا سیمرغ») نام کوهی است. (یس . ۱۰ بند ۱۱ و زام. بند ۳)

در بندهشن بارها از این کوه که «آپارسن» خوانده شده، سخن به میان می آید. از آن جمله در بخش ۱۲، بند ۹ این کتاب آمده که گذشته از البرز، آپارسن بزرگترین کوه است. آغازش از سکستان و انجامش در خوزستان است و در همان کتاب (بخش ۲۰، بندهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۲-۲۱) می خوانیم که هری رود از آپارسن جاری است. هلمند رود که در سکستان است، سرچشمه اش در آپارسن می باشد. مرو رود از آپارسن می آید. بلخ رود از کوه آپارسن به بامیکان (بامیان) می آید.

بدین سان می توان گفت که اوپایری سن (آپارسن) بخش باختری هندوکش یعنی سلسله کوه باباست که پنج هزار و چهارصد و نود متر بلند است و سنگهای خاراى آن که دندانها و شکافها و تیغه هایی در آن پدیدار و همیشه برف پوش است، یادآور واژه اوستایی «ایشگت» است

که در زامیادیش (بند ۳) پیش از نام اوپایری ستن آمده و بارتولومه با قید احتیاط و تردید، آن را «سنگ خارا» معنی کرده است.

در یسنه (هات ۱۰ بند ۱۱) اوپایری ستن از جمله کوههایی است که گیاه ورجاوند «هوم»

بر آن می‌روید.

اوپرتات: (به معنی «برتری و سرآمدی») نام ایزد برتری و زبردستی است. نام این ایزد غالباً با نام ایزدان بهرام و آم همراه می‌آید و صفت «پیروز» را در پی دارد.

اوپمن: (← دامویش اوپمن)

اوخشیت ایت: (در پهلوی «اوشیدر») و در فارسی «هوشیدر» به معنی «پروراننده پرهیزگاری» نام نخستین سوشیانت یا سوشیانس ([موعود] رهایی بخش) در دین مزداپرستی است که در پایان نخستین هزاره پس از زرتشت، از تخمه یا فرّه بازمانده او در دریاچه کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «شروت فذری» — که هنگام تن شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرّه بار می‌گیرد — زاده می‌شود و ویراستاری دین مزداپرستی و سامان بخشی کار جهان، خویشکاری اوست.

در فارسی، گاه به دنبال نام این سوشیانت صفت «بامی» (= درخشان) افزوده شده است و

اورا «هوشیدر بامی» خوانده‌اند.

درباره بنیاد هستی اوخشیت ارت (هوشیدر) معمولاً از تخمه بازمانده زرتشت در دریاچه کیانسیه یاد می‌شود که ۹۹۹۹۹ تن از قرّوشی های آشوتان و پارسایان به نگاهبانی آن گماشته شده‌اند؛ اما در بندهشن سخنی از این تخمه در میان نیست و گفته شده است:

«درباره این سه پسر زردشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فرّه زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان فرّه که ایزد اناهد است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشید، به شب آنها را همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را فرّه اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

در دینکرت آمده است: «نزدیک به پایان هزاره زرتشت، اهریمن که روزگار خویش را رو به پایان می‌بیند، می‌کوشد تا خورشید را که بر شمارنده روزها و سالهاست از رفتار بازدارد تا مگر واپسین روز فرانسد و بدین روی است که خورشید ده شبانروز درنگ می‌کند و اورشیدر به همپرسگی (دیدار، ملاقات) هُرمزد می‌رسد و به نیروی دادار، اهریمن در این کوشش شکست می‌خورد و خورشید به رفتار در می‌آید تا زمانه اهریمن را سپری کند...» (همان. ص ۱۶۲)

اما در زندوهومن یسن، داستان به گونه‌ای دیگر است. در این کتاب می‌خوانیم که اوشیدر

در سی سالگی به همپرسگی هُرمزد می‌رسد و دین می‌پذیرد و چون از همپرسگی باز می‌آید، خورشید تیزاسب را بانگ می‌کند که: «بایست!» و خورشید ده شبانروز می‌ایستد تا همهٔ مردم جهان به بهدین مزدیسنان بگردند و آن‌گاه مهر فراخ چراگاه، اوشیدر ویراستار دین راست را بانگ می‌کند که: «بخشهایی از جهان تاریک است. پس خورشید را بانگ کن که برو!» اوشیدر چنین می‌کند و خورشید دیگر باره رفتار می‌آغازد.

بنابراین روایت، ایستادن خورشید یک شگفت‌کاری پیامبری است و نه یک کوشش اهریمنی. (همان. ص ۱۶۳، ← استوت ارت، اوخشیت‌نم، سروتت فذری، سوشیانت و کیانسیه).

اوخشیت‌نم: (در پهلوی «اوشیدرماه» یا «اوشیدرماهان» و در فارسی «هوشیدرماه» به معنی «پروراندۀ نماز») نام دومین سوشیانت مزداپرستان است که در پایان دومین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه یا فرۀ بازماندهٔ او در دریاچهٔ کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «وَنگهوفذری» — که هنگام تن‌شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرۀ باری‌گیرد — زاده می‌شود و پی‌گیری ویراستاری دین مزداپرستی و سامان‌بخشی کار جهان — که سوشیانت پیشین (هوشیدر) آغاز کرده بود — خویشکاری اوست. (← استوت ارت، اوخشیت ارت، سوشیانت، کیانسیه، ونگهوفذری، هوشیدرماه)

اؤدزیه: نام کوهی است. (زام. بند ۶)

اؤرو: نام هشتمین سرزمین و کشوری است که به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۱، بند ۱۱) اهوره‌مزدا آن را آفرید. در وندیداد، نام اؤرو با صفت «دارندهٔ چراگاههای پربار» همراه آمده است. دارمستتر نوشته است: «بنا بر گزارش اسفندیارجی اوزو همان سرزمین توس است در خراسان، اما باید آن را با مَسان که در روزگار ساسانی به گرداگرد اصفهان گفته می‌شده یکی دانست.» (زگد.)

دارمستتر کاربرد نام «مَسان» را (که معنی بزرگان و مهتران دارد) به شاهنامهٔ فردوسی (چاپ ژول مول، ج ۵، ص ۲۷۰) حواله داده است که در آن جلد و آن صفحه (و به قرینهٔ آن در دیگر چاپهای شاهنامه) جوینده بودیم و یابنده نبودیم و در هر حال «اُرو» — هشتمین سرزمینی که اهوره‌مزدا آن را آفرید — همچنان برای ما ناشناخته مانده است.

اورواخشیه: نام پسر آترت (ثریت) و برادر گرشاسپ از خاندان سام است که در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) از او با صفت «داور داد گستر» یاد شده و در رام یشت (بند ۲۸) و زامیاد یشت (بند ۴۱) دربارهٔ او می‌خوانیم که هیتاسپ زرین تاج، اورواخشیه را کشت و گرشاسپ به خونخواهی برادر، هیتاسپ را نابود کرد.

اورواخشیه و گرشاسپ را آفریدگار به پاداش ساختن نوشابه آیینی «هوم» به ثریت

بخشید.

(← اترت، ثریت، گرشاسپ و هیتاسپ)

اوروازیشت (آذر...): نام یکی از آتشیهای پنجگانه است که در گزارش پهلوی یسنه به معنی «شادمانی بخشنده تر و رامش دهنده تر» آمده و آتش گیاهان شمرده شده است.

در گزیده های زادسپرم «اوروازیشت» آمده و گفته شده است: «اوروازیشت آن است که در گیاهان است که در تخم ایشان آفریده شد. او را زمین سُفتن، آب را تراویدن، تفتن و بدان شکوفه گیاهان را دلپسند، نیک چهره و خوش بوی کردن و میوه را رساندن و به بس مزه تبدیل کردن اندر خویشکاری است.» (به نقل پژ. ص ۹۱)

اورواشنی: (در پهلوی «راسن») نام یکی از گیاهان خوش بو است که برای گندزدایی و خوش بو کردن هوا و زیستگاه (بویژه جاهایی که به گند مرده آلوده بوده است) در آتش می سوزانند.

دارمستتر (وند. فر. ۸، بند ۲، زگد.) راسن را گونه ای «سیر» دانسته است. (؟) (←

وهو کرتی، وهو گون و هذانیثتا)

اوروپی: (راسویا روباه؟) نام گونه ای از سگان و از آفریدگان ستوده و ارزشمند اهوره مزداست.

(← وند. فر. ۵، بند ۲۳، زیر.)

اوروتت نَر: (در پهلوی و در تداول زرتشتیان کنونی «آروتدتر») نام دومین پسر زرتشت است که در سنت او را نخستین بزرگ خوانده اند و به نوشته وندیداد (فر. ۲، بند ۴۳) او و زرتشت فرمانروا و نَر ساکنان «ورجمکرد» اند. در بندهشن (بخش ۳۲) نیز آمده است: «اوروتدتر، بزرگ بزرگان بود و اینک بزرگ ورجمکرد است.»

اوروتت نر در شمار جاودانگان است که هنگام فرَشگرد (نوسازی دین و جهان) به یاری

سوشیانت برمی خیزند. (← فرَشگرد و ورجمکرد)

اوروذا: نام رودی است که به نوشته زامیاد یشت (بند ۶۷) چراگاههای بسیار بر کرانه دارد و به دریاچه هامون می ریزد. (؟)

اوروران: در فرهنگ پهلوی اوروران ضبط شده که شاخه های کوچک درخت انار است.

(← وند. فر. ۱۴، بند ۸، زیر. و پراهوم)

اوروسار: نام سردار و فرمانروایی است که از کیخسرو شکست خورد. (← رام. بند ۳۳-۳۱)

اورونت: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳). این واژه در اوستا چند معنی دارد: نخست تند و تیز و دلیر و پهلوان که بویژه صفت اسب است (مهر، بند ۴۲). دوم (به گونه صفت به جای

موصوف) اسب (همان. بند ۱۲۵). سوم نام کوهی است که در گزارش پهلوی اوستا و دیگر کتابهای پهلوی «اروند» ضبط شده است و امروز الوند می‌گوییم که نام کوه مشهور همدان است و جغرافیادانان نیز همگی آن را اروند نوشته‌اند. همین نام برای رود دجله هم بکار رفته است.

اورونیو و ایذیمیدگ: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اَوَزْدان وَن (دریاچه...): نام شاخه‌ای است که هنگام گریختن قر از چنگ افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید (زام. بند ۶۲)

اوستا: نام کلی مجموعه کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و قدیم‌ترین نامه دینی مزدپرستان است که در روزگار باستان (به نوشته منابعی چون دینکرت و جز آن) بیست و یک نسک (کتاب) داشته و در شکل کنونی خود، شامل شش بخش گاهان، یسنه، یشتها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستاست.

واژه اوستا که در خود کتاب نیامده، مرکب است از پیشوند «اَ» و صفت مفعولی «ویشته» از مصدر «وید» یا «وِید» (در پهلوی «وینداتن») به معنی شناختن، دانستن، یافت شدن، پدیدار آمدن که با واژه «ودا» (= وید) نام کهن‌ترین کتاب دینی هندوان نیز هم‌ریشه است.

بر روی هم «اوستا» را می‌توان به معنی «آگاهی نامه» یا «دانش نامه» دانست.

دکتر علی اکبر جعفری در نوشتاری درباره واژه «اوستا» به بحث پرداخته و در ترکیب آن، پیشوند «اَ» را پیشوند نفی دانسته و مجموع آن را به معنی «سخن سر بسته، گوهر نهفته، راز نهانی، کلام آسمانی، رمز باطنی و بالاتر از فهم نارسای جهانیان» گرفته است. (باستان. سال ۴، شماره ۲، تهران-اسفندماه ۱۳۴۵)

(درباره کتاب اوستا و جنبه‌های گوناگون آن ← پیش.)

اوستای نو: عنوانی است کلی برای بخشهای پنجگانه متأخر اوستا (یسنه، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیداد) که در دوره‌های پس از زرتشت به نگارش درآمده است و از هر دو دیدگاه شیوه نگارش و درون مایه اندیشگی، از گاهان سروده زرتشت، متمایز شمرده می‌شود. (← پیش.)

اوسیحش: (= اوسیح به معنی «خواستار») نام گروهی از پیشوایان و فرمانروایان دیوپرستان (دشمنان دین مزدپرستی) بوده است. این نام تنها یک بار در اوستا (گاه. یسنه. ۴۴، بند ۲۰) آمده است. در «ریگ ودا» به معنی «کاهن»، لقب یا عنوانی است برای «اگنی» (= آتش).

اوشتم: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشت خوارن: (به معنی «قرآرمانی») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشتوتی: (به معنی «دارنده آنچه آرزو شده بود») نام رودی است که به دریاچه کیانسیه (= هامون) می‌ریزد و از آن با صفت «توانا» یاد شده است.

این واژه همچنین نام زنِ آشوتی است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) به قَرَوَشی او درود فرستاده شده است.

اوشتوتی گاتا: نام دومین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه، هات ۴۳ تا ۴۶ را دربر می‌گیرد.

این نام را بر دومین روز از اندرگاه نیز گذاشته‌اند که در پهلوی «اشتودگاه» خوانده شده است. (← اشتودگاه و اندرگاه)

اوشتر: به نوشته دینکرت، نام وزیر کاووس بود و کاووس بر اثر فریب خوردن از اهریمن، او را که با کارهای نابخردانه وی مخالفت می‌ورزید، کشت. اوشتر در هوش و زیرکی بلند آوازه بوده و غالباً از او با صفت «دانا» یاد شده است. در کتاب هفتم دینکرت (بندهای ۳۶-۳۷) آمده است: «فرّه جمشید به اشنر بسیار زیرک پیوست. از آن فرّه بود که اشنر در شکم مادر سخن آموخت و به سخن گویی از شکم مادر، بس شگفتیها نمود و اهریمن را بزد. اشنر وزیر کاووس و سامان بخش هفت کشور بود. او گفتار و فرهنگ سرزمینها و مردمان را فرا گرفت و انیران از پاسخ گویی او شکست خوردند و ایرانیان را به فریادرس‌ترین اندرزا اندرز داد.» (نقل به معنی با اندکی اختصار از پژ. ص ۱۵۶)

در «آفرین پیامبر زرتشت» (بند ۳) زرتشت برای گشتاسب آرزو می‌کند: «بشود که تو همچون مزدا نیک کنش، همچون فریدون پیروز، همچون جاماسپ نیرومند، همچون کاووس بسیار زورمند و همچون اوشتر زیرک شوی...»

در زبان پهلوی رساله‌ای به نام «اندرژ اوشتر دانا» (اندرژ اوشتر دانا) مشتمل بر ۲۰۰۰ واژه هست.

اوشتر در پهلوی و فارسی به گونه اوشتر و اشنتر نیز نوشته شده است. در ادبیات دینی مزداپرستان، کشتن اوشتر از گناهان بزرگ کاووس شمرده شده است. در شاهنامه نامی از اوشتر نیامده است.

اوشیدر: (← هوشیدر و اوخشیت ارت)

اوشیدرماه: (← هوشیدرماه و اوخشیت نم)

اوشیدرن: (= اوشیدم) نام کوهی است در سیستان که به نوشته بندهشن، زرتشت برفراز آن پیام ایزدی را دریافت کرد. در گزارش پهلوی «اوش داشتار» آمده که معنی آن «هوش بخش» است.

اوشیدم. (← اوشیدرن)

اَوِگَمَدَنِچَا: کتاب کوچکی است که ۲۹ بند از اوستا (شامل ۲۸۰ واژه) و گزارش پازند آن بندها

(شامل ۱۴۵۰ واژه) در آن آمده است. از ۲۹ بند اوستایی این کتاب، تنها ۵ بند در اوستای کنونی هست و ۲۴ بند دیگر از بخشهای گم شده و از دست رفته اوستای روزگار باستان است.

موضوع این کتاب، زندگی و مرگ آدمی و چاره‌ناپذیری مرگ در هر حال و رسیدن روان آدمی در چهارمین بامداد پس از مرگ به سرچینودپیل است و این بخش اخیر آن بویژه با بخشی از مینوی خرد و با هادخت نسک همانندی دارد.

نام این کتاب دانسته نبوده و نامی که اکنون بدان می‌دهیم، از نخستین واژه کتاب گرفته شده است.^۱ همچنین نویسنده آن نیز ناشناخته است و درباره تاریخ نگارش آن، دکتر وست بر آن است که زمان تألیف آن را نمی‌توان از قرن دوازدهم میلادی جدیدتر دانست.

دانشمند اوستاشناس آلمانی ویلهلم گیگر متن این کتاب را ویراسته و با ترجمه سنسکریت آن به خط لاتین در آورده و همراه با ترجمه آلمانی و یادداشتهای انتقادی و آموزنده و فهرستی از واژگان اوستایی و پازند و سنسکریت در ۱۸۷۸ ب.م. در ارلانگن به چاپ رسانیده است. همچنین دارمستتر پانزده سال پس از انتشار ترجمه گیگر، ترجمه دیگری از این کتاب به زبان فرانسه منتشر کرد که برخی از نارساییهای ترجمه گیگر در آن تکمیل شد.

اویسروثریم: نام ایزد نگاهبان «اویسروثریمگاه» (از شامگاه تا نیمه شب)، یکی از پنج‌گاه شبانروز است. واژه «آیسی‌گیه» را که غالباً همراه نام این ایزد می‌آید، برخی صفتی برای او دانسته‌اند که به معنی «نگاهبان زندگی» است و پاره‌ای آن را مترادف نام اویسروثریم شمرده‌اند.

«فراذت ویسیم هوجیایتی» و «زرثوشثروثیم» از ایزدان همکار و یاور اویسروثریم‌اند.

(← همین نامها)

اویسروثریمگاه: نام یکی از پنج‌گاه شبانروز است که از شامگاه (هنگام پدیدار شدن ستارگان در آسمان) تا نیمه شب را در بر می‌گیرد. (← اویسروثریم)

اویسروثریمگاه: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی پنجگانه شبانروزی مزداپرستان در خرده اوستا است. (← اویسروثریم)

آهریمن: (در اوستا «آنگرَمینوی» و در پهلوی و فاسی آهرَمَن یا آهریمن یا آهرَمَن به معنی «مینوی ستهنده و دشمن») نام یکی از دو مینوی اصلی در اسطوره آفرینش نزد ایرانیان است که در برابر «شپنت مینوی» (سپندمینو) قرار دارد. در ادبیات پارسی میانه از آهریمن با عنوان گَنامینو (ganâg mênôg) به معنی «مینوی از میان برنده و نابودکننده» و با صفت zadâr kâmag (مایل

۱. آقای دکتر احمد تفضلی این نام را «انوکمندچه» خوانده است. (← مینو، ص ۱۱۸)

به از میان بردن و نابود کردن) نیز یاد شده است.

در اوستای نو و ادبیات دینی مزداپرستان، اهریمن سرکرده و سالار کماله دیوان (دیوان همیستار و دشمن امشاسپندان) و دیگر دیوان و جادوان و پریان و برترین دشمن «هُرمزَد» (اهوره مزدا) است.

در گاهان تنها یک بار (یس . ۴۵ بند ۲) از او نام برده شده؛ اما در اوستای نو نام او بارها آمده و سرکرده همه دیوان و آفریدگار همه آفرینش ناپاک و همه پتیارگان ستیهنده با آفرینش اهورایی (همچون اژی دهاک) و پدیدآورنده همه بیماریها و ناخوشیها و زشتیها و تباهیها خوانده شده است و سرانجام در کشمکش با نیروهای اهورایی شکست می‌خورد.

در وندیداد گفته شده که کنام و پایگاه اهریمن در آپاختر (= شمال) و در دوزخ است.

در اساطیر ایرانی، دوران نبرد «سپنت مینیو» و «انگرت مینیو» (هُرمزَد و اهریمن) دوازده هزار سال است که هزاره‌های دهم تا دوازدهم (روزگار پیدایی سوشیانتهاى سه گانه) واپسین دوره آن است و در پایان آن اهریمن دچار شکست نهایی می‌شود و جهان آشه آغاز می‌گردد. این دوران دوازده هزار ساله را «زمان کرانمند» می‌گویند، در برابر «زمان درنگ خدای» یا «زمان بی کرانه» یا زمان ازلی-ابدی. (← زروان)

آهَمایی رَشُشچَه... : نخستین واژه‌های یازدهمین بند یسنه، هات ۶۸ است که یکی از نیایشهای مشهور مزداپرستان به شمار می‌آید و با همین واژه‌ها نامیده می‌شود و بارها در سراسر اوستا تکرار شده است.

آهو: (= انگهوه) خدایگان، خانه خدا (مادینه آن «انگهی» به معنی «کدبانو»ست) سرور، سرور جهانی. این واژه در بیشتر جاها با «رتو» همراه آمده و از اهوره مزدا و زرتشت با این دو صفت یاد شده است.

در تیریشْت (بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «تو جهانیان را آهو و رتوباش.» و در ویسپرد (کر. ۲، بند ۴) خود اهوره مزدا با صفهای آهو و رتو ستوده شده است. (← رتو)

آهو: (= جان) یکی از نیروهای پنجگانه آدمی است که خویشکاری آن نگاهداری تن و سامان بخشی زیست آن است. این نیرو با تن هستی می‌پذیرد و با مرگ از میان می‌رود. در پهلوی آن را آخو (axw) گویند.

آهو: (در اوستا «انگه» یا «انگهوه») جهان (خواه جهان استومند، خواه جهان مینوی).

در ترکیب «دُرْآنْگهوه» (= دوزخ) به معنی «جهان بد» هم همین واژه را می‌بینیم.

آهورن: نام کوهی است. (زام. بند ۵) معنی این نام «کوه خدا»ست و در «صد در بندهشن» (بخش ۳۵) آمده است که کوه خدا نزدیک دریاچه هامون جای دارد. از این رو برخی گمان

برده‌اند که این کوه همان «کوه خواجه» باشد که مادران سوشیانت‌های سه گانه از بالای آن برای تن شویی به دریاچه «کیانسیه» (هامون) می‌آیند.

آهوره: پاره نخست از نام آهوره‌مزد است که در بسیاری از جاهای اوستا به جای آن بکار رفته است. (— آهوره‌مзда)

آهوره‌مَزدا: (در اصل اوستایی آهوره‌مَزدا) نام آفریدگار جهانِ آشه و نیکی (سراسر آفرینش نیک و پاک) در دین مزداپرستی است. در پهلوی و پازند، این نام را به گونه‌ای اوهرمَزدا، هُرمَزدا، اورمَزدا و آهورایِ مَزدا و در فارسی به صورت آهورامَزدا و هُرمَزدا بینیم. در گاهان تنها سه صورت این نام یعنی «آهوره»، «مَزدا» و «مَزدا آهوره» آمده است، اما در دیگر بخش‌های اوستا بیشتر «آهوره‌مَزدا» دیده می‌شود.

نام آهوره‌مَزدا از دو جزء «آهوره» و «مَزدا» (مَزدا) ترکیب یافته است. جزء نخست همان است که در سنسکریت «آسوره» گویند و عنوان گروهی از دیوان در اساطیر کهن هندوان بوده و در اساطیر و دین ایرانیان وارونه شده و به خداوند و آفریدگار تبدیل یافته است.

در اساطیر کهن هندوان، «پَره‌جا-پتی» (= زَروان در اساطیر ایرانی) به معنای «خداوند آفرینش» نام پدر خدایان است که در آغاز تنها بسر می‌برده است. او خدایان و دیوان یا بنا به اصطلاح هندی خود در دوره «براهمته»ها، «دوه»ها و «آسوره»ها را آفریده است. «دوه»ها که خدایانند از دم وی و «آسوره»ها که دیوان‌اند، از باد فُرو دین او پدید آمدند.

آهوره در اوستا به معنی بزرگ و سرور، به عنوان صفتی برای ایزدان مهر و ایام نپات هم بکار رفته و در گاهان و اوستای نوبه معنی فرمانروا و سالار و بزرگ در مورد آدمیان نیز آمده است و در گزارش پهلوی، آن را به «خوتای» (خدای) برگردانده‌اند.

مَزدا — که ایرانیان آن را به آهوره افزوده‌اند — به معنی هوشیار و دانا و آگاه است و در گزارش پهلوی، آن را به «داناک» (دانا) برگردانده‌اند. در سنسکریت «مِذاس» (برابر مزدای ایرانی) به معنای دانش و هوش است.

بر روی هم «آهوره‌مَزدا» (آهوره‌مَزدا) به معنی «سرور دانا» یا «خداوندگار آگاه» است که در ایران — هم پیش از پیام‌آوری زرتشت و هم (بویره) پس از پیامبری او — نام آفریدگار بزرگ جهان نیکی و آشه و آفرینش نیک، شناخته شده و «شپنت مینوی» (سپند مینو) به معنی «مینوی ورجاوند» مینوی ویژه اوست که در اوستای نو، گاه به جای نام او و برابر با آن بکار می‌رود و در نبرد بزرگ آفرینش پاک و نیک با آفرینش ناپاک و بد، در برابر «انگرمینوی» (اهریمن) به معنی «مینوی ستهنده» قرار دارد. (— انگرمینوی، شپنت مینوی و زروان)

آهورمَنت: (در اوستا «آهورمَنت» به معنی سرور و بزرگ یا دارای سروری و بزرگی) وصفی است که

چندین بار در اوستا — همراه با «رتومند» — برای اهوره مزدا آمده است. (← رتومند)
آهونود گاه: (= آهونوی گاتا) نام نخستین روز از پنج روز اندرگاه است که آن را به نام نخستین
 سرود از گاهان پنجگانه زرتشت خوانده‌اند. (← اندرگاه)

آهونور: (← یته آهو ویزیو...)

آهونوی گاتا: نام نخستین گاتا از پنج گاهان زرتشت است که یسه (هات ۳۴-۲۸) را دربر
 می‌گیرد. (← اندرگاه و اهنود گاه)

آهون ویزیته: (در پهلوی «آهونور» و «هونور») نام دیگری است برای نیایش معروف «یته آهو
 ویزیو...». (← همین.)

ایاسرم: (در اوستا «ایاثریم») نام چهارمین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای
 ششگانه سالیانه آفرینش است که از دویست و ششمین تا دویست و دهمین روز سال، یعنی از
 آشتاد روز (بیست و ششم) تا آنیران روز (سی ام) مهرماه برگزار می‌شد. فاصله سومین تا چهارمین
 گهنبار سی روز است که در تقویم امروز از ۲۶ شهریور تا ۲۴ مهرماه می‌شود و روزهای برپایی
 جشن چهارمین گهنبار به تقویم کنونی ۲۴-۲۰ مهرماه است. در چهارمین گهنبار، اهوره مزدا
 گیاهان را آفرید.

ایاسرم به معنی «بازگشت به خانه» است و این جشن را هنگام بازگشت شبانان و گله‌ها
 از چراگاههای تابستانی می‌گرفتند.

آیتر: نام ایزد نگاهبان روز است.

ایران: (در اوستا «آیرتین» به معنی «سرزمین آیرته‌ها») نامی است که «آیرته‌ها» (تیره‌های
 آریایی، نیاکان ایرانیان کنونی) پس از کوچ به سرزمین فعلی بدان دادند و در پهلوی «ایران» و در
 فارسی «ایران» شده است.

در اوستا (فروردین یشت، بندهای ۱۴۴-۱۴۳) **فَرَوَشی** های مردان و زنان **آشون**
 سرزمینهای ایران در کنار **فَرَوَشی** های مردان و زنان **آشون** سرزمینهای توران، سیریم، ساینی و داهه
 ستوده شده‌اند.

در شاهنامه (داستان پادشاهی فریدون) می‌خوانیم که فریدون فرمانروایی سرزمینهای
 ایران، توران و روم را میان سه پسر خویش — ایرج و تور و سلم — بخش می‌کند. (← ایرج)

ایران ویج: (در اوستا «آیرتین ویج» یا «آیرتین ویخنگه» به معنی «سرزمین ایرانیان» یا «بنگاه و
 پایگاه [اصلی] ایرانیان») نام سرزمینی است که ایرانیان در آغاز در آن می‌زیستند. چنان که از
 کاربردهای مکرر این نام در اوستای نو (بویژه در فردگردهای یکم و دوم و نندیداد) و پژوهشهای

بسیاری از دانشوران و ایران‌شناسان و دستاوردهای باستان‌شناسی برمی‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حدود خوارزم (خیوه) بوده است.

به نوشته وندیداد (فر. ۱، بند ۳) ایران ویج نخستین و بهترین سرزمین از سرزمینهای شانزده گانه آفریده اهوره مزداست و در برابر آن، اهریمن به پتیارگی خویش، ازدها و زمستان دیوآفریده را پدید می‌آورد و بر جهان چیره می‌سازد.

بیشتر رویدادهای اساسی و مهم در اساطیر و دین ایرانیان در ایران ویج و در کنار رود «دایتیا» — که در این سرزمین روان است — اتفاق می‌افتد. در وندیداد (فر. ۲، بندهای ۲۱-۳۱) می‌خوانیم که اهوره مزدا و ایزدان میثوی از یک سو و جم و مردمان گرانمایه از سوی دیگر در ایران ویج نامی بر کرانه رود دایتیای نیک انجمنی بر پا می‌کنند و اهوره مزدا، جم را از آمدن زمستانی مرگبار و کشنده می‌آگاهاند و به ساختن «وَرَجْمَگَرْد» (پناهگاه مردمان و جانوران) فرمان می‌دهد.

در بندهشن (بخش ۳۲، بند ۳) گفته شده است که چون زرتشت دین خویش را آورد، نخست در ایران ویج «یَرَشَن» کرد (آیین ستایش و نیایش برگذار کرد) و مدیوماه از او دین پذیرفت. در آبان یشت (بندهای ۱۷-۱۸) می‌خوانیم که آفریدگار اهوره مزدا در ایران ویج، بر کرانه رود دایتیای نیک ایزد بانو اردویسور اناهیتا را می‌ستاید و بدو آفرین و درود می‌فرستد و از وی خواستار می‌شود که زرتشت در اندیشه و گفتار و کردار، دینی باشد.

در دیگر بخشهای اوستای نو نیز بارها به نام ایران ویج و رود دایتیا برمی‌خوریم و در یک سخن می‌توان گفت که نام «ایران ویج» در اوستا و دین و اساطیر ایرانیان، نام ایزدی‌ترین و ورجاوندترین جاست. (← دایتیا)

«کریستن سن» درباره این نام می‌نویسد: «ایران ویج نام قدیمی میهن ابتدایی ایرانیان که در کتابهای دینی مشهور است، در طی زمان برای نامیدن نواحی مختلف ایران بکار رفته است که در آنها دین مزدیسنی در دوره‌های مختلف، مهم‌ترین مرکزیت خود را داشت.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۲۳) «کریستن سن» برای این ادعای خود، هیچ‌گونه دلیل و مدرکی ارائه نمی‌کند.

ایرج: (در اوستا «آیریآو») نام خاندان منوچهر است. در فروردین یشت (بند ۱۳۱) فرَوَشی منوچهر آشون از خاندان آیریآو ستوده می‌شود.

در شاهنامه ایرج نام پسر فریدون است که به دست برادرانش سلم و تور کشته می‌شود و نبیره او منوچهر به خونخواهی وی با آن دو برادر کش می‌جنگد و آنان را نابود می‌کند.

بهار نوشته است که نام ایرج از واژه اوستایی «آیریته» (نام تیره‌های ایرانی) گرفته شده است. (پژ. ص ۱۴۳) (← ایران)

آیرِیَمَن: (در پهلوی آریامن و ایرمان) نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش، یکی از ایزدان بزرگ دین مزداپرستی است. او را نخستین پزشک میثوی شمرده اند که چاره و درمان دردها و ناخوشیها به دست او سپرده شده است و هنگامی که اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری را به جهان آورد، به فرمان اهوره مزدا به زمین آمد تا درمان آن بیماریها را بیاورد. (— وند. فر. ۲۲)

معنی «ایریمن» دوست و یاور است و در گاهان عنوانی است برای پیشوایان دینی؛ اما در دیگر بخشهای اوستا و در بندهشن از او به عنوان ایزد درمان بخش دردها یاد شده است.

در «ریگ ودا» نامهٔ دینی کهن هندوان «آریَمَن» ایزدی است در گروه ایزدان بزرگ مشهور به «آدیته» که نام او همواره همراه «میتر» و «وَرَوَن» می آید و ستوده می شود. معنی این نام در سنسکریت مانند «میتر» دوست است و او نیز همچون میتر خدای روشنایی آسمان و مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در ادبیات فارسی این نام «ایرمان» شده و در شاهنامه به معنی دوست و میهمان و سرور آمده است:

«چوموبد پدید اندر آمد ز در ابا او یکی ایرمانسی دگر»
و در جایی دیگر:

«اگر کشته گردد به دست تو گرگ تو باشی به روم ایرمانی بزرگ»
در ویس و رامین نیز به همین واژه برمی خوریم:

«چو داری در خراسان مرزبانی خراجویی دگر جا ایرمانی»
اما غالباً تنها به معنی میهمان بکار رفته و ترکیب «ایرمان سرای» به معنی سرای سپنج و خانهٔ عاریت آمده است. خاقانی می گوید:

«یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو دارالخلافت پدر است ایرمان سرای»
(— آدیته و آیریمن ایشیه)

آیریمن ایشیه: نامی است که از نخستین واژه های یسنه، هات ۵۴ گرفته شده و این هات را به همین نام خوانده اند. ایریمن ایشیه که از نیایشهای بسیار مشهور و مهم مزداپرستان است، در بخش بندی کنونی اوستا جزو گاهان نیست؛ اما شیوه نگارش آن نشان می دهد که در اصل بخشی از آن بوده است. در تأیید این نظر، در وندیداد (فر. ۱۰، بند ۱۱) می خوانیم که این نیایش هم تراز نیایش گاهانی «یته اهو ویزیو...» و جزو آن بخش از گاهان شمرده شده است که باید چهار بار خوانده شود.

«آیریمن ایشیه» (= یس . ۵۴) تنها دو بند دارد که دومین بند آن به نثر است و پارسیان هند، امروزه آن را در آیین زناشویی و گاه برای بهبود بیمار و بازیافتن تندرستی می خوانند.

«آیژیمن ایشیه» نماز توانای پیروز دشمن شکن و بزرگترین گفتار آشه خوانده شده و در بخشهای گوناگون اوستا از بزرگی و گرانبایگی آن سخن به میان آمده است. از آن جمله درباره آن می‌خوانیم: «ایریمن (= ایریمن ایشیه) نمازی است که اهریمن و جادوان و پریان را برمی‌اندازد و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارآمدترین و پیروزترین و درمان‌بخش‌ترین منشره‌ی ورجاوند به شمار می‌آید.» (اردی. بند ۵)

«ایشیه» صفت آیژیمن و به معنی گرمی و آرمانی است.

آیژیوخشوت: نام کوهی است که آرش کمانگیر تیر خویش را از فراز آن به سوی مرز ایران و توران انداخت. بازشناسی جای این کوه آسان نیست. ابوریحان بیرونی کوه رویان در طبرستان و می‌خواند کوه دماوند را جای پرتاب تیر آرش می‌داند. (← آرش)

آیره: (← ایران)

ایزد: (در اوستا «یَزَت» و در پهلوی «یَزَد» به معنی «ستودنی، درخور ستایش») عنوان کلی همه میثویان دستیار و کارگزار آفریدگار در آفرینش اهورایی و نیز عنوانی برای آشوتان و پارسایان بزرگ و ستودنی در جهان استومند است. در اوستا از ایزدان میثوی و جهانی سخن به میان آمده که اهوره مزدا سرور ایزدان میثوی و زرتشت سالار ایزدان جهانی است.

واژه‌های «یسته» و «یشت» و «یترشن» در اوستا و «ایزد» و «یزد» و «ایزدان» (که جمع

یزد = ایزد است و امروزه مفهوم مفرد دارد) و «جشن» در فارسی از همین بنیاد است.

در اوستا به نام شمار زیادی از ایزدان برمی‌خوریم که هر کدام در سامان آفرینش و زندگی میثوی و استومند، خویشکاری ویژه‌ای دارند و مجموع آنان منظومه راهبران و کارگزاران آفرینش اهورایی را تشکیل می‌دهند. در نیایشهای اوستایی با یادآوری خویشکاریهای ایزدان است که نیایشگران، آنان را می‌ستایند و بدانان درود و آفرین می‌فرستند و از ایشان یاری می‌جویند.

در سرتاسر فرهنگ ایرانی و در زبان و ادب فارسی، نامها و ترکیبهای بسیاری با واژه

«ایزد» و هم‌ریشه‌های آن ساخته و بکار برده شده است.

ایزد بانو: گروهی از ایزدان در اساطیر و دین ایرانیان، مادینه پنداشته شده‌اند که برخی از گزارشگران، آنان را به روال زبان عربی «الهه» خوانده و پاره‌ای با ترکیب فارسی «زن ایزد» یا «بَع بانو» از آنان یاد کرده‌اند. ما در این گزارش، این گروه از ایزدان را «ایزد بانو» نامیده‌ایم.

ایزد نریوسنگ (آذر...): نام گونه‌ای آذر (آتش) است که از آن با صفت «خَشْثَر و نَپْثَر» (نافه شهریاری) یاد شده، یعنی آتشی که در پشت و صلب شهریاران جای دارد.
 نریوسنگ (در اوستا «نیریوسنگه») خود نام ایزدی است. (← همین.)

ایست و استر: نام بزرگترین پسر زرتشت است که اکنون «ایسد و استر» خوانده می‌شود. در سنت، او را نخستین آثربان (پیشوای دینی) خوانده‌اند و هموست که در هنگام رستاخیز به داوری درباره‌ی کردار مردمان می‌نشیند.

ایسد و استر: (← ایست و استر)

ایشگت او پاری سئین: (← او پاری سنن)

ایشوش هواتخت: (به معنی «تیر خودپر») نام دیوی است. دارمستتر او را یکی از کالبدها (یا نمادها)ی شخصیت دیومرگ می‌خواند که تیر مرگ را به سوی آفریدگان پرتاب می‌کند یا خود به گونه‌ی تیری پرنده است.

ایندر: (در پهلوی «آندر») نام یکی از خدایان نیرومند در اساطیر کهن هند و ایرانی بوده که در دین زرتشت به گونه‌ی شناخته شده است. لقب او «ورثزغن» (در پهلوی «وهرام یا ورهران و در فارسی بهرام) در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان، نام ایزد دلاوری و جنگ شده است.
 ایندر در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان از کماله دیوان (دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن) و همستار امشاسپند اردیبهشت است.

آیوزو: نام گونه‌ای از سگان است (وند. فر. ۵، بند ۳۲). دارمستتر می‌نویسد: این نام و «جزو» و «ویزو» در گزارش پهلوی ترجمه نشده و مبهم بجا مانده است. (زگد. ← جزوو ویزو).

آیبهی: در گزارش پهلوی اوستا آیبهی به معنی «نازایی»، صفتی است برای اهریمن. دروندیداد (فر. ۲۱، بند ۱۷) از خورشید و ماه و ستارگان خواسته شده است که برای دور راندن آیبهی برآیند.

ب

باد: (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات») نام ایزد باد است که همواره با صفت پیروز (دلیر، بی پروا) و همراه نام ایزدان مهر و دامویش او پتمن می‌آید. به نوشته‌ی بند هشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) گیاه «واترنگوی» (بادرنگوی) ویژه‌ی این ایزد است.

ایزد باد همراه با تشر و فروردین از یاران و همکاران امشاسپند بانو خرداد است. تشر آب

را بدو می‌سپارد و او به یاری ابرها آنها را به کشورها رهنمون می‌شود.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است که: «مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن، بلند و به آیین (= مطابق معمول) موزه‌ای (= کفشی) چوبین به پای داشت. چون جان که تن را بجنباند [و] تن به هم زوری آن حرکت کند، آن مینوی «باد اندر چهری»، «باد اندروایی» را جنباید (= به حرکت درآورد) و باد همه زمین را یکسره فرازوزید و آب را بغلتانید و به اطراف زمین افگند...» (گزر. ص ۹)

در کتاب «روایت پهلوی» در داستان روان گرشاسپ می‌خوانیم که دیوان باد را فریفتند و او چنین اندیشید که کس از من نیرومندتر نیست و از آن پس چنان سخت وزید که همه دار و درختی را که بر اهش بود برهوا کرد و تاریکی در همه جا ایستاد و سرانجام گرشاسپ بر او چیره شد و او را ناگزیر کرد که پیمان ببندد تا باز به زیر زمین رود و نگاهداری زمین و آسمان را که هُرمز به وی وا گذاشته است، عهده‌دار شود. (پژ. ص ۱۸۴)

در گزیده‌های زاد سپرم همچنین سخن از «باد دیو» می‌رود که اهریمن او را همراه «تب دیو» و «درد دیو» هریک را با یکصد و پنجاه دیو برای بیمار کردن مادر زرتشت و در نتیجه کشتن زرتشت که در زهدان او بوده است، می‌فرستد و مادر زرتشت از باد^۱ و تب و درد به رنج دچار می‌شود (گزر. ص ۲۲)

بدین سان به نظر می‌رسد که «باد» گذشته از نام ایزد باد (که گفته شد) نام دیوی نیز هست که نماد باد زیانبار و گزندرسان و ویرانگر به شمار می‌آید.^۲ این دوگانگی منش «باد» یادآور همین دوگانگی در شخصیت اندروای است. (— اندروای)

در کتاب «روایت پهلوی» همچنین گفته شده است که هُرمز به هنگام رستاخیز برای زنده کردن دیگر باره مردگان، استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی که خود دارد، (به آن) بدهد. (پژ. ص ۲۳۲)

باد (روزه...): نام روز بیست و دوم ماه است.

باژ: (در اوستا «وچ» و در پهلوی «واج» و «واجک») به معنی سخن و گفتار، عنوانی است برای همه نیایشهای کوتاه ایرانیان مزداپرست که آهسته بر زبان می‌رانند یا زیر لب می‌خوانند و ترکیبهای «باژ گرفتن»، «باژ گفتن»، «باژ کردن» و «باژ داشتن» همه به معنای خواندن نیایشهای کوتاه به

۱. آیا واژه «باد» به معنی حالت یا کیفیتی از بیماریها که در اندامهای تن آدمی پیدا می‌شود و او را به رنج و ناخوشی دچار می‌کند و امروزه در زبان فارسی بکار می‌رود، یادآور این اسطوره نیست؟

۲. شاید ترکیب «دیوباد» به معنی «گردباد» که در فارسی هست، ریشه در این نگرش کهن اساطیری داشته و تنوره کشیدن دیوان از زمین به آسمان، باز نمودی تصویری-ذهنی از حرکت باد باشد.

همین شیوه است.

واژ، واژه، باز، باج، واج، واک، آوا، آواز، آوازه، گواژ و گواژه در فارسی، همه با باژ (وریشه اوستایی آن) بنیادی مشترک دارند. لاتینی، فرانسوی و انگلیسی نیز از همین خانواده‌اند.

در پاره‌ای از کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام به جای باژ، «زَمَزَم» و «زَمَزَمَه» آمده است. فردوسی می‌گوید:

«جهاندار بگرفت باژمه‌ان به زمزم همی رای زد در میان»

و:

«پرستنده آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به مشت»

و:

«فروید آمد از اسب و برسم به دست به زمزم همی گفت، لب را بیست»

بیرونی به نقل از «آذرخور مهندس» می‌نویسد: «سروش نخستین کسی بود که فرمان به زمزمه داد و آن اشاره‌ای است با آوایی در بینی و نه با واژگانی مفهومی و چنان است که ستایش و نیایش پروردگار را بجای می‌آورند و آن گاه خوراک می‌خورند و سخن گفتن در میان نماز، ایشان را روا نیست. همهمه و اشاره می‌کنند؛ اما سخن بر زبان نمی‌آورند.» (آثار، ص ۲۱۹)

بهار نوشته است: «باژگفتن، باج گفتن، سپاسگزاری از نعمتهای ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا انجام می‌پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود و گاه پیش و پس از صرف غذا خوانده می‌شود.» (پژ، ص ۲۸۴)

ایرانیان مزداپرست، سخن گفتن در هنگام خوردن خوراک و نوشیدن آب و باژنکردن را گناهی بس گران می‌شمرده‌اند. «ارداویراف» در سفر به جهان میثوی، روان مردی را می‌بیند که از گرسنگی و تشنگی بانگ می‌کند که «بمیرم!» و موی و ریش خویش را می‌کند و خون می‌خورد و کف بر دهان می‌آورد. ایزدان سروش و آذر در پاسخ ارداویراف که: «این مرد چه گناهی کرده است؟» می‌گویند که: «به گیتی آب و گیاه را (که از آن) خرداد و امرداد است در حال سخن گفتن جوید و به بیداد خورد و باژنداشت...» (ارد، پژ، ص ۲۶۴)

باقیه: (به معنی روشن و تابان) نام ایزدی است که هر بامداد، پیش از برآمدن خورشید، گردونه او را رهنمونی می‌کند. (← هوشبام)

بَیْرَه: (در اوستا «بَیْرَی») جانوری آبی است همانند گربه دشتی که آن را «وَبَر» هم می‌خوانند. در لاتینی، fiber و در انگلیسی beaver گویند. این واژه در اصل به معنی «سرخ تیره» است و جانور یاد شده را به سبب رنگ پوستش چنین نامیده‌اند. پوست آن بسیار گرانبه‌است و از آن، جامه‌های

فاخر می‌سازند.

در آبان یشت (بند ۱۲۹) از جامهٔ ایزد بانو اردویسور اناهیتا سخن به میان آمده که از پوست سیصد ماده بتر درست شده است.

«سگ آبی» که فرگرد چهاردهم و ندیداد ویژهٔ اوست، نام دیگری است برای این جانور.^۱
(← کویرنیت)

بدترین زندگی: برگردان «آچیشث آنگهوه» است که مفهوم دوزخ و شوربختی ابدی از آن اراده می‌شود.

بدترین منش: برگردان «آچیشث مننگه» و صورت دیگری از آگ من است. (← آگ من).
بدوای: (در پهلوی «وای وتر») نام دیوهوای بد و ناپاک و زیان‌بخش است که گاه او را همکار و دستیار «آستوویدوتو» (آستویهاد) دیومرگ خوانده و گاه با او یکی شمرده‌اند. (← اندروای)
پریخته: ایزد نگاهبان بنسناها (دانه‌های خوراکی) است و همراه با «نمانیه» از یاوران و همکاران ایزد «آشهین» به شمار می‌آید. (← آشهین و نمانیه).
بُرزیزد: (← آبان)

پِرزی سونگهه (آذر...): (= پِرزی سو) نام یکی از آتشفشان‌های پنجگانه است که در پهلوی «بلندسوت» (بلندسود) شده و در زَندِ یسنه (هات ۱۷، بند ۱۱) نام عمومی «آتش بهرام» به شمار آمده است؛ اما در بندهشن (بخش ۱۷) آتشی است که نزد اهوره‌مزدا فروزان است و بنیاد آتش بهرام به «آذر سِنیشث» (← همین) نسبت داده شده.

در گزیده‌های زاد سپرم دربارهٔ این آتش می‌خوانیم: «بلندسود نیز در آسمان است؛ آن فره که جاییش در آتش بهرام است، مانند کدخدای است برخانه...» (گزر. ص ۱۶)
در همان کتاب آمده است که پاسبانی خفتگان به هنگام شب ویاری ایزد سروش از خویشکاریهای اوست.

بُرزین مهر (آذر...): (= آذر بُرزین به معنای «آذر مهر بلند پایگاه») نام یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ و مشهور روزگار ساسانیان بوده که در کوه «ریوند» خراسان (در نزدیکی نیشابور) جای داشته و آتش ویژهٔ برزیگران بوده است.

۱. در فرگرد چهاردهم و ندیداد، زدن و کشتن سگ آبی از گناهان بسیار سنگین شمرده شده است و کسی که مرتکب چنین گناهی شده باشد، باید تاوان پیشکش ایزد بانوی آنها کند. بنابراین، معلوم نیست اشاره به جامهٔ ایزد بانو اناهیتا را که از پوست سیصد ماده بتر (= سگ آبی) درست شده است، چگونه باید توجه کرد.

بندهشن نشانیدن آتش برزین مهر در ریوند را به گشتاسپ نسبت می‌دهد و می‌نویسد که آن را «پشت و یشتاسپان» نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه گشتاسپ» است. در زَند «آتش بهرام نیایش» آمده است که: «جای آذر برزین در کوه ریوند است. کار آذر برزین مهر، کشاورزی است. از یآوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی داناتر و کوشاتر و پاکیزه‌تر شوند و با این آتش بود که گشتاسپ هم سخنی کرد.» (پور. خرده. ص ۱۳۲)

بهار درباره نامگذاری این آتش و سبب پیوند آن با کشاورزان به ارتباط «مهر» فراخ چراگاه با کشاورزان که در این دشتها کار می‌کنند، اشاره می‌کند. (پژ. ص ۸۰)

برسم: (در اوستا «برسمن» از ماده «برز» به معنی بالیدن و روییدن) نام شاخه‌های تازه بریده درخت است که هنگام ستایش و نیایش بردست می‌گرفته‌اند. فردوسی می‌گوید:

«پرستنده آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به مش»

در هیچ جای اوستا گفته نشده است که این شاخه را از چه درختی باید برید؛ اما در ادبیات دینی متأخر مزدپرستان آمده است که این شاخه‌ها باید از درخت انار بریده شود. این شاخه‌ها را با کارد ویژه‌ای که «برسم چین» خوانده می‌شود، از درخت می‌برند و آیین شست و شوی ویژه‌ای همراه با نیایش برای آن بجای می‌آورند. جایی که هنگام برگذاری آیین نیایش، برسمها را در آن می‌گذارند، «برسمدان» نام دارد و آن را «ماهروی» نیز خوانده‌اند، زیرا بخش بالایی آن دو انتهای برسمها را نگاه می‌دارد، به شکل دو تیغه ماه است.

در اوستا درازا و ستبری شاخه‌های برسم نیز تعیین شده است. درازای شاخه‌ها باید برابر درازای گاوآهن (خیش) و ستبری آنها برابر ستبری دانه جوی باشد. (وند. فر. ۱۹، بند ۱۹) همچنین به شماره شاخه‌های برسم اشاره رفته است: «سروش نخستین کسی است که برسم بگسرد. سه تای و هفت تای و نه تای تا به بلندی زانو و تا به نیمه پا رسنده...» (سروش یشت سرشب = یس. ۵۷، بند ۶)

اکنون شماره برسمها در آیینهای گوناگون یکسان نیست. در آیین وندیداد و ویسپرد ۳۵ تا، در آیین یسنه ۲۳ تا، در باژ ۵ تا و در نیرنگستان ۳ تا است.

آیین گستردن و بردست گرفتن برسم، ریشه در اساطیر کهن ایرانی دارد. در رام یشت (بند ۷) هوشنگ پیشدادی را می‌بینیم که بر تخت و بستر زرین، نزد برسم گسترده، پیشکش به ایزد «ویو» (آندروای) می‌برد. یسنه، هات ۲ - که درباره نماز زور و برسم است - در دست نویسه‌های کهن، «برسم یشت» خوانده شده است.

هنگام برگذاری آیین نیایش، شاخه‌های برسم را با بندی از برگ خرما بافته می‌بندند؛ همان گونه که هر مزدپرستی «گستی» (= گشتی) بر میان می‌بندد. این بند دور شاخه‌های برسم

را «کشتی برسم» می‌گویند. (← کشتی)

مقصود از گستردن و بردست گرفتن برسم و خواندن نیایش برآن، سپاس و ستایشی است آفریدگار را که گیاهان و رستنیها بر روی زمین، آفریده اوست. این که درازا و ستبری شاخه‌های برسم برابر درازای گاوآهن و ستبری جودانه است، خود نشانه‌ای از توجه به کار کشاورزی و رستن و بالیدن گیاهان تواند بود. همچنین در آیین برسم، هنگامی که شاخه‌های برسم را در «آب‌زور» (← همین.) می‌گذارند و از تری بدان تازگی و نیرومی‌بخشند، این کار یادآور باران و آبیاری کشتزارهاست.

تعبیرهای «برسم گستردن» و «برسم گسترده» که در سراسر اوستا بکار می‌رود، یادآور رسمی کهن است که هنگام قربانی کردن جانوران، در محل این آیین، شاخه‌های برسم را می‌گسترده و گوشت قربانی را برآن می‌نهادند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱۷-۱۹) می‌خوانیم که اهوره مزدا در پاسخ زرتشت که چگونگی ستایش آفریدگار را پرساست، می‌گوید: «به سوی آن درخت زیبا (درختی که شاخه‌های برسم و از آن می‌برند) برو و این سخنان را برگو: درود بر تو ای درختِ آشونِ مزدا آفریده...» و در دنباله آن می‌خوانیم که: «آشونی باید تا ترکه برسم را به درازای گاوآهن و به ستبری دانه جو، از آن درخت ببرد و آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام پرستش اهوره مزدا و امشاسپندان و... چشم از آن برنگیرد.»

در کتاب روایات کهن آمده است که موبد برگزارکننده آیین نیایش، در تمام مدت بر پایی آیین، باید چشم بر شاخه‌های برسم — که بردست گرفته است — بدوزد.

در تاریخ دوره ساسانیان آمده است که در آن روزگار، پیش از خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گرفته‌اند. در شاهنامه فردوسی بارها بدین آیین اشاره رفته که از آن جمله است در میهمانی «نیاطوس» فرستاده رومی نزد خسرو پرویز که خسرو پیش از خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گیرد و نیز یزدگرد سوم که هنگام پناه بردن به آسیایی در مرو، در وقت خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گیرد. (← باژ و هوم)

«جکسن» نوشته است که در یزد شاخه‌های درخت گز را به منزله «برسم» بکار می‌برند و آنها را با نواری از پوست درخت توت می‌بندند. همویادآوری می‌کند که گاه میله‌های برنجی جایگزین این ترکه‌ها می‌شود، چنان که در نزد پارسیان هند معمول است؛ اما در یزد این جایگزینی تنها در زمستان که بدست آوردن ترکه‌ها ناممکن است، صورت می‌گیرد. (← جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، ص ۴۲۰).

برشوم: آیین ویژه پاک کردن تن و جامه آلودگان به مردار است که شرح پرطول و تفصیل آن در

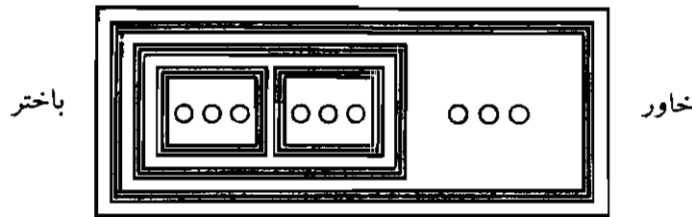
وندیداد (فر. ۹) آمده است و چون اجرای آن مدت نه شب به درازا می‌کشد، آن را «برشَنوم نه شبه» نیز خوانده‌اند.

دارمستر درباره «برشَنوم» می‌نویسد: «چنین می‌نماید که واژه برشَنوم اشاره به خود آیین نباشد و چیزی جز واژه زند به معنای تازک سر نیست که در این آیین، نخستین بار باید شسته شود. (— وند. فر. ۹، بند ۱۵ زگد.)

این آیین، بزرگترین و کارآمدترین آیین پاک کردن آلودگان است که نه تنها آلوده را پاک می‌کند، بلکه درهای بهشت را به روی او می‌گشاید. (— همان. بند ۳۳) بنابراین، اگرچه در گذشته این آیین تنها برای آلودگان به مردار برگذار می‌شد، نزد پارسیان کنونی کاری است پرهیزگاران که می‌توان آن را بی هیچ گونه آلودگی به مردار هم انجام داد. یعنی برگذاری آن، دست کم یک بار در هنگام نوزودی (در سن پانزده سالگی که پارسی نوجوان گشتی می‌بندد و رسماً به جرگه مزداپرستان درمی‌آید) تجویز شده است و این بدان منظور است که ناپاکی طبیعی که وی در زهدان مادر بدان آلوده شده است، از تن او شسته شود.» (فر. ۹، بند ۱، زگد.)

برشَنوم گاه: جای برگذاری آیین برشَنوم است که شرح جزئیات آن در وندیداد (فر. ۹) آمده است. «ج. ج. مُدی» نقشه برشَنوم گاه را به دست داده است. در اوستای نو «مگه» به معنی برشَنوم گاه یا جای پادیاپی نیز بوده است. (— برشَنوم، پادیاپ، پادیاپی، مگه.)

شمال



جنوب

نقشه «برشَنوم گاه (= مگه)، ترسیم «ج. ج. مُدی»

به نوشته مُدی، موبد و مرد ناپاک از باختر به خاور به برشَنوم گاه رهسپار می‌شوند. در بیرون از این جا، موبد سرود دینی را که بند ۱۰ یسه، هات ۴۹ است بازمی‌گیرد و مرد ناپاک آن را باز می‌خواند. آنگاه کار پاک کردن مرد ناپاک در درون شیارها و بر سر گودالهای نه گانه — به شرحی که در فرگرد نهم وندیداد آمده است — آغاز می‌شود.

برشَنوم نه شبه: (— برشَنوم)